

بقیه از صفحه ۱

## مشروعیت انقلابی و قانون کار ارتجاعی

طبقه کارگر با تشکل‌های جوشیده از بطن انقلاب و با رهبری و پشتیبانی سازمانهای قدرتمند چپ، برای بدور ریختن قوانین ارتجاعی و رسمیت بخشیدن به حقوق مسلم طبقه کارگر در ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد خود و دفاع از منافع صنفی و طبقاتی‌اش مبارزه کرد. دولت اسلامی، بزرگترین کارفرمای کشور، برای به کرسی نشاندن قانون کار ارتجاعی‌اش به اجزاء تشکل‌های مستقل کارگری و منلاشی کردن سازمانهای چپ پرداخت. قانون کار رژیم اسلامی نیز، صرف‌نظر از برخی از اصلاحات و امتیازهای جزئی در برخی بندها به سود کارگران، رونوشت دیگری از قانون ارتجاعی رژیم سابق است.

قانون کار رژیم اسلامی ماهیتاً ارتجاعی است زیرا کارگران را کاملاً بیدفاع می‌گذارد و آنها را از حق و امکان ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد سراسری امکان تصمیم‌گیری و دخالت دسته‌جمعی برای بهبود شرایط کار و دستمزد خود محروم می‌سازد، زیرا که به غارت و استثمار نامحدود کارگران و اخراج آنان بنا به میل کارفرمایان و ایادی آنان را رسمیت می‌بخشد.

اما رژیم اسلامی سالبست برای اکثریت قاطع کارگران مشروعیت ندارد. مبارزه کارگران علی‌رغم سرکوب خونین تداوم یافته است. اتحاد کارگران به اعتصاب آنان مشروعیت می‌دهد و گسترش روند مبارزه به تشکل‌های کارگری مخفی امکان دفاع موثر از منافع توده وسیع کارگران و بیسپد دامنه و تاثیر مبارزه خود را فراهم خواهد کرد.

۹ سال و ۳ پیش‌نویس

مجلس رژیم اسلامی در یک نکته وحدت نظر دارد: احترام به منافع سرمایه‌دار و مقدس بودن مالکیت خصوصی. اصل مسأله نمی‌تواند مورد چون و چرا قرار گیرد زیرا که حکم شریعت است. اما در چگونگی انطباق دادن این اصل که مالک صاحب‌الاختیار ملک خود است - حال می‌خواهد زمین باشد یا برده - بین علماء اتفاق نظر نیست. خصومت و تقابل جناح‌ها، آنجا که دادن تفسیر از حکم شرعی معین را ناگزیر می‌سازد، کش و قوس خاص پیدا می‌کند. بویژه آنجا که احکام معطوف به برده و شتر باید به کارگر صنعتی و انسان عصر کنونی و صنایع ماشین‌سازی و تکنولوژی بالنسبه پیشرفته سرایت داده شود. اینجاست که بیان لخت و غور توکلی که کارگر را با "باب اجاره" توضیح می‌دهد، در بیان علای دیگر با پوششی دیگر عرضه می‌شود. شورای نگهبان می‌گوید "احکام اولیه" باید پیاده شود. دولت حق ندارد با وضع قوانین حوزه و چگونگی فعالیت سرمایه‌داران را محدود کند. این مخالف احکام مقدس است.

اما دولت که خود بزرگترین کارفرما و سرمایه‌دار کشور است، به طریق اولی قصد محدود کردن غارت و چپاول دسترنج کارگران را ندارد، بلکه حرفش اینست که منافع مشترک ایجاد می‌کند که حداقل تعدیلات ضرور برای حراست طولانی‌تر منافع نظام بعمل آید. محمد سلامتی معاون پارلمانی وزارت کار

می‌گوید: "... قانون کار اینست که در زمینه‌هایی ضمن حمایت از کارگران، کارفرمایان را بر رعایت حقوق فوق‌الذکر کارگران مجبور کند. این اجبار و الزام کارفرما، از آنجا که با اصل توافق طرفین و عبارت دیگر با احکام اولیه سازگار نیست، به نظر برخی از فقها ناموجه و غیر شرعی است. لذا چون اکثریت قریب به اتفاق فصول لایحه قانون کار همین خصوصیت را دارند، پس طبق احکام اولیه قابل تصویب نبوده و شورای نگهبان آنرا رد می‌کند"

توصیه سلامتی به برخی فقها اینست که برای حفظ اصل منافع و غارت، برخی محدودیت‌ها در برخی زمینه‌ها را بپذیرند! این جناح حساب می‌کند که کارگران به منافع و حقوق خود آگاهی دارند و انقلاب و مبارزه طولانی را پشت سر دارند و لذا نمی‌توان هر چیزی را به آنها تحمیل کرد و علاوه بر این عشار که از حد بگذرد اساس موجودیت متزلزل رژیم بطور جدی در خطر قرار می‌گیرد. جامعه سرمایه‌داری به قانون کار نیاز دارد و پس از ۹ سال وعده و وعید در باب "قسط اسلامی" و معجزاتی که "قانون کار اسلامی" پدید خواهد آورد، ممکن است که کاسه صبر کارگران لبریز شود. این جناح بنویه خود در رساله‌های قدیم و جدید به انکشاف پرداخت و حاصل اینکه کاشف بعمل آمد که طبق احکام "شروط الزامی صص عقد" می‌توان گفت استفاده سرمایه‌داران از امکانات و خدمات دولتی مستلزم رعایت شرایطی است که دولت، یعنی مالک امکانات و خدمات، می‌گذارد و اگر سرمایه‌داری به این الزام یعنی رعایت قانون کار کردن نهد، دولت می‌تواند عرض وی را از ارز دولتی، آب و برق، جاده و دیگر خدمات دولت "خدمتگذار" محروم سازد. این است حاصل چندین سال انکشاف حضرات در متون قدیم و جدید، این انکشاف حتی خود حضرات را نیز حرسند نساخته است. زیرا که گفته می‌شود: "تنظیم یک برنامه اعمال کنترل بر واحدهای مختلف میسر نیست" "قطع برخی از امکانات و خدمات... در تولید و اقتصاد کشور اختلال بوجود بیاورد" و مهمتر از همه "عرضه امکانات توسط ارکانها و نهادهای مختلف صورت می‌گیرد و اجرای دقیق قانون مستلزم هماهنگی و سرعت عمل است. لیکن بدلیل وجود سیستم نارسای اداری موجود، این امکان عملاً قابلیت اجرایی ندارد...!"

این دسته در انکشت گذاشتن بر غیر عملی بودن چنین شگردی، حق دارند. اما در توصیحه که ارائه می‌دهند علت واقعی را کمی دست‌کاری می‌کنند. واقعیت اینست که دولت "خدمتگذار" و نهادهای مختلف آن در ارائه "خدمات کوناگون" به قیمت مناسب برای سرمایه‌داران و تجار محترم در طی چندسال حاکمیت اسلامی، با هماهنگی کامل سنگ تمام گذاشته‌اند بهر میزان که انبوه توده کارگران و زحمتکشان و اقشار متوسط فقیرتر شده‌اند و مشکلاتشان برای تأمین حداقل مایحتاج افزایش پیدا کرده است، بهمان میزان سودهای افسانه‌ای و بادآورده اقلیتی تاجر و سرمایه‌دار با سرعتی باور نگرذنی انبوه‌تر شده است. تجار و سرمایه‌داران اهل معامله‌اند و در خرید انواع "خدمات" دولتی تبحر دارند. کارگران شاهد بوده‌اند که طی چند سال گذشته همواره، کالاهای اساسی مورد نیاز آنان علی‌رغم انحصار دولتی آن، با هماهنگی کامل نهادهای مختلف سراز انبار تجار و سرمایه‌داران بزرگ درآورده و از آنجا به بازار سیاه سرازیر شده‌اند. هر جا که احتیاج و منافع کارگران و مردم طرح است نارسائی نظام حکومت اسلامی با تمام

گراحت خود سبز می‌شود و هر جا که منافع و احتیاجات حکام اسلامی و شرکاء آنان و تأمین احتیاجات ماشین جنگی رژیم مطرح است نهادهای مختلف با هماهنگی عمل میکنند و هر یک حق‌السهم خود را می‌گیرند.

لایحه قانون کار رژیم که دو پیش‌نویس سابق آن در نتیجه مخالفت کارگران و درگیری بین دو جناح پس نرفته شده، پیشار دیگر با اصلاحاتی که در کمیسیون کار برپایه نظرات خانه کارگر وارد شده در مجلس رژیم مورد بررسی قرار گرفته است. پیش‌نویس جدید در اساس تفسیر اسلامی و رونویس اسلامی قانون ارتجاعی رژیم گذشته است. تصویب این قانون، صرف‌نظر از اینکه در شورای نگهبان برپایه چه تفسیری تصویب یا حک و اصلاح شود، نقطه پایانی خواهد بود بر دوره‌ای عوام‌فریبی و جنجال تبلیغاتی رژیم که برپایه بلا تکلیفی و تعلیق و وعده سرخرمن دادن پیش رفته و بسیاری از معضلات کارگری به تدوین قانون کار حواله داده شده است.

حکمرکد ۹ ساله رژیم اسلامی نشان داده است که رژیم و نهادهای گوناگون آن در تفسیر احکام بنفع سرمایه‌داران و به‌ضرر کارگران حد و مرزی نمی‌شناسند. منافع کارگران به پشتوانه مبارزه متشکل آنان قابل حصول است. پیش‌نویس جدید همچون پیش‌نویس‌های سابق پیشاپیش کارگران را از حق تشکل مستقل و آزاد و وسیع که نیروی کارگران را برای متحقی ساختن خواست‌های عادلانه آنها متحد کند، محروم ساخته است. کارگران پیشاپیش از حق اعتصاب برای مقابله با تجاوزات فزاینده به حقوق ابتدائی‌شان و احقاق حقوق پایمال شده‌شان محروم شده‌اند.

خواست‌های عادلانه کارگران در چارچوب ارتجاعی قوانین رژیم ضدکارگری برآورده نخواهد شد. با اینهمه خود چارچوب‌های تنگی که رژیم پس از گذشت ۹ سال در مجلس آن به تصویب رسانده است. نقطه شروع جدیدی است برای حرکت وسیع‌تر کارگران برای تأمین منافع خود با اتکاء به نیرو و همبستگی و یکنواختی صفوف توده کارگران و درآمیختن مبارزه پیشاهنگ کمونیستی و جنبش صنفی مطالباتی کارگران، تشکل مستقل و آزاد و توده‌گیر کارگران نه برپایه و مشروعیتی که رژیم ارتجاعی برای حق تشکل کارگران قائل شده، بلکه با ابتکار خود کارگران، با فعالیت مستمر کارگران پیشرو، ایجاد و تحکیم هسته‌های مخفی و شرکت فعال و موثر این هسته‌ها در حرکت روزمره کارگران و مبارزه آنان برای رهبری هدفمند مبارزه مطالباتی کارگران شکل خواهد گرفت. هسته‌های مخفی باید این قابلیت را کسب کنند که بهر مسأله‌ای که مورد علاقه توده وسیع کارگران است، جنگ بیندازند و از هر چارچوب تنگی هم که خود قوانین ارتجاعی رژیم بناگزیر برای حرکت آنان بوجود می‌آورد، برای متحد کردن کارگران، برای بالا بردن روحیه مبارزه دسته‌جمعی و برای درهم شکستن خود این چارچوب‌ها در روند مبارزه، بهره بگیرند. هر قدر هسته‌های مخفی کارگری علی‌رغم غیرقانونی بودن در قانون ارتجاعی بتوانند همدلی و هم‌زمانی بیشتری با توده وسیع‌تر کارگران برقرار کنند و در حرکت خود از پشتیبانی توده وسیع‌تری برخوردار شوند، بهمان میزان مشروعیت قوانین ارتجاعی رژیم را در هم خواهند شکست و برای خود علی‌رغم امیال سرمایه‌داران و رژیم حامی آنها مشروعیت کسب خواهند کرد.

تشکل‌های مخفی کارگری را سازمان دهیم

## اعدام مهدی هاشمی و موقعیت منتظری

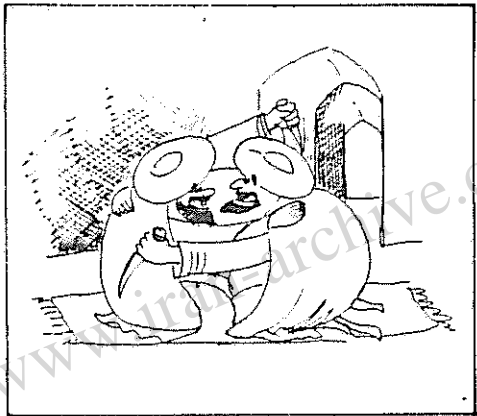
سید مهدی هاشمی اعدام شد. شاید آقای سید مهدی، هنگامیکه ماجرای سفر مخفیانه مک‌فارلین به تهران و معاملات پنهانی اسلحه آمریکا و اسرائیل با رژیم اسلامی را از طریق روزنامه لبنانی الشراعی افشا می‌کرد، تصور حتی دستگیری خود را هم نمی‌کرده است.

سید مهدی هاشمی از همان سالهای اول حکومت اسلامی، با برخورداری از حمایت موثر منتظری، و به کمک همفکران و اطرافیان خود، گروه و دسته سیاسی و نظامی ویژه خود را تشکیل داده بود. او بعنوان عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران در بدو تأسیس، مسئول "دفتر کمک به جنبش‌های رهاشبخش"، مشاور منتظری و از گردانندگان اصلی امور "بیت" منتظری در قم، و بعدتر بعنوان یکی از اصلیترین ایجادکنندگان و گردانندگان مدارس در حوزه علمیه قم، از روابط امکانات و نفوذ چشمگیری در ارگانها و نهادهای رژیم اسلامی برخوردار بود. او با تکیه بر همین روابط و نفوذ و اقتدار خود در ارگانهای حکومتی، حتی قلمرو جغرافیائی حکمفرمایی خود را نیز انتخاب کرده و در اختیار داشت.

تمامی "اتهاماتی" که در کيفر خواست ۴۷ صفحه‌ای حجت‌الاسلام علی فلاحیان دادستان دادسرای "ویژه روحانیت" علیه سید مهدی هاشمی برشمرده شده‌اند، تمامی اقدامات سیدمهدی نظیر "سازماندهی گروههای ترور و آدم‌ربائی" و "کشتن افرادی قبل و بعد از انقلاب"، "انباشتن سلاح و مهمات"، "ایجاد شبکه نفوذ در نهادها و ارگانهای مختلف"، "سرقت اسناد و جمع‌آوری اسناد طبقه‌بندی شده"، "ایجاد تشکیلات و سازماندهی افراد مسالهدار و انحرافی"، "فتنه‌انگیزی و ایجاد رعب و وحشت"، همگی در سایه همین روابط و امکانات و اقتدار سید مهدی هاشمی در ارگانها و نهادهای حکومتی و در چارچوب خودسریها و توطئه‌گری جناحها و دسته‌بندیهای رقیب درون حکومتی صورت گرفته است. اقداماتی نظیر "سرقت"، "جعل"، "ایجاد شبکه"، "آدم‌ربائی" یا "آدم‌کشی"، اولین و آخرین نمونه‌ها در جمبوری اسلامی نبوده و نیستند. هر یک از باندها و دسته‌بندیهای رژیم اسلامی، بنوبه خود و بسهم خود کارنامه سیاهی در این زمینه‌ها داشته و دارد. اقدامات سیدمهدی هاشمی نیز تا آنجائیکه به "سرقت"، "جعل" و حتی "آدم‌ربائی" و "آدم‌کشی" مربوط می‌شود، اقدامات پنهان و غیرقابل قبول برای سران و گردانندگان رژیم نبوده‌اند. درگیری میان باند سپاه و کیتیه در قهدریجان که به کشته و زخمی شدن عده زیادی منجر شد و نقش مهدی هاشمی در این ماجرا و ماجراهای مشابه، موارد ناشناخته و پنهانی نبوده‌اند که نیاز به "اعتراف" مهدی هاشمی در "بازجویی‌ها" و در جلسات "دادگاه ویژه روحانیت" داشته باشند. طبعاً خود مهدی هاشمی هم، قبل از دستگیری در دایره روابط و محافل خودی و حکومتی از این اقدامات دفاع می‌کرده و پشت خود را گرم می‌کرده است.

در حکومتی که همه دسته‌بندیها و باندها و جناحهای رقیب، غرق در زدو بند و دزدی، فساد، اقدامات ماجراجویانه و توطئه علیه یکدیگرند، طبیعی است که مهدی هاشمی نیز با تکیه بر روابط خود و با امیدواری به حمایت پشتیبانان خود، به همه آنچه که علیه او در کيفر خواست دادستان ذکر

شده، دست زده باشد. بهمین دلیل هم تمام آن موارد "جعل"، "سرقت"، "نفوذ"، "اختفای اسلحه" و "آدم‌کشی"، تعجبی را برنیانگیزد و سید مهدی هم در هنگام "ارتکاب" آن "جرائم"، یک لحظه هم فکر دستگیر و محاکمه را بخود راه نمی‌داده است. اگر ماجرای سیدمهدی هاشمی به "جنگ قدرت" درون رژیم و به "اصلیترین مساله کشور" یعنی جنگ، گره نمی‌خورده هیچیک از اقدامات سید مهدی درباره "سرقت"، "جعل"، "آدم‌ربائی" و "آدم‌کشی" حتی مورد سؤال هیچ "دادستان" و هیچ مقامی قرار نمی‌گرفت. نیست بلند بالای اتهامات سید مهدی هاشمی که توسط "دادستان دادسرای ویژه روحانیت" تهیه شده، تنها برای برآه انداختن جنجال و بقصد منحرف کردن افکار عمومی از مساله واقعی یعنی "جنگ قدرت" نیروهای رژیم تدارک دیده شده است.



سید مهدی هاشمی و همفکرانش در شرایطی که "جنگ قدرت" نیروها و دسته‌بندیهای درونی رژیم اوج گرفته بود، در شرایطی که کوششهای جناح رفسنجانی برای تضعیف موقعیت منتظری بعنوان "جانشین مقام معظم رهبری" تشدید شده بود، ماجرای سفر مخفیانه مک‌فارلین به تهران و تماس او با مقامات رژیم اسلامی را که به گردانندگی هاشمی رفسنجانی و موافقت شخص خمینی صورت گرفته بود، در اختیار روزنامه "الشراعی" قرار دادند. این افشاکاری که در شرایط تشدید "جنگ قدرت"، شوک کوبنده‌ای را بر همه دستگاهها و ارگان رژیم خمینی وارد آورد، در صورت عدم مداخله جدی شخص خمینی، محل و بهانه موثری را برای تشدید منازعات و صف‌آراییهای نیروها و جناحهای رژیم فراهم می‌آورد. مداخله خمینی و خطاب عتاب‌آمیز او به نمایندگان مجلس و شدیدتر از آن پاسخ او به نامه ری‌سهری، حکم محکومیت شدید سید مهدی را هم به‌مراه داشت. خمینی، حکم اعدام سیدمهدی را از آنجهت صادر کرد که او در متن "جنگ قدرت" با "مساله جنگ" بازی کرده بود. این مساله، موضوع اصلی صدها صفحه اعترافات و اقراریه مهدی هاشمی است. دادستان دادسرای ویژه روحانیت می‌گوید: "متهم در صفحه ۷۴۴ جلد ۵ پرونده تحت عنوان خلاصه الکلام چنین اقرار می‌نماید: "در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاکاری، تهمت‌زدن، جوسازی، ایجاد بدبینی در بیخ نورزیدم". در همین راستاست که حتی اصلنبرین مساله کشور را زیر سؤال بردم و در صفحه ۷۴۲ جلد ۶ پرونده چنین می‌گوید: "لذا چندان اعتقادی به اهمیت جنگ نداشتم..."

اعدام سید مهدی هاشمی تأکیدی است بر روند تضعیف منتظری و اطرافیان او در روند کنونی "جنگ قدرت". در این روند و با اعدام مهدی هاشمی اعتبار منتظری بعنوان کسی که صلاحیت جانشینی خمینی را دارد، بشدت ضربه دیده است. بیگمان قسمتهای پخش شده نوار اعترافات مهدی هاشمی که به موضوع القاتات و تلاشهای او برای تاثیرگذاری بر "مقام معظم قائم مقام رهبری" اختصاص دارد، هر گاه که مقتضای "جنگ قدرت" باشد مورد استناد و استفاده قرا خواهد گرفت. نکته اصلی مورد استفاده جناح رقیب از اعترافات سید مهدی همین بخش مربوط به تاثیرگذاری او بر منتظری است تا از اینطریق عدم صلاحیت او را نتیجه‌گیری کنند. اساساً خود تشکیل "دادگاه ویژه روحانیت" و محاکمه سیدمهدی هاشمی در چنین "دادگاهی"، متوجه تضعیف منتظری بود و ترکه سید مهدی که شخما در زمره روحانیت و دارای مقام و موقعیت آخوندی نبود که در چنین دادگاهی محاکمه شود. بواقع از طریق تشکیل این دادگاه که زیر نفوذ حوزه علمیه قم است، این شخص منتظری بود که در قالب سید مهدی به محاکمه کشیده و بی‌اعتبار می‌شد. اکنون، بدنبال اعدام سیدمهدی هاشمی، شایعات مربوط به فیصله‌دادن مساله جانشینی خمینی، بار دیگر شدت گرفته است. براساس این گفته‌ها، مجلس خبرگان بنابه تأییل و موافقت شخص خمینی تشکیل جلسه می‌دهد تا در مورد انتخاب یک "شورای رهبری" بجای "قائم مقام رهبری" تصمیم‌گیری کند. چنانچه این شایعات، در همین حد هم باقی بمانند، باز هم بنوبه خود تنزل مقام و کاهش بیشتر موقعیت منتظری را گواهی می‌دهند.

علاوه بر این تضعیف سیاسی، دستگیری مهدی هاشمی و اطرافیان او و منجمله سعید منتظری، تمام شبکه اجرائی و اهرم عملی منتظری و اطرافیان را نیز فلج کرده است. خمینی که شخصاً با هر گونه تشکل حزبی مخفی حتی در میان طرفداران خود بدیده شک و تردید جدی می‌نگرد، قبل از آن نیز این سوطن خود را با انحلال "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و همه شاخه‌های مربوط به آن نشان داده بود. انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (که بخشی از آن به منتظری گرایش داشت) و درهم کوبیدن شبکه سیدمهدی هاشمی، منتظری را از داشتن حداقل اهرمهای اجرایی در اطراف خود نیز محروم کرده است. اعدام سیدمهدی، در شرایط کنونی، حلقه آخرین تضعیف منتظری در این ماجراست.

سرنوشت خود مهدی هاشمی نیز عبرت‌انگیز است. رژیم خودگامه و استبدادی جمهوری اسلامی، در سرکوب و سببیت و خونریزی هیچ حدومرزی را نمی‌شناسد. این رژیم از نفی و طرد و سرکوب جنبش توده‌ها، کارگران، خلقها و نیروهای مترقی و انقلابی آغاز کرد و دامنه خشونت و سببیت را تا نزدیکترین محافل و روابط درونی خود گسترش داد. رژیم ولایت فقیه، به نزدیکترین کسان خود در صورتیکه نغمه مخالفت ساز کنند نیز گمترین ترحمی نمی‌کند آنانکه در رژیم اسلامی و به اتکا استبداد و فعال مایشائی رژیم ولایت فقیه، به‌رگونه اقدام و ماجراجویی و خونریزی دست می‌زنند، چه بسا که خود نیز روزی، بدون کمترین کدشت و ترحم، قربانی سببیت، استبداد و جنون قدرت "ولی فقیه" خویش شوند. مهدی هاشمی، اولین قربانی نبود. قطب‌زاده سلف او بود. قربانیان دیگر از نوع سیدمهدی کم نخواهند بود.

## ۱۶ آذر، نقطه عطفی در مبارزه علیه اپورتونیسیم

## ودفاع از جوهر انقلابی مارکسیسم

مطلق کردن گذشته و جایگزین کردن انتقاد و انتقاد از خود علمی و انقلابی با "توبه" و "ندامت" خود این مفهوم را لوث می‌کند، انگیزه‌های درس‌گیری واقعی از گذشته و تلاش فعالانه برای رفع ضعفها و مساله ساختن آینده را در سایه قرار می‌دهد و به دو انحراف متضاد یعنی چسبیدن به گذشته و گذشته‌گرایی و یا پرخاشگری بی‌پشتوانه و بی‌منطق و انفعال ناشی از استیصال را دامن می‌زند. تاکید ما بر اجتناب از مطلق کردن گذشته بهیچ‌روی بمفهوم گذشت نسبت به پاسداران گذشته و توجیه‌گران ضعفها و انحرافات مسبب اصلی وضع کنونی جنبش کمونیستی، نیست، بلکه فراخوانی است به انتقاد انقلابی از گذشته، به درک عمیق هدف انتقاد و انتقاد از خود و درک مفهوم دموکراتیک و اهمیت حیاتی آن برای آینده جنبش. مبارزه با گرایش که این مفهوم انقلابی و دموکراتیک را تا حد "توبه و ندامت" و اعتراف سطحی به گناه و درغلتیدن به گذشته‌گرایی تنزل می‌دهد، چیزی که به جای تعالی انسانهای مبارز و ارتقا درک آنها، روحیه انفعال و یا پرخاشگری و عصیان سطحی را دامن می‌زند، همانقدر اهمیت دارد که مبارزه با انحراف ریشه‌داری که با بررسی انتقادی گذشته خصومت می‌ورزد، بهره‌بانه‌ای از انتقاد و انتقاد از خود فراموشی کند و آن را خصومت علیه جنبش کمونیستی قلمداد می‌نماید. برای ما درک عمیق این مفهوم خود از دستاوردهای مبارزه و تلاش سازمان بویژه در جریان تکامل خویش در دوره‌ی ۶۶ ساله پس از ۱۶ آذر ۱۳۶۰ می‌باشد.

در این مدت، سازمان ما در مبارزه علیه همه‌ی تفکرات و روشهای پوسیده‌ای که جنبش کمونیستی را از آرمان‌های متعالی استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم دور می‌سازد و در مبارزه برای تجهیز سازمان به مواضع و خط مشی انقلابی، هر سال کام نوینی برداشته است. درک عمیق عینی و دموکراتیک انتقاد و انتقاد از خود، نقش موثری در تحولات فوق داشته است.

اما همه‌ی این تحولات بدون تعیین تکلیف قطعی با تفکر انحلال‌طلبانه که رویداد ۱۶ آذر ۶۶ مهمترین گام در راه آن محسوب می‌گردد و بدون رد قاطعانه خط مشی وحدت با حزب توده، بوقوع نمی‌پیوست. بدون این اقدام تاریخی در مواضع ایدئولوژیک سیاسی و اخلاقی امروز نبودیم.

اینک ۶۶ سال پس از ۱۶ آذر ۶۶، برخلاف پیش‌بینی حزب توده و هوادارانش که مدعی تسخیر جنبش کمونیستی و انزوای سازمان و سایر جریانات جنبش کمونیستی مخالف خویش بودند، آنچه بدون آینده و روه انزواست، همان دستگاه نظری و علمی شناخته‌شده‌ای است که در ۱۶ آذر ۶۶، پرچم مبارزه سازمان ما علیه آن و دفاع از مواضع انقلابی و دموکراتیک صورت علنی پیدا کرد. در این تحولات ایمان به برخورد انتقادی و خلاق از گذشته همواره بنیانه‌ساز نیرومند در خدمت تقویت مواضع انقلابی و طرد انحرافات اپورتونیستی عمل کرده است. ما هر چه بیشتر از برخورد رودرو با خود و با ضعفهای خود استقبال کرده‌ایم، نیرومندتر شده‌ایم.

بقیه در صفحه ۶

از آن بمنظور راهگشایی بسوی آینده و منطبق کردن گام‌های آتی با واقعیت‌های جامعه را در سایه قرار می‌دهد و به جای آن نوعی گذشته‌گرایی را دامن می‌زند، به جای نگاه روشن به آینده صرفاً حسرت فرصت‌های ازدست رفته را برمی‌انگیزد و مهتر از همه آنکه به جای این که عزم برخورد رودرو و صریح با خود و درس‌گیری از آن را رشد دهد، تخم بزندی و هراس از روبروئی با واقعیت و چسبیدن به گذشته را در دلها می‌گارد و یا با درهم کوبیدن روح جستجوگر و آینده‌نگر همزادهای متقابل پرخاش و عصیان آنارشیستی و انفعال و عزلت‌گزینی را اشاعه می‌دهد.

همچنین ما در این مدت و در پروسه برخورد‌های انتقادی از گذشته بیش از پیش دریافته‌ایم که میان انتقاد و انتقاد از خود انقلابی با "ندامت" و "توبه" همانقدر فاصله است که میان مارکسیسم و ایده‌آلیسم. در فرهنگ مارکسیسم که یک فرهنگ علمی است و با جمیع مکتب‌ایدآلیستی و از جمله مذهبی‌مرزبندی دارد، چیزی به نام "ندامت" و "توبه" وجود ندارد. در این فرهنگ، ما "انتقاد و انتقاد از خود" داریم که جزئی جدائی‌ناپذیر از دموکراسی و ترقیخواهی است و هدف نزدیک‌شدن مداوم به حقیقت را دنبال می‌کند. انتقاد و انتقاد از خود، هر چند که بمعنای پذیرش ضعف در تحلیل و شناخت پذیرش مسئولیت است ولی بمعنای درهم کوبیدن روحیه فعال و انقلابی، روحیه‌ای که از خلال شناخت ضعفها و موانع و علیرغم وجود موانع و دشواریها برای ازمیان برداشتن آنها فعالیت می‌کند، نیست، بلکه مشوق آن است. انتقاد و انتقاد از خود انقلابی باید علاوه بر تشویق این روحیه، راههای مشخص برداشتن این موانع را نیز روشن سازد. به سخن دیگر، انتقاد و انتقاد علمی، بهیچ‌وجه هدف خردکردن روحیات جستجوگر و رزمنده، روحیات فعال و پویا را هدف خود نمی‌داند، بلکه می‌خواهد با شناختن موانع، سدهائی را که مانع تجلی این روحیات و شریخی آنها است ازمیان بردارد. برعکس انتقاد مذهبی یا "ندامت" و "توبه" بیشتر از هر چیز اعتراف به ضعف و ناتوانی در برابر نیروهای ناشناخته را دربردارد و پذیرش تسلیم و بندگی را ترویج می‌کند. "ندامت" و "توبه" برخلاف انتقاد و انتقاد از خود، نه در پی بررسی عمیق ریشه ضعفها و اصلاح انقلابی جنبش بلکه در پی خردکردن انسانها، یعنی مهم‌ترین عامل تحول و تکامل جامعه است. از این جاست که ماهیت ضدانسانی و ضدتکاملی این حره‌های مذهبی سرچشمه می‌گیرد.

پدیده "توبه" و "ندامت" که از زمان استالین در بعضی از جریانات کمونیستی رواج یافت، پدیده‌ای بیگانه با مارکسیسم و جوهر انقلابی آن است. مارکسیسم، پراتیک انقلابی توده‌ها و انسانها را مهم‌ترین عامل تکامل تاریخی می‌داند و بهیچ‌عنوان و در هیچ شرایطی و بویژه در جریان انتقاد و انتقاد از خود در میان جنبش کمونیستی که منطقاً باید حاملان شناخت علمی باشند، تضعیف این پراتیک را موجه نمی‌داند. از این لحاظ شایسته است بعضی از جریانات جنبش کمونیستی که این مفاهیم را در جنبش دامن می‌زنند، توجه داشته باشند که

با فرارسیدن ۱۶ آذر، ۶۶ سال از انشعابی که مدافعان وحدت رزمنده جنبش کمونیستی ایران و تشکیل حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر را از گرایش طرفدار دستگاه فکری و نظری توده‌ای جدا کرد، می‌گذرد.

اثر انشعاب ۱۶ آذر ۶۶ در حیات سازمان اقدامی تاریخی و مهم بشمار می‌رود، بدلیل آن است که حاصل دوره‌ای از مبارزه علیه دیدگاه اپورتونیستی و تلاش در راه تجهیز سازمان به جوهر انقلابی مارکسیسم است. شناخت حقانیت اقدام ۱۶ آذر بمعنای احترام به این مبارزه و صحت آن است و نه هیچ چیز دیگر، اما این حقانیت، مانند هر حقانیت دیگری نسبی است. پس از ۱۶ آذر، سیاستهای سازمان با تغییراتی نه‌چندان اساسی ادامه یافت و در برخی از مفاهیم شوریک جایگزین انقلابی بوجود نیامد. این مساله فقط از جدیدبودن پدیده ناشی نمی‌شد و به میراث‌های اجتناب‌ناپذیر گذشته در پدیده‌ی نوین خلاصه نمی‌شد بلکه نشانگر عدم تعمیق کافی درکهای شوریک تا حد فراروشیدن آن به سیاستهای مشخص عملی نیز بود.

سازمان ما طی سالهای گذشته در جریان یک پروسه انتقاد و انتقاد از خود، مشی گذشته خود را به بررسی نقادانه گذاشت و درسهای مهمی را برای مشی کنونی و آتی از آن فراگرفت. سازمان باوزات این پروسه همچنین در موج بازنگری در درکهای رایج و دکاتیک از دکاتیسیم و سوسیالیسم فعالانه شرکت کرده و درک هرچه عمیق‌تر و درست‌تری از مسائل مهمی چون ضرورت تحلیل مشخص از شرایط مشخص، نقد دیدگاه تقلیل‌گرایانه در تحلیل از نیروها، مساله اهمیت مبارزه برای دموکراسی و مفهوم دموکراسی در دموکراسی خلقی و سوسیالیسم ارائه کرده است.

در این تحولات بررسی انتقادی از گذشته سازمان چه در دوره پیش از ۱۶ آذر و چه پس از آن سهم مهمی ایفا کرده است و همپای این تحولات مساله انتقاد و انتقاد از خود برای ما مفهوم عمیق‌تر و اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

برخورد با گذشته و انتقاد از خود برای ما مهم بوده و هست برای این که چنین روش دموکراتیکی راه را بر مبارزه‌ی آینده‌ی ما روشن می‌سازد. برای این که هر آینده‌ای بناگذر بر بنیای گذشته و در تداوم آن بنا می‌شود و در این میان اگر جنبه‌هایی از مبانی و دیدگاهها و اخلاق گذشته که خلاف حقیقت بوده‌اند، شناخته نشوند و ریشه‌کن نگردند، بناگذر حیات خود را به اشکال مختلف ادامه می‌دهند. برخلاف این درک، در جنبش ما تحت تاثیرات شکست انقلاب و برباد رفتن آرزوهای میلیونها تن از مردم ایران، تحت تاثیر شکست مشی راست‌روانه در جنبش کمونیستی و تحت تاثیر فضای عاطفی ناشی از این عوامل و خشم بحقی که از ریشه‌ها و علل وضع موجود جنبش وجود دارد، گاهی انتقاد از خود با تعبیری خرد‌بورژوازی و مذهبی چون "ندامت" و "توبه" مترادف می‌گردد و به نوعی گذشته‌گرایی و مطلق کردن گذشته منجر می‌گردد.

مطلق کردن گذشته کاری خطاست زیرا که خود هدف بازنگری انتقادی بر گذشته، یعنی درس‌گیری

## بحران مالی سرمایه‌داری..... بقیه از صفحه ۲۰

سرمایه از آمریکا به ژاپن و آلمان دامن زدن، نرخ دلار نسبت به ین و مارک هر چه بیشتر پائین آمد و این امر همراه با اظهارات وزیر بازرگانی آمریکا دال بر ضرورت پائین رفتن هر چه بیشتر دلار بی‌اعتدای و نگرانی سرمایه‌داران و سهام‌داران کوچک را نسبت به وضع اقتصادی آمریکا و جهان افزایش داد. اما افزایش نرخ بهره‌ی کشورهای اروپایی، بویژه آلمان و ژاپن نسبت به نرخ بهره در آمریکا که خود رو به افزایش داشت، از نظر اقتصادی رابطه‌ی معکوس با قیمت سهام دارد. بعبارت دیگر افزایش نرخ بهره با کاهش قیمت سهام همراه است.

در نتیجه، در شرایطی که ارزیابی سهامداران از وضع اقتصادی مساعد نیست، افزایش نرخ بهره آنها را بسوی سرمایه‌گذاری بدون خطری چون اوراق قرضه‌ی دولتی یا بهره‌ی رو به افزایش سوق می‌دهد و بناچار سهامدار می‌خواهد سهام خود را بفروش برساند تا آن را به اوراق قرضه تبدیل کند، و خریدار بالقوه هم از خرید سهام خودداری می‌ورزد و رو به خرید اسناد بهاداری بی‌خطر می‌آورد. حاصل امر سقوط ناگهانی قیمت سهام در بورس‌هاست.

البته، اجتناب‌ناپذیر بودن سقوط قیمت سهام در بورس‌های اصلی دنیا قابل پیش‌بینی بود، چرا که دلایل اصلی آن مدت‌ها بود که وجود داشت. اما بخودی خود این سقوط عواقب اقتصادی مهمی در بر خواهد داشت که به آنها اشاره می‌کنیم.

در ۵ سال گذشته تنها در آمریکا از صدها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، واسطه‌ها و سهامداران ۳۰۰۰ میلیارد دلار ثروت به چنگ آورده‌اند. اما در طول یک هفته کاهش قیمت سهام، ۱۰۰۰ میلیارد دلار آن از بین رفت. در طول سالهای گذشته، دولت‌های محافظه‌کار غرب سیاست سهام‌دار کردن هر چه بیشتر مردم عادی را در پیش گرفته‌اند چرا که از این طریق می‌خواستند بخیال خود سرمایه‌داری توده‌ای بوجود آورند. در

اروپا این سیاست به خصوصی‌کردن صنایع و بانکهای دولتی منجر شد و اکنون دارائی ناچیز بسیاری از پساندازکنندگان خرد که به بورس‌بازی و سهام‌داری کشیده شده بودند، بشدت کاهش یافته است، و این خود بر قدرت خرید آنها در آینده اثر سوء خواهد گذاشت. گذشته از این، سرمایه‌گذاران کلان در بورس‌های دنیا بخشی از دارائی خود را از دست داده‌اند، و این امر نیز تا مدتی از قدرت خرید آنها و علاقه‌ی آنها به سرمایه‌گذاری جدید خواهد گاست این دو عامل می‌تواند دوره‌ای از رکود اقتصادی را در کشورهای سرمایه‌داری آغاز کند. البته هیچکس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که مدت و شدت این رکود چه خواهد بود. اما پیدائی رکود اجتناب‌ناپذیر است. در ضمن شدت و مدت این رکود نمی‌تواند به شدت و مدت رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ باشد. چرا که امروزه دولت‌های غربی ابزار اقتصادی در دست دارند که در دهه‌ی ۱۹۳۰ موجود نبود. این ابزار همراه با وجود نهادهائی چون بیمه اجتماعی، بانکهای مرکزی که برای پولهای موجود صاحبان حسابهای جاری و مدت‌دار بانکها ضمانت آفریده‌اند، هماهنگی بیشتری که در شرایط خطر و بحران شدید اقتصادی - سیاسی کنونی می‌تواند میان کشورهای آمریکا، ژاپن و آلمان بوجود آید، از پیدائی رکودی شبیه رکود دهه‌ی ۱۹۳۰ جلوگیری می‌کند.

بهرحال، سقوط قیمت سهام که معرف بحران مالی سرمایه‌داری است، اثر دیگری هم بجا خواهد گذاشت و آنهم آشکار کردن ورشکستگی سیاستمداران محافظه‌کار غرب و نظرات عقب‌مانده و ارتجاعی اندیشمندان محافظه‌کار غرب در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی است. آنها در گسترش سرمایه‌داری، گازیونتی و بچاپ بچاپ مالی دهه‌ی اخیر سهم بسیار داشته‌اند. این نظریه‌پردازان خواست سیاستمداران دست راستی را مبنی بر پرکردن جیب سرمایه‌داران از طریق کاهش مالیات شرکتها و درآمدهای بالا، خصوصی‌کردن صنایع دولتی، محدود کردن حقوق کسب‌شده‌ی نیروهای کار مزدبگیر

نیز گسترش دهد. رژیم‌اسلامی تا به امروز از حضور نظامی آمریکا در منطقه مستقیماً سود برده و از آن برای تخفیف بحران علاج‌ناپذیر و رو به تعمیق خویش و همچنین بسیج نیرو برای جبهه‌های جنگ استفاده کرده است.

روز چهارشنبه ۲۹ مهر رژیم‌اسلامی اعلام داشت برای مقابله با "توطئه‌های استکبار جهانی" از هفته آینده "بسیج عمومی" را عملی خواهد کرد، و از "همه‌ی آنها" که می‌توانند "اسلحه بدست بگیرند" می‌خواهد خود را برای مبارزه با آمریکا و متحدانش در منطقه آماده کنند. در پیشبرد این سیاست ارتجاعی درگیریهایی محدود با نیروی نظامی آمریکا دقیقاً همان چیز است که رژیم از آن استقبال می‌کند. ما حضور نظامی آمریکا در منطقه و هرگونه دخالت آن را در خلیج فارس محکوم می‌کنیم. ما از جمله حمله آمریکا به دو سکوی نفتی ایران را محکوم می‌کنیم. امپریالیسم آمریکا تحت هیچ بهانه‌ای محق نیست که برای اهداف تجاوزکارانه‌اش، درامور منطقه دخالت نماید و به تاسیسات صنعتی و اقتصادی و نظامی ایران حمله کند. بدیهی است که محکوم‌دانستن اقدام اخیر آمریکا و هر اقدام دیگر آن در آینده هیچ‌گونه حقانیتی به رژیم جنایتکار و جنگ‌افروز خبیثی که خود زمینه ساز حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه و عواقب چنین حضوری می‌باشد، نخواهد داد.

بقیه از صفحه ۲

## نیرومونی بحران خلیج فارس

رژیم‌اسلامی نیست و حتی الامکان می‌کوشد از چنین روندی اجتناب کند. بعداز ظهر روز پنجشنبه ۳۰ مهر سخنگویان حکومت آمریکا اعلام داشتند که: "ایالات متحده در صدد پاسخگویی به حمله ایران به اسکله نفت کویت نیست. سیاست ما چنین اقدامی را طلب نمی‌کند، ما محافظ کشتی‌های دارای پرچم آمریکا و نیروهای آمریکا در خلیج فارس هستیم."

آخرین اقدام نظامی رژیم‌اسلامی یک گام دیگر بسوی گسترش جنگ ایران و عراق به سایر کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس است. در پی این حمله وزیر دفاع کویت اعلام کرد که کشور وی اقدامات لازم را برای مقابله با "اقدامات تجاوزکارانه" رژیم‌اسلامی انجام خواهد داد. وزیر دفاع عربستان نیز اعلام کرد که در دفاع کویت در کنار این کشور خواهد بود.

بدین‌سان رژیم‌اسلامی که سیاست ارتجاعی و جنگ‌طلبانه‌اش با شکست مواجه شده و تا کنون به قیمت جان صدها هزار ایرانی و خرابی جبران‌ناپذیر تاسیسات اقتصادی و مسکونی کشور تمام شده است، همچنان می‌کوشد جنگ ایران و عراق را به هر قیمت ادامه دهد و دامنه‌ی آن را به سایر کشورهای منطقه

بقیه از صفحه ۵

## ۱۶ آذر، نقطه عطفی.....

امروز ما خود را با اکثریت کمونیستهای ایران در دفاع از دیدگاه و خط مشی انقلابی، در رد تفکرات و روشهای توده‌ای و در راه شکل‌بخشیدن به وحدت رزمنده جنبش کمونیستی و تشکیل حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر همگام می‌بینیم و از این بابت امیدوارتر از همیشه مبارزه می‌کنیم. مبارزه‌ی اپوزیسیون اکثریت در درون این سازمان علیه انحرافات و روشهای اپورتونیستی حاکم بر آن، خود گواهی روشن بر این مدعا است.

در سالگرد ۱۶ آذر، ۶۶، بر مبارزه‌ی انقلابی، پیگیر و صادقانه همه‌ی فدائیان خلق که در این مدت بار سنگین این حرکت را بر دوش داشته‌اند، ارج می‌نهیم، به هم‌زمان در بندهام و همه کمونیستهای دربند و مبارز درود می‌فرستیم و یاد همه رفقای شهیدمان بویژه بهروز سلیمانی و مهرداد پاکزاد و رفیق فقیدمان ابراهیم شفیع (منوچهر) که در موفقیت حرکت ۱۶ آذر نقشی برجسته را عهده‌دار بودند، گرامی می‌داریم.

## بحران اقتصادی و درماندگی رژیم



اجرای این قبیل طرحها نه فقط چاره‌ساز گرانی و احتکار نبوده و نیست، بلکه در شرایط حاضر، موجب گسترش بازهم بیشتر قاچاق و بازار سیاه و باعث بالا رفتن شدیدتر قیمتها شده است. نتیجه مستقیم این گونه طرحها شیوع باز هم بیشتر پارتی‌بازی، رشوه‌خواری و فساد مالی در دستگاههای دولتی و تباری و شراکت مسئولان ذیربط دولتی و دلالان و تجار بزرگ است. آشکار است که رواج هرچه بیشتر فساد مالی، گروه دیگری از خانوارهای زحمتکش را از دسترسی به حداقل مایحتاج ضروری محروم می‌سازد.

ساله بیگاری، تعطیل کارخانه‌ها و کارگاههای بزرگ و کوچک، و اخراج دستجمعی کارگران عارضه دیگری از این بحران همه‌جانبه است که امروز دامنه بسیار وسیعی پیدا کرده است. رژیم حاکم نه تنها برای تخفیف این مساله و ایجاد امکانات اشتغال هیچ اقدامی نکرده، بلکه خود در موارد بسیاری پیشقدم در امر تعطیل کارخانه‌ها و اخراج کارگران شاغل بوده است. سیاستهای کنونی رژیم در مورد صنایع اتوموبیل‌سازی مثال گویایی در این زمینه است. این رشته صنعتی در شرایط فعلی اقتصاد ایران، یکی از مهمترین رشته‌ها محسوب می‌شود و با در نظر گرفتن فعالیتهای جنبی آن، صدها هزار نفر را به کار مشغول می‌دارد. دولت اسلامی علاوه بر اخراج هزاران نفر از کارگران کارخانه "ایران خودرو" در سال پیش، کارخانه زامیاد (مونتاژ کامیون و وانت) را نیز در سال جاری تعطیل کرده است. در همین سال تولید وانت‌های مزدا نیز به علت عدم تامین ۴۵ میلیون دلار ارز متوقف شده در حالیکه چندین برابر همین مقدار ارز صرف واردات قطعات صنایع نظمی گردیده است. بر پایه گزارشهای رسمی، تولید مجموعه صنایع اتوموبیل در نخستین ماههای سال جاری به کمترین حد خود در طی ده سال گذشته رسیده، و حتی نسبت به سال ۶۵ نیز، که تولید در سطح بسیار پائینی قرار داشت، کمتر شده است، به اعتراف بهزاد نبوی، صنعت اتوموبیل‌سازی ایران اینک در لبه پرتگاه است. بسیاری از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی صنعتی دیگر هم، اکنون در معرض تعطیل و توقف کامل قرار دارند و حتی اعلام می‌کنند که فاقد منابع کافی برای پرداخت حقوق ماهانه کارکنان خود هستند.

با توصیف نمونه‌هایی از آنچه که در رشته‌های مهم کشاورزی و صنعتی کشور هم‌اکنون جریان دارد، تکلیف سایر رشته‌ها و بخشهای اقتصادی روشن است و نیاز به توضیح چندانی ندارد. بطور مثال، وضع تولید و تامین برق بعنوان یکی از ضروریات اولیه زندگی مردم و یکی از نیازهای اساسی تولید صنعتی، امروز بر همه مردم آشکار و عیان است. خاموشی‌های مکرر برق بصورت یک واقعیت جاری و روزمره درآمد است. این واقعیت تلخ، به‌رغم همه بهانه‌جویی‌های مسئولان رژیم، گویای ناتوانی و درماندگی رژیم در تامین حداقل ضروریات مردم

بقیه در صفحه ۱۹

نانوائی‌ها تحویل داده است. در جلسه "شورای آرد و نان" استان بوشهر که جهت رسیدگی به مساله کمبود آرد و نان تشکیل شده بوده، استاندار مربوطه ناگزیر به اعتراف می‌شود که گلیه روستاهای این استان نیازمند کندم هستند و در مورد شهرها هم که مقداری آرد برای توزیع تخصیص یافته است، کیسه (کونی) آرد کافی وجود ندارد. بنا به آمارهای رسمی خود رژیم، برای تامین کمبود کندم فعلی و تهیه نان برای افرادی که سالانه به جمعیت کشور افزوده می‌شود باید هر سال حداقل ۷۷ هزار تن کندم اضافی در داخل تولید شود و یا از خارج وارد گردد. ولی در سال جاری، تولید داخلی کندم نسبت به سالهای پیش تقلیل یافته است.

گاهش تولید و یا کمبود مقدار مورد نیاز، البته فقط شامل کندم نمی‌شود. در مورد سایر تولیدات و محصولات کشاورزی نیز همین وضعیت و یا غالباً وخیم‌تر از آن وجود دارد. عوارض بحران اقتصادی حاکم و عواقب سیاستهای رژیم دامنگیر تولید این بخش - حتی قسمت سنتی آن - نیز شده و می‌شود. علاوه بر مشکلات همیشگی تامین گوشت، سم و بذر کافی، مساله تامین سوخت مورد احتیاج کشاورزی نیز امروزه حادث شده است. گذشته از اینکه خود دولت بهای رسمی گازوئیل را به دو برابر افزایش داده، در این فصل شخم، کمبود شدید آن موجب اعتراض بسیاری از کشاورزان شده است.

کمبود و گرانی فزاینده کالاها و خدمات مورد نیاز مردم که امروز بصورت کالا حادی نمایان شده، نمونه دیگری از نتایج سیاستها و درماندگی رژیم حاکم را ارائه می‌دهد. در حال حاضر، کمبود، نایابی و گرانی و احتکار تنها اختصاص به چند کالا و یا گروهی از اجناس ندارد. امروز تقریباً همه کالاها و خدمات مصرفی و گلیه مایحتاج عمومی از نان و برنج گرفته تا سیگار و کبریت، و از نفت و گازوئیل و بنزین تا دارو و شیرخشک و گانذ و... همه در چنبره گرانی و سودجویی‌های بیسابقه گرفتار آمده است. قوت لایموت مردم و ضروریات اولیه زندگی، دستخوش سودجویی‌ها و بی‌گفایتی‌های رژیم و شرکای سرمایه‌دار آن شده است. کمبود و گرانی و درماندگی دولت حاکم به جایی رسیده است که مسئولان رژیم به جای تحویل کالاهای کوپنی به مردم به آنها وعده می‌دهند که مثلاً در آتیه نزدیک مهلت توزیع احتمالی فلان کالا از ۳ ماه به ۲ ماه تقلیل خواهد یافت. امروزه برای تامین حداقل شیرخشک مورد نیاز اطفال، باید چند وزارتخانه رژیم با هم تشکیل کمیسیون بدهند تا در مورد شرایط توزیع آتی چند قوطی شیرخشک اتخاذ تصمیم نمایند. تهیه چند بسته سیگار در هفته و چگونگی توزیع آن به یک معضل اجتماعی تبدیل شده و بالاخره رسیدن قیمت یک قوطی کبریت به ۴ تومان و یک عدد تخم‌مرغ به ۲۰ تومان، بصورت نمونه‌های بارز اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی و دامنه محرومیت مردم درآمد است.

رژیم جمهوری اسلامی مثلاً برای "مقابله" با این موج گرانی سرسام‌آور، بعد از مدت‌ها تفحص و تامل، طرح "تجزیرات حکومتی" را به میدان آورده است. این گونه طرحها و "راه‌حل‌ها" نیز نشان دیگری از درماندگی رژیم است. چنان که همگی شاهد آنیم،

اکنون که نزدیک به دو ماه از آغاز سال تحصیلی می‌گذرد، هنوز بسیاری از خانوارها قادر به تامین حداقل لوازم تحصیلی فرزندان خود نشده‌اند و هنوز دهها هزار نفر از دانش‌آموزان که راهی مدرسه شده‌اند از داشتن آموزگار، کلاس و کتاب محروم هستند. و این داستان غم‌انگیزی است که هر سال، در هنگام گشایش مدارس، از نو تکرار می‌شود و امسال شدت باز هم بیشتری یافته است.

با فرا رسیدن فصل سرما و نیاز مردم به فراهم کردن وسائل گرما و مواد سوختی، بازهم مساله چندساله کمبود نفت، بخاری و چراغ پدیدار شده است. عدم تامین و توزیع کافی نفت، امسال نیز همانند سالهای گذشته، آسایش و سلامتی گروه کثیری از خانوارها را در معرض خطر قرار داده است.

فقدان امکانات بهداشتی و درمانی، نایابی داروهای ضروری، کمبود مسکن و اجاره‌بهای کمرشکن، کمبود تسهیلات ایاب و ذهاب و... همگی از جمله مشکلات و مسائل حادی است که گریبانگیر اکثریت مردم میهن بویژه کارگران و زحمتکشان است که روز بروز حادث می‌شوند.

بحران اقتصادی عمیقی که در نتیجه سیاستهای ضد‌مردمی رژیم جمهوری اسلامی بر جامعه حاکم شده است روز بروز ابعاد گسترده و جدیدی می‌یابد. عوارض این بحران بیسابقه تنها در مقولات کلی همچون کاهش شدید تولید، بیگاری فاجعه‌بار، گرانی سرسام‌آور، کسری شدید بودجه دولت و یا ته کشیدن ذخایر ارزی کشور خلاصه نمی‌شود. آثار و عوارض این بحران اکنون تمامی زمینه‌های زندگی و فعالیت اقتصادی و اجتماعی مردم را در بر گرفته است. رژیم ناتوان از تخفیف این بحران و رفع عوارض آن، با سیاستها و راه‌حل‌های خود دم بدم بر شدت بحران می‌افزاید.

رژیم اسلامی که درآمدها و امکانات عظیم کشور را در خدمت اهداف جنگ‌طلبانه و ادامه جنگ ویرانگر به کار گرفته است و هر گونه صدای اعتراض حق‌طلبانه مردم را با قساوت بیسابقه‌ای سرکوب می‌سازد، نه فقط از تامین حداقل نیازهای ضروری جامعه بازمانده است بلکه با هر اقدام و حرکت جدید خود وضعیت وخیم‌تر و شرایط دشوارتری را بر دوش مردم تحمیل می‌نماید.

در شرایط امروز میهن ما، با همه ثروتها و امکانات انسانی و طبیعی آن، هر گوشه‌ای از زندگی مردم، هر رشته‌ای از فعالیت تولیدی و هر جنبه‌ای از نیازهای اولیه و ضروری توده‌ها گویای حکایتی دردناک از رنج، محرومیت و فشار طاقت‌فرساست. متقابلاً هرگونه "چاره‌جویی" و حرکت و تقلای رژیم نیز نمونه‌ای بارز از ماهیت ضد‌مردمی و درماندگی آشکار آن است.

برای نشان دادن نمونه‌هایی از این درماندگی رژیم و رنج و محرومیتی که بر مردم روا می‌شود، از مساله نان شروع بکنیم. امروز تامین چند قرص نان روزانه خانوار به مشکل بزرگی تبدیل شده است. صفهای نان در جلوی نانوائی‌ها مخصوصاً در شهرهای بزرگ هر روز شلوغ‌تر و طولانی‌تر و خرید نان دشوارتر می‌شود. و این در حالی است که تازه رژیم بواسطه حساسیت مساله نان مدام وعده می‌دهد که کندم مورد نیاز را وارد کرده و آرد کافی به

"کمونیسم از نظر ما نه اوضاعی است که باید خلق و مستقر شود و نه ایده آلی است که واقعیت باید خود را با آن تنظیم و منطبق کند. آنچه ما کمونیسم می‌نامیم آن جنبش واقعی است که اوضاع موجود را نفی می‌کند."  
(مارکس و انگلس - ایدئولوژی آلمانی)

نظری بر مباحث تئوریک - سیاسی حزب کمونیست ایران (کومله)

## کمونیسم علمی و "کمونیسم کارگری"

اول - تکیه بر "مارکسیسم انقلابی" و دوم - تکیه بر "طبقه‌ی کارگر بعنوان پایه‌ی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم". حزب کمونیست کومله بر مبنای این تأکیدات خود را یک "گرایش ویژه" در جنبش جهانی کمونیستی یا "جنبش موسوم به جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی" می‌داند. نشریه‌ی کمونیست "ارگان مرکزی حزب در مطلبی بمنظور تشریح مباحث کنتزری دوم حزب این "گرایش ویژه" را چنین تعریف می‌کند:

"کمونیسم کارگری... یک رگه‌ی فکری و عملی متمایز است... کمونیسم کارگری... چیزی بیشتر از یک مترادف برای مارکسیسم اصیل، مارکسیسم واقعی، مارکسیسم انقلابی و بطور کلی عناوینی است که اساسا نوعی خلوص فکری و پیگیری و رادیکالیسم علمی و سیاسی را به ذهن می‌آورد. هدف از عبارت کمونیسم کارگری اینست که علاوه بر استواری نظری این گرایش به تئوری مارکس، نقطه‌ی رجوع و پایه‌ی اجتماعی و طبقاتی این گرایش مورد تأکید قرار گیرد." (کمونیست، شماره ۲۹، ص ۵، آذر ماه ۱۳۶۵)

در توضیح بیشتر "کمونیسم کارگری" حزب کمونیست کومله می‌گوید: "امروز این تأکید بر خصلت کارگری کمونیسم مبین یک ویژگی و یک گرایش ویژه است... نکته‌ی اساسی اینست که این تلاش و جهت‌گیری فکری و سیاسی باید با عامل اساسی دیگری، که به همان درجه مهم و حیاتی است، تکمیل شود. در کنار بازیابی مارکسیسم، بازیابی طبقه‌ی کارگر بمثابه رکن، پایه و نیروی محرکه‌ی کمونیسم، این نیز حیاتی است. کمونیسم کارگری گرایش است که می‌خواهد به هر دو این ارگان، به مارکسیسم و به طبقه‌ی کارگر بمثابه یک واقعیت اجتماعی، متکی شود." (همان)

با حرکت از این کلیات، حزب کمونیست کومله احکام عمومی مهمی را برای حرکت کمونیستها مطرح می‌کند. از جمله در رابطه با ضرورت توجه با مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر برای اصلاحات خاطر نشان می‌کند که "بر خلاف رادیکال‌ترین جناحهای جنبش مارکسیستی موجود در سطح بین‌المللی، که هر چه بر خلوص نظری خود بیشتر پافشاری می‌کنند، سکتاریست‌تر می‌شوند، نسبت به مبارزه‌ی اقتصادی و اوضاع زیست طبقه‌ی کارگر و در قبال مبارزات جاری برای اصلاحات بی‌تفاوت‌تر می‌شوند، و از تاثیرگذاری بر محیط سیاسی معاصر خود بیشتر عاجز می‌مانند، کمونیسم کارگری استواری نظری خود را در خدمت قدرت‌یابی اجتماعی کمونیسم، رشد جنبش کارگری، پیشرویهای علمی طبقه‌ی کارگر در عرصه‌های گوناگون و اتحاد بخشهای مختلف کارگران قرار می‌دهد." (همان)

یا درباره‌ی رابطه‌ی انقلاب سوسیالیستی، دولت کارگری، حزب انقلابی و ایدئولوژی می‌گوید: "بر خلاف مارکسیسم به اصطلاح رادیکال تاکنونی که انقلاب سوسیالیستی را کام به کام به دولت پرولتری، دولت پرولتری را به حزبی انقلابی و حزب انقلابی را به ایدئولوژی تقلیل می‌دهد، کمونیسم کارگری در سوسیالیسم و در انقلاب سوسیالیستی قدرت‌یابی کل طبقه‌ی کارگر و تحول و بهبود مادی عمیق در زیست اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توده‌های وسیع کارگران و مردم زحمتکش را جستجو می‌کند." (همان)

برای تعریف خصوصیات مشخص این "کمونیسم کارگری" و شناساندن آن، حزب کمونیست کومله تلاش تحقیقی و نظری نسبتا گسترده‌ای انجام می‌دهد و این تلاش را مایه‌ی "شادابی" و "پویایی" فعالیت خود می‌داند. نشریه‌ی "کمونیست" می‌نویسد: "شادابی فعالیت حزبی ما ربط مستقیمی به پویایی و بالندگی گرایش و خط ایدئولوژیک و نظری عمومی ما دارد." (همان، ص ۶) یا در جایی دیگر گفته می‌شود که "ما داریم یک دوره‌ی غنی بازآموزی کمونیسم

سالهای ملامت و پررتب و تاب قبل و بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، برای جنبش کمونیستی ایران موج نوینی از بازنگری در درکهای رایج از مارکسیسم و سوسیالیسم را به ارمغان آورده است. بجزرات می‌توان گفت که این موج نوین که حاصل تجربه‌ای بیسابقه در ایران است و به بهائی بسیار گران پدید آمده است، مهمترین دستاورد این سالها برای جنبش ماست، دستاوردی که مقدرات آینده‌ی جنبش کارگری و کمونیستی ایران در گرو بهره‌گیری کامل و جامع از آن است. دامنه‌ی این موج بتدریج گسترده‌تر شده و نیروهای بیشتری را در بر گرفته است. موج بازنگری به تئوری و پراتیک گذشته در ماههای اخیر در سازمان اکثریت نیز طنین وسیع‌تر و برجسته‌تری یافته است. جنبش کمونیستی ایران، در مجموع خود هر معضل و ضعفی که داشته باشد از لحاظ جدیت در نقد تئوری و عمل گذشته‌ی خود، از لحاظ جرات و شجاعت در نگاه به راه طی شده و روبرو شدن با خود و از لحاظ پافشاری بر ضرورت درس‌گیری از آن از تمام نیروهای سیاسی ایران متمایز است.

همزمانی این موج بازنگری با تحولات جاری در جنبش جهانی کمونیستی و بعضی کشورهای سوسیالیستی در راستای گسترش دموکراسی و نقد دیدگاههای توهم‌آمیزه کلیشه‌ای و دکماتیک نیز عامل مهمی است که باید از آن به نحوی هر چه گام‌تر در جهت تشویق و تعمیق موج بازنگری و به شر رساندن آن استفاده کرد.

سازمان ما با هدف کمک به پیشرفت موفق روند بازنگری، با هدف تقویت مشی انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک در جنبش کمونیستی ایران، با هدف افزایش ثقل انقلابیون کمونیست و با هدف ترسیم چشم‌اندازی نوین و متفاوت از گذشته در برابر جنبش، ضمن نقد گذشته‌ی خود و ضمن تجدید و صیقل‌دادن مداوم دیدگاهها، مشی و سیاستهای خود در برتو تجارب ایران و دیگر کشورها، از سوئی به نقد تحریفات اپورتونیستی راست و چپ موجود در جنبش پرداخته و از سوی دیگر آئین‌پرستی و دکماتیسم راست و چپ را مورد بررسی انتقادی قرار داده است.

در این راستا سازمان ما تاکنون دیدگاهها، مشی و سیاستهای مهم‌ترین جریانات جنبش کمونیستی را بررسی کرده و موضع آنها نسبت به موج بازنگری در درکهای رایج از مارکسیسم و سوسیالیسم را مورد بحث و ارزیابی قرار داده است. اینک، در ادامه‌ی این تلاش و برای کمک به شناخت بیشتر نیروهای جنبش و خوانندگان نشریه‌ی "فدائی"، به بررسی و نقد دیدگاهها و مشی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن (کومله) می‌پردازیم.

\* \* \*

"کمونیسم کارگری" نامی است که حزب کمونیست کومله برای شناساندن هویت خود و نشان دادن تمایزش با دیگر جریانات جنبش کمونیستی ایران و جهان بکار می‌برد. این حزب "جهت‌گیری‌های اصلی" کنتزری دوم خود را نیز که در سال ۱۳۶۵ تشکیل شده با همین عبارت "کمونیسم کارگری" خلاصه می‌کند. از اینرو در مقاله حاضر ما عمدتا مضمون "کمونیسم کارگری" و رابطه‌ی آن را با کمونیسم علمی از یکسو و با وضع واقعی جنبش کارگری و کمونیستی معاصر از سوی دیگر بررسی خواهیم کرد.

### 'کمونیسم کارگری' چیست؟

مطابق مطالب منتشره از سوی حزب کمونیست کومله، "کمونیسم کارگری" با دو خصوصیت از سایر جریانات کمونیستی یا "مدعی کمونیسم" متمایز می‌شود:

می برد و می گوید: "ما این لفظ "جنبش کمونیستی" را با قدری بسامحه بکار می بریم، من از "صف انقلاب کمونیستی" صحبت کردم تا هم از بیدقتی اجتناب کرده باشم و هم تلویحا معضل را به یک معضل محدود به "جنبش کمونیستی" کاهش نداده باشم... از یکسو بخش مهمی از آنچه که امروز به آن "جنبش کمونیستی" اطلاق می شود عملا خارج از این صف قرار می گیرد، زیرا چیزی جز کمونیسم در اسم و دفاع از منافع بورژوازی در محتوا نیست. از سوی دیگر صف انقلاب کمونیستی هرگز محدود به کمونیست ها نیست..." (همان، ص ۴۰)

حزب کمونیست کومله مختصات وضع جنبش کمونیستی را چنین تصویر می کند: "...پس از انحطاط انترناسیونال سوم بیش از ۵ سال است که سلطه ی رویزیونیسم بر جنبش کارگری و کمونیستی جهان ضربات سختی بر امر پیشروی انقلاب جهانی پرولتاریائی وارد ساخته است... از زمان انحطاط دولت کارگری در شوروی و اضمحلال کینترن، مارکسیسم انقلابی در تئوری و عمل جنبش کارگری کمتر دخالتی داشته است. آنها که بنام مارکسیسم و کمونیسم توانسته اند توده های وسیع کارگر و زحمتکش را در انقلابات و جنبش های اعتراضی معاصر بسیج نمایند، عمدتا در عمل به جای ضرورت مبارزه ی انقلابی طبقاتی و برپائی حکومت کارگران، انواع سازش طبقاتی، ناسیونالیسم، پارلماناریسم و رفریسم را به خورد کارگران داده اند..."

"تمام گرایشات و جریانات رادیکال چپ (نیز) که در مرزبندی و تمایز با رویزیونیسم منحن روس و سوسیال دموکراسی از ۵ سال پیش به اینطرف شکل گرفته اند در بحران بیسابقه ای قرار دارند... اضمحلال تشکیلاتی اغلب جریانات مائوئیست در سطح جهان، بحران حاد موجود در جریانات طرفدار آلبنائی، انشعابات مکرر در جریانات تروتسکیست و کمونیست چپ همگی شواهدی بر این مدعا هستند..." (کمونیست، شماره ۲۸، ص ۲۳ و ۱۹)

بر مبنای این تحلیل، حزب کمونیست کومله، اتحاد شوروی و جامعه ی کشورهای سوسیالیستی را "یک اردوگاه امپریالیستی" تحت سلطه ی "طبقه ی بورژوازی انحصاری"، "جدایش چین از شوروی" را معادل "شکل گیری یک اردوگاه رویزیونیستی جدید" می داند. کومله همچنین جریانات تروتسکیست، طرفدار آلبنائی، اوروکونیست و چپ نو را نیز جزو جنبش کمونیستی نمی شمارد و از مجموعه ی این طیف وسیع بعنوان "ملغمه ی غربی از نیروها" که "تحت نام کمونیسم سخن می گویند" (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۵) یاد می کند. با چنین تصویری این سؤال پیش می آید که پس جنبش کمونیستی در ایران و جهان از نظر حزب کمونیست کومله چیست؟ و "کمونیسم کارگری" مورد ادعای این حزب از چه جریاناتی تشکیل می شود؟

از دیدگاه حزب کمونیست کومله، "گرایشات متحول و مثبت رادیکالی" یعنی گرایشاتی که هیچکدام فعلا نماینده ی شاخص و همه جانبه ی "کمونیست کارگری" نیستند، بلکه فقط در جنبه یا جوانبی با آن نزدیکند و می توانند در آینده نماینده ی "کمونیسم کارگری" باشند عبارتند از: الف- جریانات با پیشینه ی تروتسکیستی، که "معمولا در قدم اول از ریاضی تروتسکی از شوروی را مورد نقد قرار می دهند"، "بر سرمایه داری بودن مناسبات اقتصادی- اجتماعی و ماهیت بورژوازی دولت در شوروی تاکید دارند" و "ناشی از همین دیدگاه"، "احزاب طرفدار شوروی و سوسیال دموکرات" را "نه منحن کارگری، بلکه بورژواشی می دانند". ب- جریانات با پیشینه ی مائوئیستی و طرفدار آلبنائی، که بتدریج شروع به گسست از مواضع قبلیشان می نمایند. ج- جریانات با پیشینه ی پیوپولیستی، که "در پروسه ی گسستشان از پیوپولیسم، به ضرورت سازماندهی مستقل طبقه ی کارگر، ترویج و تبلیغ بلاواسطه ی کمونیستی و ساختن حزب کمونیست تاکید دارند". د- جریانات با پیشینه ی کمونیسم چپ، که بتدریج از "مواضع پاسیف و غیرانقلابی گذشته شان" می گسلند و به "ضرورت تدوین برنامه ی سیاسی کمونیستی و ارائه ی تاکتیک برای مبارزات جاری کارگران می رسند" (کمونیست، شماره ۲۸، ص ۲۴)

کومله این گرایشات را مهمترین جریانات متعلق به "جنبش بازنگری در تعبیر قبلی و عمدتا دست دوم از مارکسیسم و رجوع به مارکسیسم ارتدکس و کلاسیک" می داند و می گوید: "آنچه که در شرایط فعلی و در درجه ی اول مهم است و باید برسیست شناخته شود پروسه ی بیداری و عروج دوباره ی مارکسیسم انقلابی در سطح جهانی است که در وجود این جریانات خود را منعکس میکند." (همان) برای اینکه این تصویر از جنبش جهانی کمونیستی و "کمونیسم کارگری" واقعی تر و کامل تر شود باید اضافه کنیم که از نظر کومله: اول- "کمونیسم کارگری... امروز در درون جنبش موسوم به جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی در موقعیت یک اقلیت، آنهم یک اقلیت پراکنده، غیرمنسجم و فاقد هویت تعریف شده و جا افتاده قرار گرفته است." (کمونیست، شماره ۲۹، ص ۵۰) ثانیا- "هنوز هیچ جریان و سازمان کمونیستی (و یا گروه و بلوکی از چند جریان) در سطح جهان نتوانسته است به قطبی یا اتوریته ی تئوریک و عملی برای جهت دادن به این جنبش بازبایی مارکسیسم انقلابی تبدیل گردد." (کمونیست، شماره ۲۸، ص ۲۴) ثالثا-

علمی را می گذرانیم" و "در چند ساله ی اخیر نگرش کاملا تازه و زنده ای به کار کمونیستی دارد در میان ما جا باز می کند." (همان، ص ۷۰) این نشریه همچنین بر آنست که "یک اثر مهم و با ارزش کنگره ی دوم بر حزب ما این بود که افق فکری و سیاسی گسترده ای را گشود. کنگره فراخوان داد که به جای احساس رضایت و دلخوش کردن به دستاوردهای "درونی" سازمان خود، باید به معضلات پاسخ نگرفته ی جنبش کمونیستی اندیشید. این موجی از فکرنو و اشتیاقی سالم و زنده برای پاکداشتن به عرصه های جدید و متنوع نظری را بوجود آورده است. انتظارات بالا رفته است، مشغله ها بیشتر شده است. دکاتیسیم و یکجانبه نگری، محدودنگری و قناعت به دانسته ها و گفته های موجود، جای خود را به جستجوگری و تلاش برای جذب و هضم تمام دستاوردهای فکری رگه های مختلف جنبش مارکسیستی داده است." نشریه ی کمونیست ضمن تاکید بر این نتیجه ی درست که "این یک روانشناسی مثبت است"، بار دیگر به رابطه ی "مارکسیسم انقلابی با پایه ی طبقاتی کمونیسم" بر می گردد و می گوید: "اما این روحیه ی مثبت به تنهایی پاسخ مسائل ما را نمی دهد، چنین روحیه ای اثر به درک روشنی از پروسه ی مادی رشد جنبش انقلابی مارکسیستی و الزامات مادی پاسخگوئی به معضلات انقلاب پرولتری منگی نباشد، به همان سرعتی که بوجود آمده است سرخورده و عقیم می شود. پیشروی ما اینطور نخواهد بود که بدنبال یک سری کارهای نظری متفکرینی ظهور کنند که پاسخ جامع و کافی به مسائل موجود بدهند. مقالاتی را به چاپ برسانند و مارکسیسم امروز را مانند دروان مارکس یا لنین بر مسائل زمانه ی خود مسلط کنند. مسائل اجتماعی توسط نیروهای اجتماعی پاسخ می گیرد. سیر پاسخگوئی به سؤالات کرمی و محوری جنبش مارکسیستی بین المللی از سیر پیشرفت مادی و قدرت گیری اجتماعی و دخالت گیری سیاسی و عملی کمونیسم کارگری جدا نیست." (همان، ص ۱۱۱)

بر اساس مبنای فوق، حزب کمونیست کومله "محور اساسی فعالیت" خود را در تلاش برای "شکل دادن به یک کمونیسم کارگری، دخالت گری، ضد سکتاریست و از لحاظ ایدئولوژیک قدرتمند" خلاصه می کند و می افزاید که "باید توجه کنیم که کمونیسم کارگری در ایران یک حرکت خلاف جریان است، یعنی خلاف سنتها و تراثیهای علمی موجود در اپوزیسیون و در چپ سنتی آوانتوریسم یک سنت است و کار پرحوصله در میان کارگران خلاف سنت موجود. کلیشه پردازی و آکادمیسم در ترویج یک سنت است، بیان ساده و روشن منافع طبقاتی خلاف سنت موجود. سکتاریسم در برخورد به طبقه ی کارگر یک سنت قدیمی چپ خرده بورژوا است و منافع کل طبقه را دیدن و برای وحدت کل طبقه ی کار کردن خلاف سنت موجود." (کمونیست، شماره ۲۶، ص ۶-۵)

## جنبش کمونیستی چیست؟

تاکید بر ضرورت "بازبایی مارکسیسم انقلابی" و "بازبایی طبقه ی کارگر بعنوان پایه ی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم"، پافشاری بر لزوم "بازآموزی کمونیسم علمی"، اشاعه ی روحیه ی "جستجوگر"، اجتناب از دکاتیسیم و یکجانبه نگری، و تلاش برای "جذب و هضم تمام دستاوردهای فکری رگه های مختلف جنبش مارکسیستی" و بالاخره درک ضرورت مبارزه با سنن مانع فکر خلاق و با کلیشه پردازی، بخودی خود و اگر بطور مجرد و جدا از مضامین مشخص خط مشی حزب کمونیست کومله و عملکرد آن در نظر گرفته شود، مثبت هستند و حکایت از وجود عناصر نیرومندی از فکر واقع بینانه، انتقادی و خلاق دارند.

اما تمام واقع بینی های یادشده و تمام تاکیدات درست مبتنی بر ضرورت دیدن جنبش واقعی طبقه ی کارگر و مبارزات جاری آن، زیر تاثیر یک باور کاذب و غیرتاریخی رنگ می بازند و آن تصویر و تحلیلی است که کومله از تاریخ جنبش جهانی کمونیستی در حدود ۵ سال گذشته می دهد. مطابق این تحلیل، در دوره ی مذکور، جنبش جهانی کمونیستی عملا وجود نداشته است و تنها عناصر و جریاناتی غیرمنسجم و پراکنده، کمونیسم واقعی (یعنی: "کمونیسم کارگری" کومله) را آنهم نه بطور کامل و همه جانبه نمایندگی می کرده اند تا اینکه حدود ۵ سال قبل متشکلترین جریان نماینده ی "کمونیسم کارگری، یعنی حزب کمونیست کومله پا بعرصه ی وجود گذاشته و از آن به بعد رسالت سنگین متشکل کردن جریان انقلابی کمونیسم در ایران و جهان و تشکیل انترناسیونالی جدید بر این مبنای بدوش می کشد! کومله در این راه تا آنجا پیش می رود که می گوید: "تاریخ چند دهه ی اخیر در "جنبش کمونیستی"، تاریخ کمونیسم نیست، تاریخ عروج و افول رویزیونیسم مدرن روسی و منتقدان هم سنت آن است." (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۵) کومله همچنین خود اصطلاح "جنبش کمونیستی" را با اسماک بکار



"همین امروز جریانی که از نظر مواضع نظری و عملی خود عینا مانند ما (حزب کمونیست کومله) باشد، وجود ندارد." (کمونیست، شماره ۲۹، ص ۹۰) رابعا موقعیت خود حزب کمونیست کومله در جریان "کمونیسم گارگری" بگونه‌ایست که "ما حقیق و می‌توانیم خود را متعلق به سنت کمونیسم گارگری بدانیم، زیرا برای جای گرفتن در این سنت مبارزه می‌کنیم. اما بعنوان یک ارزیابی عینی از اوضاع موجود نمی‌توانیم همین را بگوئیم." چرا؟ برای اینکه "حزب کمونیست هنوز در این سنت جایگیر نشده است، به این دلیل ساده که ما هنوز تازه در مرحله‌ی تعریف خصوصیات این گرایش و شناساندن آن هستیم." و بالاخره باید به این مسأله‌ی مهم هم توجه داشت که "کمونیسم گارگری" بنابه اذعان حزب کمونیست کومله امروزه "تنها گرایشی نیست" که در درون کومله عمل می‌کند، تفکر کومله "تنها با اصول و مبانی این گرایش هدایت نمی‌شود" و اینکه این حزب "خود اولین جولانگاه و محل تلاقی گرایش‌های اصلی در مارکسیسم رادیکال در دروه‌ی معاصر است." (همان، ص ۲۹)

علیرغم پذیرش "پراکنده، غیرمنسجم و فاقد هویت تعریف شده و جاافتاده" بودن کل گرایش "کمونیسم گارگری" و علیرغم پذیرش اینکه خود کومله نیز "هنوز تازه در مرحله‌ی تعریف خصوصیات این گرایش و شناساندن آن" است، حزب کمونیست کومله چه در زمینه‌ی تئوریک و چه بلحاظ عملی خود را صاحب موقعیتی استثنائی در درون این جریان می‌داند. این حزب بر آنست که "برخورد به این مسأله (تجربه‌ی انقلاب پرولتری در روسیه، تعریف خصوصیات اثباتی "کمونیسم گارگری" و ارزیابی عینی از اوضاع جهان سرمایه‌داری) برای بلند کردن پرچم یک کمونیسم انقلابی در سطح بین‌المللی حیاتی است. اما آن حلقه‌ای که این وظایف را مستقیما به حزب کمونیست ایران مربوط می‌کند، اینست که به تناسب پیشروی در این زمینه‌ها باید پراتیک سیاسی متناسب با آن را معنی کرد و سازمان داد. حزب کمونیست مهمترین و حاضر و آماده‌ترین ابزاری است که کمونیسم مورد نظر ما امروز برای مادیت بخشیدن به اهدافش دارد." (همان، ص ۷۰) همین ادعا مبنی بر موقعیت استثنائی درباری داشتن پایگاه توده‌ای نیز تکرار می‌شود. حزب کمونیست کومله در بحثی درباری ضرورت "جوش خوردن کمونیست‌ها با مبارزات توده‌ای" خود را در ایران و جهان صاحب موقعیت استثنائی می‌داند و می‌گوید: "در این میان یک استثنا وجود داشت که در تشکیل حزب کمونیست نقشی اساسی داشت، و آن کومله است. کومله از معدود سازمانهای کمونیستی انقلابی، نه فقط در مقیاس ایران، بلکه حتی می‌توان گفت در یک مقیاس جهانی، بود که توانسته بود خود را در راس جنبش توده‌های زحمتکشان قرار بدهد و علا به بیان تشکیلاتی و سیاسی منافع آنان تبدیل بشود... این در کردستان در طول انقلاب ۵۷ رخ داد. در هیات کومله، کمونیسم در کردستان یک نیروی اجتماعی بود. این پیوند مبارزاتی عمیق با توده‌ی زحمتکشان یکی دیگر از عواملی بود که شکل‌گیری حزب کمونیست را ممکن ساخت." (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۹۰)

## کمونیسم - آرمانی دست نیافتنی؟

تا اینجا با خطوط عمومی دیدگاهها و تصورات حزب کمونیست کومله درباری "کمونیسم گارگری" و جنبش کمونیستی آشنا شدیم. اینک باید میزان صحت و راهکشا بودن آنها را وارسی کنیم. مهمترین مسأله‌ای که در این رابطه مطرح است اینست که "مارکسیسم انقلابی" یا "کمونیسم گارگری" مورد نظر حزب کمونیست کومله تا چه حد ما را در شناخت واقعیت‌ها کمک می‌کند؟ همانگونه که می‌دانیم وظیفه‌ی علم شناساندن رموز واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی است. مارکسیسم یا کمونیسم علمی نیز بعنوان علم تکامل جامعه، شناساندن رموز واقعیت‌های اجتماعی و تحول آن را وظیفه‌ی خود می‌داند. اگر از زاویه‌ی نقش عامل آگاهی به تاریخ جنبش کمونیستی نگاه کنیم درمی‌یابیم که بحران‌ها، مشکلات و مسأله‌ی جنبش کمونیستی ناشی از آن بوده است که عناصری از تخیل در کمونیسم علمی وارد شده و به این یا آن شکل و بدرجات مختلف از کمونیسم علمی بسوی کمونیسم تخیلی عقب‌نشینی شده است، بعبارت دیگر دکم‌ها و توهماتی در این تئوری وارد شده است. با توجه به این امر، مهمترین سؤال اینست که "کمونیسم گارگری" و مجموعه‌ی دیدگاههای کومله تا چه حد ما را در شناخت واقعیت‌های جنبش گارگری و کمونیستی معاصر و راهکشائی برای مسأله‌ی معضلات آن یاری می‌رساند و تا چه حد راه مبارزه در راه آرمانهای کمونیسم در جهان و در ایران را روشنائی می‌بخشد؟

در این زمینه آنچه که پیش و بیش از همه ذهن انسان را بخود جلب می‌کند اینست که طرح تئوریک و چارچوب تحلیلی حزب کمونیست کومله، صرفنظر از در برداشتن این یا آن نکته‌ی مثبت و عنصر واقعی و توضیح‌گرده در مجموع خود ما را به تصویری عینی‌تر و واقعی‌تر از جهان و جوامع بشری معاصر و به کشف رموز تحولات جاری در آنها نزدیک نمی‌کند، بلکه این واقعیت‌ها را در هاله‌ای ضخیم از رموز جدید و در چنبره‌ای پیچیده از تحولات غیرقابل درک می‌پوشاند. چگونه

است که کل جنبش جهانی کمونیستی یا بقول کومله "مارکسیست‌ها و یا بهرحال کسانی که تحت این نام فعالیت می‌کنند" - که دهها دولت و حزب و سازمان سیاسی با میلیون‌ها تن را در برمی‌گیرد - در دیدن روشن‌ترین واقعیتها اشتباه می‌کنند و آنهم اشتباهی در این حد که "سیاه" را "سفید"، "نیروهای بورژوازی" را "پرولتری" و دولت‌های "امپریالیستی" را "سوسیالیستی" می‌بینند و این اشتباه را ۵۰ سال همچنان ادامه می‌دهند، ولی یک گرایش فکری که "پراکنده، غیر منسجم و فاقد هویت تعریف شده و جاافتاده است" یا باز هم بنا به اذعان خود کومله "در طیف عمومی مدعیان کمونیسم، یک اقلیت بسیار بسیار کوچک را تشکیل می‌دهد" (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۵۰) و متشکل‌ترین نماینده‌ی آن یعنی حزب کمونیست کومله که فقط ۵ سال است تشکیل شده است و "هنوز تازه در مرحله‌ی تعریف خصوصیات این گرایش" و در عین حال "اولین جولانگاه و محل تلاقی گرایش‌های اصلی مارکسیسم رادیکال در دوره‌ی معاصر است"، تصویر درستی از کل جهان و تاریخ جنبش گارگری و کمونیستی معاصر ارائه می‌دهد؟ چگونه است که میلیون‌ها تن مردمی که با تمام نیروی جسمی و روحی و فکریشان در جنبش‌های انقلابی و انقلابات معاصر شرکت کرده‌اند و یا پس از بدست گرفتن قدرت در راه ساختن جامعه‌ی نوین می‌کوشند، جلگه‌ی اشتباه کرده‌اند و آنهم اشتباهی در این حد که قدرتهای امپریالیستی و نمایندگان سرمایه‌ی انحصاری و یا لاقابل بورژوازی رانماینده‌ی منافع خود پنداشته‌اند و مسأله‌ای را که اقلیتی بسیار کوچک - که چندان درگیر این مبارزات نیز نبوده - بسادگی می‌فهمد درک نکرده‌اند؟ چگونه است که اکثریت نیروهای آگاه جهان معاصر، صرفنظر از موضعی که دارند، وجود و مبارزه‌ی دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی را بعنوان یک واقعیت انکارناپذیر می‌پذیرند و متوجه این "واقعیت" بدیهی از نظر کومله نمی‌شوند که اصلا جنبش کمونیستی و سوسیالیستی وجود نداشته است و وجود ندارد و آنچه بوده و هست تقابل دویا چند اردوگاه امپریالیست و رویزیونیست با همدیگر است؟ اگر این "واقعیت" در این حد روشن و برجسته بوده، چرا در اذهان مردم و یا لاقابل اکثر نیروهای آگاه و یا بالاخره نیروهائی که مدعی کمونیسم هم بودند منعکس نشده است و یا حتی گرایشی ضعیف در جهت تقویت این نظر نیز دیده نمی‌شود؟ این سؤالات، بویژه از این جهت جلب توجه می‌کند که ما در دوران رکود علم و تکنولوژی زندگی نمی‌کنیم، بلکه در قری بی‌سرمی‌بریم که در طی آن بشریت بیش از کل تاریخ موجودیت خود در طی صدها و هزاره‌های قبلی پیشرفت داشته است. و بالاخره اگر با تبلیغات و عوامفریبی می‌توان سرمایه‌داری و امپریالیسم را به جای سوسیالیسم قالب کرده، چرا مثلا دولت آمریکا و دیگر دولت‌های امپریالیستی که در تبلیغات از همه قوی‌ترند، نمی‌توانند این کار را بکنند و یا نمی‌کنند؟ و یا چرا تبلیغات دهه‌ی ۱۹۷۱ دولت جمهوری خلق چین مبنی بر "سوسیالیسم امپریالیست" بودن اتحاد شوروی، علیرغم اینکه از پشتوانه‌ی تبلیغات یک دولت سوسیالیستی نیز برخوردار بود پس از یک دوره رونق نسبی، بی‌اثر و متروک شد و بتدریج اضمحلال جریانات مائوئیست و معتقد به "سوسیالیسم امپریالیسم" را بدنیا آورد؟

این سؤالات را که هر یک جنبه‌ای از تضاد "کمونیسم گارگری" کومله با واقعیت‌های جهان معاصر را نشان می‌دهد، می‌توان همینطور ادامه داد، ولی همین مقدار نیز کافیست تا دریابیم که "کمونیسم گارگری" کومله، هر چند که عناصری جداگانه از حقیقت را هم در برداشته باشد، در مجموع خود دور از ذهن‌ترین و غیرواقعی‌ترین و در نتیجه مزوری‌ترین نظر در درون جنبش کمونیستی است. و نکته‌ی عجیب در اینجاست که حزب کمونیست کومله اصرار دارد این طرح تخیلی را حاصل "بازیابی مارکسیسم انقلابی" و بازگشت خلاق به مارکس، یعنی متفکری بدانند که بازرترین جنبه‌ی تئوری آن، حرکت از "انسان‌های زنده و واقعی" و "شرایط واقعی زندگی آنها" و مخالفت با "دکم‌ها"، با "مقدمات اختیاری"، با "ایده‌آل‌های بریده از واقعیت و در یک کلام مخالفت با کمونیسم تخیلی است. از همین جا نیز هست که مهمترین تمایز "کمونیسم گارگری" حزب کمونیست کومله با کمونیسم علمی که مارکس و انگلس بنیان نهاده‌اند، روشن می‌شود. مارکس و انگلس در "ایدئولوژی آلمانی" می‌نویسند: "کمونیسم از نظر ما نه اوضاعی است که باید خلق و مستقر شود و نه ایده‌آلی است که واقعیت باید خود را با آن تنظیم و منطبق کند. آنچه ما کمونیسم می‌نامیم آن جنبش واقعی است که اوضاع موجود رانفی می‌کند. شرایط چنین جنبشی هم از مقدماتی که هم اکنون وجود دارد حاصل می‌شود." برای حزب کمونیست کومله، همین جنبش واقعی در جهت الغای شرایط غالب در طی حدود ۵۰ سال ناموجود بوده است و "این کمونیسم همه چیز هست بجز کمونیسم." (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۵۰) بعلاوه از دیدگاه حزب کمونیست، "مقدماتی که هم اکنون وجود دارد"، یعنی تضادهای جوامع سرمایه‌داری، علیرغم حدت و شدت آن در ۵۰ سال گذشته، نتوانسته است جنبش توده‌ای پیروزمندی در راه الغای شرایط غالب شکل دهد و عامل عمده در این "ناگامی" نیز نه شرایط عینی جوامع سرمایه‌داری یا سرکوب بورژوازی، بلکه "رواج و سلطه‌ی وسیع افکار، آرا و





## اخبار

### دانشگاه جولانگه بسیجی‌ها

در سال گذشته، ۸۰۰۰ بسیجی تنها به همین دلیل بسیجی بودنشان و بدون توجه به سطح پائین نمرات آنان در کنکور، وارد دانشگاه‌های کشور شدند. امسال طبق گفته جناب حجت‌الاسلام رحمانی سرپرست بسیج مستضعفان تعداد ۸۰۰۰ بسیجی به ۳۰۰۰۰ افزایش یافته است. سهمیه دیگر نهادهای حکومتی مثل سپاه پاسداران یا خانواده شهدا نیز جای جداگانه خود را دارد. در نتیجه ورود این خیل عوامل حکومتی به دانشگاه‌ها، هزاران نفر از جوانان باسواد و پرذوق و مشتاق ورود به دانشگاه‌ها، از حق طبیعی خود محروم شدند. در نتیجه این روش بهیچانه رژیم و گردانندگان "شورای مرکزی گزینش دانشجو"، امسال نیز هزاران جوان خود را شکست یافته و نومید یافتند. پس از اعلام نتایج کنکور، چندین جوان دست به خودکشی زده‌اند که حداقل ۴ مورد که برای خاکسپاری به بهشت‌زهر منتقل شده بودند، گزارش شده است.

### حیله‌های رژیم برای سرکشی‌گری

عوامل رژیم، باز هم برای سرکشی‌گری شب‌هنگام روستاها را محاصره کرده و به تعقیب افراد مشمول می‌پردازند که در مواردی کار به تیراندازی و یا مجروح و یا حتی کشته شدن بعضی از اعضای خانواده مشمول نیز کشیده شده. در یک مورد مشمولی را شب‌هنگام از بستر و کنار زن و فرزندانش بیدار کرده و با ضرب و شتم همراه خود برده‌اند و یا اخیراً که با کمبود نیروی انسانی در جبهه‌ها مواجه شده‌اند، راه‌ها را سدود کرده و پس از متوقف کردن اتومبیل‌ها، اقدام به تجسس و ردیابی مشمولین می‌نمایند. در این زمینه موارد متعددی در جاده‌های شمال بین شهرهای آمل و محمودآباد، بابل و بابلسر و... مشاهده شده است. در شهرها گروه‌های گشتی افزایش یافته و شناسائی و تعقیب مشمولان شدت بیشتری یافته است. دستگیری سربازان فراری و مشمولین توسط گشت‌های کمیته و ژاندارمری بارها در انتظار عمومی صورت می‌گیرد.

اخیراً برای ادامه تحصیل دانش‌آموزان سال آخر که می‌بایست بعد از خاتمه تحصیلات خود به سربازی روند سقف محدودی را در نظر گرفته و مانع می‌شوند که این‌گونه دانش‌آموزان بطور عمد خود را مردود کنند. بدین صورت که بعد از امتحانات شهریور این دانش‌آموزان می‌توانند در یک امتحان فوق‌العاده دیگر شرکت کنند و در صورت مردود شدن مجدد به سربازی اعزام می‌شوند. اما در مقابل برای دانش‌آموزانی که به جبهه می‌روند تسهیلاتی را قایل می‌شوند. از جمله اینکه از هر دانش‌آموز باصطلاح رزمنده پس از بازگشت از جبهه بارها امتحان می‌گیرند تا قبول شود. باید توجه داشت که معمولاً بصورت تلویحی از معلمین خواسته می‌شود تا به این دانش‌آموزان نمره داده شود و یا برای پذیرش در دانشگاه سهمیه خاصی را جهت دانش‌آموزان جبهه رفته در نظر می‌گیرند. برای آماده‌سازی دانش‌آموزان جهت اعزام به جبهه‌ها معمولاً قبل از هر حمله توسط مرهبان امور تربیتی و آخوندها و عوامل رژیم بارها سخنرانی صورت می‌گیرد و باندازه کافی از طرق گوناگون از جمله با نمایش فیلم از عملیات جنگی بویژه موتورسواری و قایق‌رانی سعی می‌کنند دانش‌آموزان را به شرکت در جنگ ترغیب نمایند.

### خلاصه‌ای از نامه یک رفیق کارگر:

در واحدی تولیدی که به تولید انواع کفش، دمپایی، پوتین ضدمن، تسه پروانه، تسه کولر، فرش ماشینی، قالب‌های مختلف کفش، دست مصنوعی، لاستیک ته عصا برای معلولین و... می‌پردازد مشغول کارم. خواست‌های کارگران عبارتند از: کاهش ساعات کار (که اخیراً بخاطر افزایش تولیدات در رابطه با جنگ افزایش یافته) طرح طبقه‌بندی مشاغل، پاداش افزایش تولید که یک‌ساله بود قطع شده و اخیراً قسمت‌هایی از واحدهای متعدد کارخانه پاداش افزایش تولید معوقه (سه ماهه اول ۶۵) را خیلی پائین‌تر از سابق گرفته‌اند. تعدادی که کارشان در ارتباط با جنگ نبود هر نفر ۵۰۰ تومان و واحدهای فعال در جنگ هر نفر ۱۵۰۰ تومان که این تعداد نسبت به کل واحدها تعداد کمی است و در نتیجه اعتراضات کارگران در مقایسه با مبلغ پاداش متفاوت متعلقه است.

### کوپین گوشت، مرغ اعلام شده باطل خریداریم

تقاطع دکتر فاطمی و امیرآباد جلوی تعاونی سپه مرکزی در صف روزنامه هستم. دکه روزنامه‌فروشی کوچکی که جلوی سپه واقع شده، هر روز ساعت سه بعداز ظهر صف طولی بخود می‌بندد و از این باب، صاحبش خرسند است که از بقال و قصاب و غیره... عقب نمانده است. جلوی درب ورودی تعاونی ازدحامی عجیب است. زن و مرد و کوچک و بزرگ در هم می‌لولند و این صدای آشنا از چپا ر گوش ازدحام به گوش می‌رسد: کوپین خریداریم، کوپین می‌فروشیم. در این ازدحام کسی برای خرید به داخل نمی‌رود، همه برای خرید و فروش کوپین آمده‌اند. ازدحام از فروشندهگان و خریداران کوپین تشکیل شده که جوانان بیگار از ۱۵ ساله تا مردان عاقل‌مند چهل‌ساله در میان آنان یافت می‌شوند. خانمهای خانه‌دار که از بس دنبال مرغ کوپینی دویده‌اند و گبرشان نیامده، به ستوه می‌آیند و به بازار کوپین آمده‌اند تا حداقل کوپین مرغ را به پول تبدیل کنند و با پول آن فکر دیگری بکنند. در این گیر و دار صدای ضعیفی از میان جمعیت بلند شد: پاسان، تگانی خوردم و جمعیت را زیر نظر گرفتم. برخلاف انتظارم جمعیت تگانی نخورد و همچنان مشغول معامله ماند. پاسان که سنی حدود ۲۰ سال داشت و یک هشت آذین‌بند بازوانش بود، وارد جمعیت شد و به دلالتا تذکر داد که محل را ترک کنند. بعضی با او شوخی کردند که او هم جواب داد و بعضی نیز جدی رفتار کردند ولی هیچکدام بازداشت نشدند. آخر سر یقه جوانی را گرفت که هم‌سن و سال خودش بود و او را آرام از میان جمعیت خارج کرد. کمی پائین‌تر جیبهایش را بازرسی کرد و وقتی جوان یک صدتومانی نو کف دستش گذاشت، راهش را گرفت و رفت. به یاد تیت درشت روزنامه چند روز پیش افتادم که نوشته بود: "لایحه منع خرید و فروش کوپین کالاهای اساسی در مجلس به تصویب رسید."

### توقف معدن سنگ آهن گل‌کهر

پروژه تأسیسات معدن سنگ آهن گل‌کهر، چندین ماه است که متوقف شده است. با وجود اینکه این پروژه تحت مسئولیت شرکت ملی فولاد ایران، یعنی تولیدکننده انحصاری مقاطع فولاد می‌باشد، اما خود بدلیل کمبود مقاطع فولاد متوقف شده است. کمبود مقاطع فولادی ساختمانی نظیر میلگرد و نبشی آنچنان شدید است که بسیاری از پروژه‌های عمرانی متوقف شده‌اند. قیمت رسمی میلگرد کیلویی ۷۰ ریال اما قیمت آن در بازار سیاه به ۳۰۰ ریال رسیده است.

### سرمایه "شرعی" سازمان اقتصاد اسلامی

اخیراً در نتیجه دعواهای باندها و دسته‌بندیهای رژیم، معلوم شد که سازمان اقتصاد اسلامی که "برادر حبیب‌اله عسکراولادی"، از معتمدین "حضرت امام" یکی از گردانندگان اصلی آن است، سرمایه ۲۰۰ میلیون تومانی خود در سال ۵۸ را به ۱۲۰۰ میلیارد تومان در سال ۶۶ رسانده است.

خون معاون استاندار رنگین‌تر است

در بهاران هوایی خرم‌آباد دهها تن از مردم کشته و زخمی شدند. برای معاون سیاسی استانداری خرم‌آباد آقای مسعود، در خانه‌اش سنگری ساخته‌اند که صورت هزینه آن یک میلیون و دویست هزار تومان شده است!

### زمین "از آن مقامات حکومتی است"

بعد از تصویب لایحه خاص اراضی شهری که طی آن مسئولین درجه اول و دولتمردان جمهوری اسلامی را از مقررات واگذاری زمین شهری مستثنی و در اولویت ویژه قرار داده است، تا بحال ۵ هزار نفر از آنان در بهترین مکانهای تهران زمین دریافت نموده‌اند. زمین‌های واگذاری در پاسداران (سلطنت آباد قبلی)، جردن، عباس‌آباد، ظفر و شهرک غرب واقع شده‌اند. برابر لایحه فوق که در فروردین ماه ۶۶ به تصویب رسیده است، کلیه وزرای سابق و فعلی، کلیه معاونین و مدیران کل اسبق و فعلی، کلیه استانداران قبلی و فعلی، قضات و دیگر مقامات قضائی به اضافه سایر افرادی که توسط بالاترین مقام موسسه یا وزارت‌خانه تأیید کردند، بدون در نظر گرفتن سایر شرایط سازمان اراضی شهری موظف است در اسرع وقت و خارج از مقررات معمول زمین مورد نیاز را به آنها تحویل دهد. البته در مواردی که سبب طرف کم‌زور باشد زمین تحویلی به وی بصورت مشاع با شخصی دیگر می‌باشد. لازم به تذکر است از ۱۴ هزار خانوار ۶ نفر به‌بالا که در سازمان نام‌برده برای دریافت زمین از سال ۶۱ ثبت‌نام کرده‌اند، تا بحال فقط ۲۵۰ خانوار در نقاط مختلف تهران بصورت شش‌دانگ یا مشاعی زمین دریافت نموده‌اند. این در حالیست که ۵ هزار نفر از افراد درجه یک مملکتی در عرض سه ماه زمین گرفته‌اند.

## جمهوری اسلامی و اشتغال زنان

طی سالهای سپاه حکومت جمهوری اسلامی سیاست خانه نشین کردن زنان و دختران در اشکال گوناگون تجلی یافته است. سخن ما در این مقاله پیرامون سیاست محدود کردن هرچه بیشتر زنان و راندن آنها به خانه و مغافل "زنانه" است. زنان آزاده میهنمان در هر عرصه‌ای با موانعی مواجه میشوند که از تفکر دست‌اندرکاران رژیم نشأت گرفته و رشته‌ایست دراز و هول‌انگیز. نظرگاهی که تبلور تمامی استعدادها و نیازهای زن را در چهاردیواری خانه و آشپزخانه متحقیق می‌بیند. نظرگاهی که از فردای انقلاب با استفاده از روشهای رژیم گوناگون که برخی از آنها را برمی‌شماریم سیاست خود را مورد اجرا درآورد:

۱- حجاب اسلامی اجباری و سیاستهایی که پیامد آن بود: این سیاستها از اخراج هزاران زن از ادارات، کارخانجات، آموزش و پرورش و... آغاز و با بسیج چاقوکاران و قداره‌بندان به خیابانها و ضرب و شتم زنان بیگناه، تشکیل گشت‌های مختلف و کنترل کوچه و خیابانهای کشور و تنگ کردن عرصه بر زنان ادامه دارد.

۲- بستن بسیاری مدارس بدلیل مختلف و محدود کردن رشته‌های علمی بویژه ریاضی در مدارس دخترانه و مدارس فنی و حرفه‌ای و بسیاری رشته‌های دانشگاهی.

۳- بستن و محدود کردن مهدکودکها در جوار کارخانجات و ادارات.

۴- محدودیت زنان در امر اشتغال و منع آنها از بسیاری مشاغل چون قضاوت و مشاغل فنی و مهندسی و غیره.

برحسب فتوای سردمداران رژیم زنان نمیتوانند در مسند قضاوت بنشینند چون احساس را با قضاوت عادلانه درمی‌آمیزند! (تو گوئی که آخوندهای قاضی شرع رژیم در مسند بیدادگاههایشان قضاوتی مبتنی بر عقل و منطق داشته‌اند!)

زنان از تحصیل در رشته کشاورزی و دامداری محرومند چون بزعم آنها کشاورزی کار مردان است! در واقع چشم برنامه‌ریزان آموزشی بر روی کار کشاورزی و دامداری میلیونها زن ایرانی که در روستاها و دهات میهنمان از بام تا شام بکار در مزارع و نگهداری احشام مشغولند بسته است.

زنان در رشته‌های فنی قادر به ادامه تحصیل نیستند چون بعدها شانس استخدام ندارند. بسیاری از زنان متخصص و تحصیل کرده که از خارج بازگشتند پس از مدتی که در بیدر بدنال کار در ایران گشته‌اند و یا از کار بیگار شدند ناچار دوباره بکشورهای خارج بازگشتند.

زنان در شعار می‌شنوند: "اشتغال برای خانها یک حق است." "نهایتی نمی از جامعه را از حق اشتغال فلج کرد چون جامعه فلج میشود." اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی با اشتغال خانها هیچ مخالفتی ندارد. اصل ۲۸ قانون اساسی رژیم زنان و مردان جامعه را در داشتن شغل آزاد گذارده و دولت را موظف نموده است تا زمینه دستیابی به اشتغال را برای افراد فراهم آورد.

اما این شعارها و اصل ۲۸ قانون اساسی از زبان برخی دست‌اندرکاران شکل ملموس تر بخود می‌گیرد: "باید خانها را تشویق کرد تا به اموری که به وظایف درون خانها نزدیک است بپردازند!" "باید به شکلهای مختلف آنها را هدایت کرد تا مشاغلی که به شان آنها خدشه‌ای وارد نمی‌کند انتخاب کنند!" و

ماحصل کلام آنکه "اشتغال اگر بر مبنای نیاز باشد بهر حال اشتغال است ولی اگر بر مبنای اصالت خود اشتغال باشد فریب است." (از سخنان باهنر در مورد "مقام زن").

میرحسین موسوی نخست‌وزیر میگوید: "نظام ما بدلائل مختلف دفاعی، سیاسی و اجتماعی موظف است از بسیج خواهران حمایت کند. آزادی زن جامعه ما از بردگی، در گرو شرکت قوی او در تمامی جریانهای اسلامی و دخالت در سرنوشت سیاسی کشور خویش است." و چنین است که در اخبار میخوانیم که "با انجام یک مانور مسلحانه در اصفهان" هجده لشکر از خواهران بسیجی اصفهان در مانور بزرگ شهادت شرکت کردند" و در سال آینده ۵ لشکر از خواهران دانش آموز، آموزش نظامی را طی خواهند نمود که در ستادهای پشتیبانی در گارهای فرهنگی و امداد مشغول بگارشوند." (زن روزه شماره ۱۱۳۲ شهریور ۶۶).

کارگزاران رژیم در پی سیاست اعمال فشار بر زنان بجرم "عدم رعایت شئون اسلامی و رعایت حجاب"، "نشان دادن تاری مو به مردان" و بهانه‌هایی از این دست عملاً بسیاری از زنان، بویژه متخصصین راز دستگاههای اداری و آموزشی تسویه کردند. زنان از ارتقا به مقامات بالای اداری منع شدند. ماموریت‌های اداری برای زنان ممنوع شد و بالاخره "قانون کار نیمه وقت بانوان" ره آورد دیگر رژیم بود که در سال ۱۳۶۲ بتصویب رسید. چندماه قبل نیز ماده ۷۴ قانون استخدام کشوری اصلاح شد که هدف از آن بگفته مسئولان "رفاه زنان گارمند" بوده ولی در عمل اخراج بخشی از زنان شاغل مشمول قانون استخدام کشوری را تسهیل می‌کند.

سیاست عدم استخدام زنان بطور رسمی در بسیاری ادارات اعمال شده است، دکتر هدایت گارشانس برنامه‌ریزی نیروی انسانی و توسعه چنین می‌گوید: "در کشور ما نرخ فعالیت زنان حدود ۱۰ درصد است، در حالی که در کشورهای بلوک شرق از حدود ۴۰ درصد و در بعضی کشورهای صنعتی غربی و آمریکا از ۶۰ درصد و در کشوری مانند اطریش از ۷۰ درصد جمعیت فعال زنان استفاده میشود."

وی ادامه میدهد: "اگر شانس استخدام زنان و مردان را برای شغل برابر در نظر بگیریم سهم زنان یک ششم است." تحقیقی که از سوی بخش جمعیت و نیروی انسانی وزارت برنامه و بودجه در فروردین ماه ۶۳ صورت گرفته است نشاندهنده امکان پائین زنان در بدست آوردن مشاغل مورد نیاز جامعه است. طبق تحقیقات مزبور بر روی آکپی‌های تقاضای کار که در روزنامه‌های عصر چاپ شده است، برای نیمی از نیروی انسانی تقاضا شده جنس مذکر و برای نیمی دیگر جنسیت ذکر نشده است اما حتی برای مشاغلی که شرط جنسی گذارده نشده است نسبت مشارکت زنان کمتر و به حدود ۳۴ درصد میرسیده است، عملکرد مراکز گاربابی وزارت کار در سال ۶۴ نشان میدهد که از میان افرادی که برای شغل توسط این مراکز به سازمانهای مختلف معرفی شده‌اند ۹۴ درصد مرد و تنها ۶ درصد زن بوده‌اند.

(گزارش بازار کار اداره بررسیهای بازار کار). در این مورد خانهای متقاضی کار نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند.

خانمی که مهندس راه و ساختمان است و در سال ۶۶ فارغ التحصیل شده است میگوید:

"من به وزارت راه مراجعه کردم گفتند برای

استخدام خانها باید از وزیر اجازه کتبی بگیریم. وزارت نفت در اداره پژوهشها نیاز به مهندس داشت. مصاحبه فنی را با من انجام دادند و پای ورقه نوشتند عالیست. کار به استخدام که رسید گفتند باید از وزیر اجازه بگیریم بعد بشما خبر میدهم."

بسیاری از نظریه پردازان رژیم می‌گویند خانها قادر بانجام گارهای فنی نیستند درحالیکه گارنامه‌های دانشگاهی خلاف اینرا نشان میدهد.

مراکز اقتصادی کشور انجام گارهای فنی را برای خانها ستکین و دور از شان آنها میدانند!

در مورد استخدام خانهای متخصص در صنایع دفاع که ظاهراً نیاز بسیار هم دارد خبرنگار مجله زن روز با حجت الاسلام متبحری رئیس بخش سیاسی - عقیدتی سازمان صحبتی داشته است که چکیده کل نظرات رژیم در مورد فعالیت اجتماعی زنان است. حضرتشان میفرمایند اساساً با هرگونه کار کردن خانها مخالف هستند. البته مشاغلی چون تدریس در مدارس دخترانه یا برخی از گارهای بیمارستانی را مستثنی میفرمایند! ایشان بدنال اضافه کلام در این مورد میفرمایند که "البته در بعضی از کارخانجات صنایع دفاع مثل گارخانه ماسوله‌سازی و نظایر آن خانها در خط تولید کار میکنند اما اساساً مسئله خانها و راهبایی آنها به اینگونه مشاغل امری طبیعی نیست!"

حجت الاسلام محترم با اشاره به دید اسلام در مورد زن و عزت و احترام شخصیتی که ایدئولوژی اسلامی برای زنها قایل است میفرماید: "وقتی ما می‌گوئیم در جامعه اسلامی، معیارها هم باید اسلامی باشد. اگر به جراحی گفتیم نمیتواند نقشه کش ساختمان باشد آیا خواسته‌ایم شخصیت او را خرد کنیم! ما می‌گوئیم هر کسی در قلمرو کار خودش لازم است تخصص داشته باشد. رسالت خانها در تربیت فرزند است. این رسالت کسی نیست. الگوهای غربی در جامعه اسلامی باید از بین برود. اینطور نیست که اگر حالا خانها بیاید زمام جامعه‌ای را بدست گیرد و استاندار و فرماندار شود شخصیتش در آن تبلور یافته است. اساساً بنظر بنده مسئله در اینست که بزرگترین رسالت خانها همان تربیت فرزند است. ضمن اینکه مجاز هستند فعالیت اجتماعی کنند، البته با معیارهای شرعی. از آن گذشته اگر خانها جذب این مشاغل شوند بهمان میزان راه برای آقایان مسدود شده است یعنی آقایان باید بیگار بگردند و "خانهای شاغل!" این معنای عدالت اسلامی در جامعه مردسالار اسلامی است.

حضرت حجت الاسلام میفرمایند: "در صنایع دفاع چون نتوانستیم صد درصد خانها را از آقایان جدا کنیم در جهت "سالم سازی محیط!" با خانهای که میخواهند بخدمتشان خاتمه داده شود و بروند بازنشسته شوند نهایت همکاری میشود و بعوض آنها از جنس مذکر علاقتند بهره گرفته خواهد شد." و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، پر روشی و وقاحت متفکران رژیم اسلامی حد و مرزی نمی‌شناسد.

محدودیت فزاینده آموزش زنان از یک جهت و ایجاد محدودیت و ممنوعیت در استخدام آنها در ادارات و کارخانجات از جهت دیگر موبد نکته‌ایست که برخی منابع آنرا بطور ضمنی تأیید می‌کنند: بر اساس پیش‌بینی‌های برنامه ۲۰ ساله دولت (البته اگر عمر دولت دوام بیاورد) خانها از گلبه مشاغل حذف خواهند شد.

هر چند که برخی سردمداران رژیم این "شایعه" را تکذیب کرده‌اند ولی تجربه چندساله گذشته نشان می‌دهد که رژیم اسلامی تلاش دارد حتی الامکان این طرح ارتجاعی را عملی سازد.

سیاست‌های بورژوازی در صفوف خود پرولتاریا" بوده است؛ "بیانیه کنگرهی موسس حزب کمونیست" بر آنست که "در تحلیل نهائی، این قدرت سرکوبگر بورژوازی نیست که جنبش جهانی پرولتاریای انقلابی را با ناگامی روبرو ساخته است... اگر امروز در انتهای قرن بیستم، "انقلاب پرولتری قرن نوزدهم" هنوز به شمر نرسیده است، نه بخاطر تمکین پرولتاریا به قوهی قهر بورژوازی، بلکه بدلیل رواج و سلطه‌ی وسیع افکار، آرا و سیاست‌های بورژوازی در صفوف خود پرولتاریاست، افکار و سیاست‌هایی که جنبش پرولتری را از درون مهار می‌زنند، در آن بدر سازه‌ی طبقاتی، تسلیم‌طلبی و نفاق می‌باشند و از تبدیل آن به یک جنبش عظیم و قدرتمند جهانی مانع می‌کنند." (کمونیست، شماره ۲۲، ص. ۷)

مارکس و انگلس در "مانیفست" می‌گویند: نتایج تئوریک کمونیست‌ها، "صرفاً بیان عام روابطی واقعی است که ناشی از مبارزه‌ی طبقاتی موجوده از جنبش تاریخی که در برابر چشمان ما جریان دارد، ناشی می‌شوند." در طرح تئوریک حزب کمونیست کومله، روابط واقعی ناشی از مبارزه‌ی طبقاتی موجوده، نمایش ملو از دروغ و فریبی است که سرمایه‌داری و امپریالیسم را به نام کمونیسم جامی‌زند و یا "چیزی جز کمونیسم در اسم و دفاع از منافع بورژوازی در محتوا نیست." برای حزب کمونیست کومله، "جنبش تاریخی" که در چند دهه‌ی اخیر "در برابر چشمان ما" جریان داشته، "جنبش کمونیستی" نبوده و تاریخ آن نیز طبعاً "تاریخ کمونیسم" نبوده است. در طرح کومله، تمام مبارزه‌ی طبقاتی موجوده، آنگونه که بطور واقعی در جهان و در کشورهای موجود جریان دارد، در اساس و مضمون خود چیزی جز کشمکش اردوگاه‌های امپریالیستی و وابستگان آنها و یا نیروها و جناح‌های بورژوازی با یکدیگر نیست و مردمی که در این کشمکش‌ها شرکت می‌جویند یا آلت دست قدرت‌های امپریالیستی و جناح‌های مختلف بورژوازی هستند و یا ناآگاهانه در توهم بسر می‌برند.

آیا با این توضیحات طبیعی‌ترین نتیجه این نخواهد بود که کمونیسم هر قدر هم که اهداف بسیار والای انسانی را طرح کرده باشد، حداکثر یک آرمان دست نیافتنی است؟ در ادامه‌ی مطلب با جلوه‌ها و نمونه‌هایی از اینگونه نتیجه‌گیریها در خط مشی و مباحث کومله آشنا خواهیم شد. فعلاً به این جمع‌بندی اکتفا می‌کنیم که طرح تئوریک حزب کمونیست کومله نیز بیانگر واقعیتی است، اما این واقعیت نه کلیت جنبش کارگری و کمونیستی معاصر با تمام پیروزیها و شکستها، و با تمام رویدادهای حماسی و فاجعه‌آمیز آن! بلکه گزاشی ویژه در این جنبش است که بنا به اذعان کومله، "اقلیتی بسیار بسیار کوچک"، "پراکنده"، "غیرمنسجم" و "فاقد هویت تعریف شده و جا افتاده" را تشکیل می‌دهد و در پی آنست که جنبش کارگری و کمونیستی را بر اساس یک طرح تخیلی و بریده از واقعیت بنام "کمونیسم کارگری" بازسازی نماید.

ما "کمونیسم کارگری" حزب کمونیست کومله را قبل از هر چیز از زاویه‌ی ارتباط آن با جنبش کارگری و کمونیستی معاصر نقد کردیم، زیرا هر حرکت جدی برای "بازیابی مارکسیسم انقلابی"، "بازیابی طبقه‌ی کارگر بعنوان پایه‌ی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم" و "بازآموزی کمونیسم علمی"، لزوماً باید از جنبش واقعی موجود کارگری و کمونیستی و شناخت واقع‌بینانه از آن شروع شود. اما برای اجتناب سوء برداشت باید در معنای این توجه دادن به واقعیت‌ها و دعوت به واقع‌بینی دقت کرد. با واقعیت‌های جنبش جهانی کمونیستی می‌توان دو نوع برخورد واقع‌بینانه کرد: یکی واقع‌بینی منفعلانه و محافظه‌گارانه توأم با تسلیم به واقعیت‌ها و دیگری واقع‌بینی انقلابی و انتقادی توأم با تلاش برای تغییر و تکامل آن. چنانکه تحولات سالهای اخیر جنبش جهانی کمونیستی نشان می‌دهد برای دهه‌های طولانی، همان واقع‌بینی منفعلانه و محافظه‌گارانه، در جنبش غلبه داشته است. مانوونه‌های زیادی از این امر را شاهد بوده‌ایم. مثلاً مفهوم "سوسیالیسم واقعا موجود" عمدتاً اینطور فهمیده می‌شد که سوسیالیسم همین است که هست. یا باید آن را بدون چون و چرا پذیرفت و یا لاجرم در اردوی "ضد کمونیسم" قرار گرفت! یا از پذیرش جنبش جهانی کمونیستی و پذیرش اینکه تاریخ جنبش با تمام فراز و نشیب‌هایش تاریخ جنبش ماست، غالباً این نتیجه گرفته می‌شد که بنا بر این نباید حرفی از "نشیبا" در میان باشد، بلکه باید کوشید حتی مسکوت گذاشتن حقایق و تحریف تاریخ، سیری سراسر سعودی و ملو از پیروزی‌های پی‌درپی برای جنبش کمونیستی ارائه کرد. بعنوان یک مثال ملموس، بر مبنای چنین درکی بود که حزب توده در سراسر تاریخ خود، هر رفتار دیگر جز این را معادل بی‌اعتقادی به جنبش جهانی کمونیستی، ضدیت با آن و با انترناسیونالیسم پرولتری قلمداد کرده است. هم چنین مطابق چنین درکی بود که حزب توده در کتابی بنام "سیمای تاریخی حزب توده ایران" که با هدف آرایش تاریخش به نگارش درآمده، در دعوت از منتقدین به سکوت و تأیید خود، اینگونه استدلال می‌کرد که تاریخ حزب توده، تاریخ خود شماست چرا تاریخ خود را لجن مال می‌کنید، چرا با "دشمنان کمونیسم" همسو می‌شوید و... واقع‌بینی انتقادی و انقلابی توأم با تلاش برای تغییر و تکامل واقعیت با

## رادیکالیسم یا محافظه‌کاری؟

در حرف از برخورد بسیار رادیکال و انتقادی با واقعیت‌های جنبش کارگری و کمونیستی دفاع می‌کنند، اما در عمل از آنجا که بعضی واقعیت‌های جداگانه و اختیاری را برمی‌گزینند و آنها را به افراط و مبالغه‌ی کامل می‌کشاند، اصل زمینه‌ی تاریخ واقعی جنبش را محو می‌کند و به بحث خود صورتی ماورا تاریخی و بریده از واقعیت می‌دهد. بهمین دلیل است پوسته‌ی رادیکال از هسته‌ی محافظه‌گارانه برخورداری می‌شود.

اگر رادیکالیسم را بطور صوری معنا کنیم، یعنی اگر آن را معادل هر نوع ستیز و مخالفت با واقعیت‌ها صرفنظر از توان و امکان واقعی ایجاد تغییر در آنها (از جمله ستیز و مخالفت "بدون پشتوانه"، مخالفت "کیلویی"، مخالفت "همینطوری" و "مخالفت برای مخالفت") بدانیم، آنگاه دیدگاه و مشی حزب کمونیست کومله هم در سطح ایران و هم در سطح جهان در طیف رادیکال‌ترین نظرات قرار می‌گیرد، اما هر چه از سطح مقایسه‌ی صوری و سطحی به عمق برویم پوسته‌ی رادیکال این دیدگاه و مشی درهم می‌ریزد و جوهر و مضمون محافظه‌گارانه‌ی آنها بر ملا می‌شود.

حزب کمونیست کومله در مباحث عمومی، از "بازیابی مارکسیسم انقلابی"، "تشکیل انترناسیونال جدید" بر این مبنا، "واژگونی سرمایه‌داری در تمام ابعاد آن"، و از "یک پروسه‌ی بی‌وقفه‌ی انقلاب تا برقراری حکومت کارگری و سوسیالیسم" (کمونیست، شماره ۲۶، ص. ۴۰) دفاع می‌کند. اما هر چه از این مباحث عمومی بطرف مباحث مشخص‌تر و خطمشی سیاسی مشخص می‌رویم تصویری از تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی و شرایط تحقق اهداف یاد شده ارائه می‌دهد که تمام آنها را به اهدافی غیر قابل تحقق و بدون فرجام و عاقبت تبدیل می‌کند. در "بیانیه کنگره‌ی موسس" حزب کمونیست کومله گفته می‌شود که از انتشار "مانیفست" به بعد کارگران "هر روز بیش از پیش تحت پرچم کمونیسم" پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند، "انقلاب اکتبر عشق و ایمان به کمونیسم و حزب کمونیست را در قلب صدها میلیون کارگر در سراسر جهان حک کرده" و این واقعیات گواه درستی احکام مانیفست خوانده می‌شود:

"در طول یکصد و سی سال گذشته، بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر جهانی هر روز بیش از پیش تحت پرچم کمونیسم پا به میدان مبارزه‌ی طبقاتی نهاده‌اند. در طول دهها سال کمونیست‌ها و احزاب کمونیست انقلابی بدفعات در راس انقلابات و جنبش‌های عظیم کارگری و رهاشبخش قرار گرفتند و میلیونها کارگر و زحمتکش را در جبهه‌های مختلف نبرد طبقاتی و انقلابی در کشورهای مختلف متحد، متشکل و رهبری کردند. انقلاب کبیر اکتبر، به رهبری لنین و حزب بلشویک، انقلابی که عشق و ایمان به کمونیسم و حزب کمونیست را در قلب صدها میلیون کارگر در سراسر جهان حک کرد، گواه حقانیت و صحت احکام مانیفست مبنی بر نیاز حیاتی و انکارناپذیر طبقه‌ی کارگر به حزب مستقل طبقاتی‌اش بود." (کمونیست، شماره ۲۲، ص. ۷) اما هر چه جلوتر می‌رویم، این تصویر بیشتر و بیشتر رنگ می‌بازد، ابتدا گفته می‌شود که "واقعیت اینست که جنبش کمونیستی جهانی در مبارزه‌ی بی‌وقفه‌ی خویش سیری یکسره سعودی و بی‌افت و خیز نداشته است." معنای صریح این گفته آنست که جنبش جهانی کمونیستی "مبارزه‌ای بی‌وقفه" داشته ولی این مبارزه "یکسره سعودی نبوده، بلکه در جوانب، مقاطع و مواردی با "افت" و "شکست" نیز همراه بوده است. این تصویر نسبتاً واقعی با عبارت بعدی صریح‌تر می‌شود که در آن آمده است: "کمونیست‌ها پیروزیهای متعدد و دستاوردهای پرارزشی داشته‌اند، اما شکست‌های سنگین نیز متحمل شده‌اند." در ادامه‌ی مطلب این حد نیز پشت سر گذاشته می‌شود: در "بیانیه" پس از توضیح اینکه "پس از انقلاب اکتبر... بورژوازی کام به کام تکاپوی ارتجاعی خویش را علیه پرولتاریای کمونیست در ابعادی جهانی سازمان داده" و اینکه "امروز در سراسر جهان سرمایه‌داری، گلیه‌ی دول، احزاب، نیروها و نهادهای اجتماعی و سیاسی مدافع نظم کهنه، در حزب واحد اعلام نشده‌ای علیه کمونیسم متحد شده‌اند"، معلوم می‌شود که مساله نه بر سر وجود "افت و خیزهای" در جریان "مبارزه‌ی بی‌وقفه" و یا با وجود "شکست‌های سنگین" در کنار "پیروزیهای متعدد و دستاوردهای پر ارزش"، بلکه بر سر "ناگامی جنبش جهانی پرولتاریای انقلابی" و یا همانگونه که دیدیم زیر سؤال رفتن خود موجودیت جنبش جهانی کمونیستی است و سرانجام اینکه این "ناگامی"، بدلیل قدرت سرکوبگر بورژوازی نبوده، بلکه "بدلیل رواج و سلطه‌ی وسیع افکار، آرا و سیاست‌های بورژوازی در صفوف خود پرولتاریا" (همان) بوده است!

کدام را باید باور کرد؟ اینکه کارگران "هر روز بیش از پیش تحت پرچم کمونیست پا به میدان مبارزه‌ی طبقاتی نهاده‌اند" یا اینکه کمونیست‌های واقعی (یعنی: طرفداران "کمونیسم کارگری" کومله)، "در طیف عمومی مدعیان کمونیسم"، یک اقلیت بسیار بسیار کوچک را تشکیل می‌دهند؟ اینکه انقلاب اکتبر "عشق و

## سازمان اکثریت و دو چشم انداز جنبش کمونیستی

برچسب‌ساز حزب توده برای هر یک از آنها نامی خودساخته دست و پا کرده و با تولیدات گذشته خود را مجدداً به بازار آورده است.

شکست تاکتیک مرغابی برای طرح و تقویت چشم‌انداز "توده‌ای"، اما بمعنای آن نیست که حزب توده و جریان راست اکثریت، چشم‌انداز مطلوب خود را ترک کرده‌اند و یا از تلاش برای تحقق آن دست برداشته‌اند. مدافعان این چشم‌انداز، پس از شکست در فرار از بحران دیدگاه توده‌ای، پس از شکست در جلوگیری از گسترش دامنه‌ی این بحران به درون سازمان اکثریت و پس از شکست در تلاش‌های اولیه بمنظور مهار و خنثی کردن مبارزه‌ی گرایش انتقادی درون اکثریت با توسل به اهرم‌های بوروکراتیک، اینک به تاکتیک "برهان خلف" و اثبات چشم‌انداز خود از طریق نفی و لجن‌مال کردن چشم‌انداز دیگر پناه برده‌اند. آنها اکثر قبلاً آشکارا دعوت به منجلاب می‌کردند، اینک که این شعار حتی در صفوف خودشان نیز افشا و غیرقابل دفاع شده، برطبق مثل: "بدون من، خاک بر سر دنیا" هر چشم‌انداز دیگری را نفی می‌کنند تا مگر از این طریق چشم‌انداز امتحان‌شده و شکست‌خورده‌ی خود را سرپا نگه‌دارند.

در ماه‌های اخیر بموازات گسترده‌شدن و تشدید مبارزه‌ی گرایشات درونی سازمان اکثریت، حزب توده و رهبری جریان اکثریت با هدف بی‌چشم‌انداز و نامیدکردن نیروهائی که برای درس‌گیری از راه طی شده و بنای آینده بر این مبنا می‌کوشند، بر تلاش‌های خود افزوده‌اند. حزب توده از لحاظ نظری می‌کوشد به اشکال مختلف این باور کاذب و ایده‌ی سنتی خود را القا کند که جداشدن از دستگاه نظری و عملی توده‌ای نمی‌تواند اصولاً از موضعی چپ و انقلابی صورت گیرد و چنین گاری بهرحال انحرافی "راست" است و دیربیا زود سر از محافل "امپریالیستی و ارتجاعی" درمی‌آورد. از لحاظ عملی، حزب توده در تئوری با جریان راست اکثریت، در پی آنست که مطابق سنت گذشته‌ی خود، حتی بقیمت ایجاد و تحمیل انشعاب و ویرانگری بخش هر چه بزرگتری از نیروهای اکثریت را در منجلاب نکه دارد و از آن بعنوان عصای زیربغل هیات محتضر خود بهره‌گیری، در این چارچوب "نامه مردم" در مقاله‌های بنام "نمی‌توان ضدتوده‌ای بود و چپ" که مخاطب آن منتقدین درونی دیدگاه و مبانی حزب توده و بویژه گرایش انتقادی درون اکثریت و هدف آن ترساندن و متزلزل کردن این نیروهاست، می‌نویسد:

"می‌توان چپ بود و غیرتوده‌ای بود، اما نمی‌توان ضدتوده‌ای بود و چپ بود. شواهد و تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که چپ ضدتوده‌ای اندک اندک به عمیق‌ترین ورطه‌ی راست درمی‌غلتد." (نامه مردم، شماره ۱۷۰، شهریور ۱۳۶۶)

این عبارت جوهر درک و روش حزب توده را در برخورد به گذشته و حال جنبش کمونیستی و چشم‌انداز آینده‌ی آن بیان می‌کند، اما برای دریافتن این جوهر باید عبارت فوق که با فرهنگ پوسیده و متحجر "توده‌ای" آغشته شده، به فرهنگ مارکسیستی ترجمه کرد، یعنی به جای مفاهیم "ضدتوده‌ای" و "راست" و "چپ" در قاموس حزب توده، معادل‌هائی علمی و واقعی قرارداد. حزب توده که مطابق "دکم حزب"، خود را بطور سنتی حامل انحصاری حقیقت، "کمونیست اصیل" و "حزب طرازنویین طبقه‌ی کارگر ایران" می‌خواند تا آنجا که به جنبش کمونیستی و چپ کمونیست مربوط می‌شود، هر گامی در راستای نقد و افشای اپورتونیزم این حزب با اتکا به تئوری و پراتیک آن، تعمق در علل انزوا و آن در میان توده‌ها، افشای دیدگاه ناسیونال نیهیلیستی و دنباله‌روی آن از الزامات سیاست خارجی اتحاد شوروی، مخالفت با دیدگاه بوروکراتیک آن در برخورد با مبارزه‌ی طبقاتی که به جبهه‌سائی در برابر قدرت حاکم و نیروهای بانفوذ جنبش می‌شود و یا نقد دیدگاه بوروکراتیک آن در درون حزب، و بالاخره نقد بیگانگی آن با دموکراسی در جامعه و جنبش و حزب راه، تماماً از تجلیات "ضدتوده‌ای" بودن می‌شمارد. بدین ترتیب، در جنبش کمونیستی هر کس و هر جریانی که به چنین مبارزاتی دست بزند، حتی چپ هم نیست. یعنی برای چپ‌بودن و یا چپ ماندن، باید از هر گونه مبارزه علیه دستگاه نظری و عملی توده‌ای حذر کرد، یعنی بزبان ساده باید حتماً "توده‌ای" بود. عنوان ساختگی "چپ غیرتوده‌ای" نیز در قاموس حزب توده اگر صرفاً برای خلط مبحث و عوامفریبی دست و پا نشده باشد، در بهترین

اخیرا بحث بر سر چشم‌انداز آینده جنبش کمونیستی ایران دوباره شکل فعالی بخود گرفته است. در این امر علاوه بر تغییرات مثبت دو سال اخیر در راستای تضعیف نسبی اپورتونیزم و دکماتیزم راست و چپ و تقویت نسبی نقش و وزن خط مشی انقلابی، عوامل دیگری چون جریان مباحث جبهه در میان بخشی از نیروهای سیاسی ایران و طرح مجدد مساله‌ی همکاری و هماهنگی کمونیستها در مبارزه برای ائتلاف‌های سیاسی و به تبع آن گام‌های اولیه برای اتحادعمل‌های دوجانبه و چندجانبه، موضع جدید سازمان راه‌کارگر مبتنی بر اتحادعمل با سازمان ما علیرغم تردیدهای جدی در عملی‌کردن آن و بالاخره عامل مهم تشدید مبارزه میان دوگرایش در درون سازمان اکثریت موثر بوده‌اند. مبارزه‌ی ایدئولوژیک جاری میان نیروهای جنبش کمونیستی، هر چند که بیشتر برخورد با وضع گذشته و حال جنبش و هر کدام از جریانات آن را در مرکز خود قرار می‌دهد، در عین حال مبارزه‌یست بر سر چشم‌اندازهای آتی جنبش.

در جنبش ما دو چشم‌انداز عمده قابل‌تشخیص است. یکی چشم‌انداز پیشینداری حزب توده، یعنی چشم‌اندازی مبتنی بر اپورتونیزم، ناسیونال نیهیلیسم و بوروکراتیزم که بگواه سراسر تاریخ حیات آن، فرجایی جز انزوا در میان کارگران و توده‌ها و ناگامی و شکست در بزنگاه‌های تاریخ معاصر کشور نداشته است. و دیگری چشم‌انداز مبتنی بر خط مشی انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک، یعنی تنها چشم‌اندازی که می‌تواند وحدتی پایدار و رزمنده را در جنبش کمونیستی بنا نهد، پیوند این جنبش با جنبش کارگری و شکل‌گیری جریانی نیرومند و شکست‌ناپذیر از آنها را تأمین کند و کمونیسم را به سطح یک نیروی اجتماعی قادر به رهبری و تحقق آرمان‌های استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم در ایران ارتقا دهد.

نظری به سیر مبارزه میان این دو چشم‌انداز در سال‌های اخیر به روشن‌تر شدن خطوط بیشتری از تحولات آینده کمک می‌کند. حدود سه سال قبل، حزب توده مدام شعارهائی از این نوع را تکرار می‌کرد که "تا دیر نشده، وحدت را دریابید" و در این میان با سعه‌صدری ساختگی که برای این حزب عجیب می‌نمود طیف وسیعی از نیروهای جنبش را که تقریباً تمام جریانات آن - بجز حزب کمونیست کومله - را در برمی‌گرفت به "وحدت" فرامی‌خواند و البته در وسط دعوا "کناه" تفرقه را هم به گردن دیگران می‌انداخت و خود پز مدافع همیشه وحدت را می‌گرفت.

این تاکتیک مرغابی که در آن انحرافات ریشه‌دار حزب توده نقش پای پنهان‌شده‌ی مرغابی را داشت و هدف فرار از بحران رفرمیسم و مصون‌نگهداشتن دستگاه نظری و عملی توده‌ای از گزند انتقاد را دنبال می‌کرد، چندان دوام نیاورد و در نتیجه‌ی مبارزه‌ی نیروهای سیاسی و جریانات انتقادی درون حزب توده بسرعت با شکست روبرو شد. فراخوان‌های توخالی و عوامفریبانه‌ی "وحدت" کنارگذاشته شد و برخورد طلبکارانه با دیگر جریانات در زمینه‌ی وحدت، جای خود را به التماس برای حفاظت "مردمک حزب" و "خصلت پرولتری" و "جوهر انترناسیونالیستی" آن در برابر توطئه‌های درونی "خائشان به طبقه‌ی کارگر"، "وازدگان سیاسی" و "رفیقان نیمه‌راه" و یا حتی "عناصر مشکوک" و سردرآخور امپریالیسم و ارتجاع" (عناوینی که حزب توده روی منتقدین درونی دیدگاه توده‌ای می‌گذارد) داد.

در برابر این چشم‌انداز، ما بر ضرورت مبارزه برای وحدتی بر مبنای خط مشی انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک تأکید ورزیده‌ایم و بعنوان گامی مقدماتی در این راستا بر لزوم همکاری و هماهنگی هر چه نزدیکتر نیروهای انقلابی در مبارزه علیه رژیم، در مبارزه برای تقویت جنبش کارگری و توده‌ای و در تلاش برای انزوا و طرد انحرافات گوناگون از جنبش پافشاری کرده‌ایم.

اینک وضع چشم‌انداز اول به جایی رسیده است که مدافعان آن دیگر نمی‌توانند بطور مستقیم و صریح و بدون پرده فراخوانی برای آنها صادرکنند و نیروهای دیگر را به پیوستن به آن دعوت کنند، چرا که این کار نه فقط چیزی جز استهزا در جنبش بر نمی‌انگیزد، بلکه حتی برای بخش مهمی از نیروهای خود این جریانات هم، غیرواقعی و چندش‌آور بودن آن آشکار شده است. دیگر زمان تعریف و تجیدهای چاپلوسانه از سایر جریانات جنبش با عناوینی چون "سازمان‌های کمونیستی"، "انقلابی" و "رفقای فلان و بهمان" و سخن‌پردازی درباره‌ی "سرنوشت مشترک" و غیره گذشته و دستگاه اتهام‌زن و

"خائنان به راه طبقه کارگر" نیز بدون تحریف مطرح شده است، تمام این روش سنتی در برابر یک سوال ساده درهم فرومی‌ریزد: جای کارگران و مردم ایران در این تأیید و تکذیب گرفتن‌ها کجاست؟ مگر هدف اعلام‌شده‌ی حزب توده، جلب نظر این طیف "سرمد آخوران"، "وازدگان" و "کونیسم ستیزان" بوده است که برای تأیید گذشته و اطمینان از آینده به قول و شهادت آنها اتکا می‌شود؟ از همین‌جا نیز هست که کلید دستیابی به یک تحلیل عینی، واقع‌بینانه و بدون توهم از چشم‌انداز مطلوب حزب توده برای جنبش کونیستی روشن می‌شود. برای اینکار خطاست اگر صف‌آرایی‌های کاذب یادشده، یا اظهارات واقعی و ساختگی فلان یا بهمان جریان و فرد بریده از کونیسم و یا اظهارات دشمنان کونیسم - که هر یک اهداف خاصی خود را دنبال می‌کنند، مبنا قرار گیرند. راه این کار نگاهی روشن و دور از تعصب به پراتیک گذشته‌ی حزب و تحلیل ریشه‌های نظر مردم راجع به آن است: عملکرد گذشته‌ی حزب توده برای حقیقت‌گواهی می‌دهد که راه پیشنهادی حزب توده، فاقد چشم‌انداز پیروزمند است و فرجامی جز شکست‌های پی‌درپی ندارد. نظر و ذهنیت مردم درباره‌ی این حزب و بی‌اعتمادی نسبت به آن نیز اساسا بر سبب‌های همین پراتیک شکل گرفته است، پراتیکی که موجب شده است تا مردم آرمان‌های استقلال‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه‌ی خود را با مشی و پراتیک این حزب بیگانه ببینند.

"نامه مردم" در آغاز مقاله‌اش این شعر رودکی را نقل می‌کند که "هر که نامخت از گذشت روزگار - نیز ناموزد ز هیچ آموزگار". اما در سراسر "روزگاری" که حزب توده توصیف می‌کند "آموزگار"ی جز "خلیل ملکی" و "همپالکی‌هایش" پیدا نمی‌شود. خلیل ملکی حداکثر یک توده‌ای فراموش شده است که در میان مردم نیز شناخته نیست. سوالی که برای مردم ایران و از جمله اکثر نیروهای خود حزب توده و اکثریت مطرح است نه سرنوشت خلیل ملکی، بلکه اینست که چرا آن تصویر از کبانوری و دیگر رهبران حزب توده ساخته شد و چرا این پهلوانان ساختگی آن رسوایی را در اولین مواجهه‌ی جدی با رژیم آفریدند؟ مسأله‌ای که برای هر انسان باوجدانی مطرح است نه این داستان‌های پوسیده، بلکه اینست که چرا حزب توده سیاست اتحاد با رژیم خمینی را در پیش گرفت، چرا تمام وعده‌ها و نقشه‌های دور و دراز بسرعت نقش بر آب شد، چرا در نگاهی وسیع‌تر کارنامه‌ی حزب توده در مقاطع حساس تاریخ معاصر ایران، کارنامه‌ی شکست‌های خفت‌بار است و بالاخره چرا در مردم ایران اینهمه نفرت و بی‌اعتمادی نسبت به حزب توده وجود دارد؟ هیچکدام از این تجارب و سوالات جدی جایی در "روزگار" مورد علاقه‌ی حزب توده ندارند و "آموزگار"ی بحساب نمی‌آیند.

تنها ارزشی که می‌توان برای منطق و روش استدلال حزب توده قائل شد اینست که یکی از خصوصیات بارز آن را بروشنی برملا می‌کند و آن بی‌اعتقادی به نیروی توده‌ها و دموکراسی است. در نتیجه‌ی همین خصوصیت است که ملاک و معیار ارزیابی در دیدگاه حزب توده، نه توده‌ها بلکه اظهارات طیفی ناساز و مصنوعی از "دشمنان کونیسم" و "امپریالیسم و ارتجاع" و غیره است و در این میان "امپریالیسم و ارتجاع" چنان قدرتمند است که تمام نیروهای چپ منهای "حزب توده" را بازی می‌دهد! این ذهنیت "دائی‌جان ناپلئونی"، بناگزی راهی جز دوزدن کارگران و توده‌ها، معامله با قدرتهای مسلط جامعه و یا اتکا به قدرت‌های خارجی به جای مردم کشور خود نمی‌یابد و حداکثر برای مردم نقش وجه‌المصلحه قائل می‌شود. این بی‌اعتمادی به توده‌ها و دموکراسی در زندگی درونی حزب هم بازتاب می‌یابد و این کار تا آنجا پیش می‌رود که در پس هر انتقادی از درون نیز "گاسه‌ی زیر نیم‌گاسه"، "توطئه‌ی امپریالیسم آمریکا" و "عوامل مشکوک" و غیره دیده می‌شود!

شکرت دیگری که حزب توده برای کوبیدن چشم‌انداز انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک بگار می‌گیرد طرح شقوق فوق‌الذکر به شکل "توده‌ای بودن و شدن و یا به راه اقلیت" و "گومه" افتادن است. "نامه مردم" با حالتی پندآموزانه و در عین حال تهدیدآمیز نسبت به منتقدین درونی دیدگاه توده‌ای و چشم‌انداز مطلوب آن، می‌نویسد:

"جریان موسوم به اقلیت از کجا بوجود آمد؟ اگر نکوئیم تنها علت، مهم‌ترین علت وجودی آن، ضدتوده‌ای بودن آن بود و می‌بینیم که به کجا رسیده است! اینها که مدعی تشکیل‌دادن حزب طبقه‌ی کارگر بودند، خود تکه‌پاره شدند و کار به آنجا کشید که مسلحانه رو در روی یکدیگر ایستادند و همدیگر را کشتند و نامش را انتقاد مسلحانه و تصفیه انقلابی گذاشتند!

"گومه (ببخشید: حزب کونیست ایران!) به کجا رسیده است؟ سلاح خود را به جای آنکه رو به نیروهای سرگوبگر جمهوری اسلامی بگیرد، به سینه‌ی پیشمرگان کرد و حزب دموکرات کردستان، نشانه رفته است." (نامه مردم، شماره ۱۷)

ما در اینجا به این دروغ‌پردازی آشکار و شارلاتانیسم سیاسی که مهمترین

حالت، ایستگاه بلافاصله‌ی قبل از "توده‌ای شدن، آستانه‌ی منجلا ب و یا مرحله‌ی آخر گذار از "دموکراسی انقلابی" به "کونیسم اصیل" - همانگونه در مورد سازمان در سالهای اول پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بگار گرفته شد - را می‌رساند.

این دیدگاه و روش در قبال جنبش کونیستی جنبش چپ یعنی خلاصه‌کردن جنبش کونیستی و جنبش چپ در وجود حزب توده و معادل‌شردن عملی آنها - همانگونه که قبلا نیز گفته‌ایم بهیچ‌وجه ناشی از سوءتفاهم نیست و یا صرفا به حوزه‌ی روش برخورد محدود نمی‌شود. این دیدگاه و روش، بیانگر بنیادی‌ترین دکم دستگاه نظری و عملی توده‌ای، یعنی "دکم حزب"، "حزبی همه‌دان و همه‌کاره، حزبی مستقل از کارگران و مردم، حزبی خودرایی و بی‌اعتماد به دموکراسی"، "بی‌قیم و نایب کارگران و مردم - و نه پیشاهنگ آنها -، حزبی جانشین تمام تشکلهای صنفی و سیاسی است که نه فقط در مناسبات جاری حزب توده با مردم و نیروهای سیاسی جامعه، بلکه همچنین در الگوی حکومت مطلوب آن و در درک آن از نظام اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم نیز بازتاب می‌یابد. حزب توده در سراسر حیات خود بر مبنای چنین دکم پوسیده‌ای حرکت کرده و سیاستی تخریبی، و ویرانگر و انشعاب‌گزاره را در قبال تمام نیروهای چپ غیرخودی پیش برده است تا با آنها را در خود ادغام کند و یا نابود سازد. تناوب تاکتیک‌های "وحدت‌طلبانه" و "انشعاب‌جویانه" که بسته به حال و هوای روز انتخاب می‌شود، هر دو در خدمت این هدف استراتژیک بوده‌اند. بر همین مبناست که این حزب در حالیکه چند سال قبل خاضعانه از سازمان اقلیت، برخورد رفیقانه طلب می‌کرده، اینک از "تکه‌پاره شدن" آن خوشحال است و در پوست خود نمی‌گنجد. نیز بر همین مبناست که حزب توده می‌کوشد اگر هم نمی‌تواند سازمان اکثریت را یکجا ببلعد آن را شقه‌شقه کند و تکه‌های بزرگ را به خود ملحق نماید!

بدین ترتیب، معنای روشن تکرار تهدیدآمیز پیام همیشگی حزب توده خطاب به منتقدین درونی سازمان اکثریت مبنی بر اینکه "نمی‌توان ضدتوده‌ای بود و چپ" آشکار می‌شود: اگر می‌خواهید چپ بمانید هیچ چاره و راهی جز "توده‌ای ماندن" و "توده‌ای شدن" ندارید، یا "توده‌ای" می‌مانید و می‌شوید و یا اینکه دیر یا زود سر از یک "آخور" ("آخور امپریالیسم"، "آخور ارتجاع"، "آخور شاه"، "آخور خمینی"، "آخور ساواک" و "آخور ساواک خمینی" اصطلاحاتی است که حزب توده بطور سنتی و از جمله در حال حاضر برای توصیف جایگاه و سرنشأ مخالفان و منتقدان دیدگاه‌های خود در درون جنبش کونیستی بگار می‌گیرد!) درمی‌آورد و به "نور بی‌جیره و مواجب" و یا "عامل خرابکار" بورژوازی بین‌المللی ... تبدیل می‌شوید!

با حرکت از این دکم فلج‌کننده‌ی حزب و بگاریزی "استدلال‌های" منحنف فوق، حزب توده ناگزیر "شواهد و تجربه‌های تاریخی" بسیار شکفت‌انگیزی برای اثبات حقانیت خود و چشم‌انداز موردنظرش می‌یابد: اکثر این شواهد و تجارب "تاریخی" با گفته‌ی حزب توده بطور مستقیم و غیرمستقیم با یکی از "آخور"های مورد علاقه‌ی حزب ارتباط دارند و عمدتا از جریانات و افرادی چون "خائنان به راه طبقه کارگر"، "وازدگان سیاسی"، "رفیقان نیمه‌راه"، "کونیسم‌ستیزان افراطی"، "امپریالیسم و ارتجاع" و از کسانی چون "خلیل ملکی"، "انورخامه‌ای"، "پرویز نیکخواه و همپالکی‌هایش" و یا حتی "سرهنگ زیبایی" و "لاجوردی" تشکیل می‌شوند! حزب توده اظهارات این افراد و جریانات و سرگذشت آنها را برای تأیید خود شاهد می‌آورد! آیا این اوج انحطاط و درماندگی نیست. واقعا باید در این نکته دقیق شد و دید که حقیقت‌ستیزی انسان را کجاها و به چه باطل‌گویی‌هایی که نمی‌کشاند. گذشته از اینها حزب توده برای دفاع از آلترناتیو کاذب یا "توده‌ای" یا ترک هر نوع چپ و کونیست‌بودن، حتی مجبور شده است "پرچم سرخی" هم دست "امپریالیسم و ارتجاع" بدهد، هدایت "نیروهای چپ" را بدست آنها بسپارد و ماموریت "کوبیدن با زبان کونیستی" را نیز به آنها واگذار کند. "نامه مردم" در تلاشی دیگر برای کوبیدن هر نوع چشم‌انداز دیگر و از جمله چشم‌انداز ارائه‌شده توسط چپ انقلابی، می‌نویسد: "امپریالیسم و ارتجاع، کونیسم‌ستیزی را نه تنها آشکارا، بلکه می‌کوشند زیر پرچم سرخ از زبان نیروهای چپ به پیش رانند و کونیسم را با زبان به اصطلاح کونیستی بگویند. بر مبنای این "استدلال" و برای ارائه شواهد دال بر آن، "نامه مردم" خود را ناگزیر دیده است تا مثلا مائوئیسم و مائوئیست‌ها و از جمله حزب کونیست چین با ۳۵ میلیون نفر عضو راه، "وسیله‌ی پیشبرد اهداف دشمن" و جزو نیروهائی که به‌اشاره‌ی امپریالیسم و یا لاقابل با الهام از آن "هرچند یکبار این بیرق‌های سرخ را در گوشه‌ای از جهان" (نامه مردم، شماره ۱۷۱) می‌افرازند قلمداد کند!

اگر حتی از خصلت مصنوعی صف‌بندیهای موردعلاقه‌ی حزب توده بگذریم و فرض کنیم که این صف‌بندیها درست است و شهادت "سر در آخوران" و

بقیه از صفحه ۱۳

ایمان به کمونیسم را در قلب صدها میلیون حک کرده است" یا اینکه: "گازگران معاصر لنین و بلشویکها رفتهاند، گازگران معاصر ما کمونیسم را از زبان این جماعات (همین رگه‌های مختلف جنبش کمونیستی معاصر که حزب کمونیست کومله هیچکدام از آنها را کمونیست نمی‌دانند) و یا پراتیک آنان می‌شناسد. و این کمونیسم، همه چیز هست بجز کمونیسم."؟ (کمونیست، شماره ۲۷، ص ۵۰) بورژوازی علیه کدام "کمونیسم" و "پرولتاریای کمونیست"؟ چنین بسیج منظم و همه جانبه‌ای انجام داده است؟ علیه جنبشی که میلیونها تن از گازگران و مردم را تحت رهبری و نفوذ خود دارد و یا علیه "کمونیسم گازگری" که "اقلیتی بسیار بسیار کوچک"، "غیرمنسجم"، "فاقد هویت تعریف شده و جاافتاده است" و متشکل‌ترین نماینده‌ی آن نیز در پنجمین سال حیات خود و در مرحله‌ی تلاش برای "تعریف خصوصیات این گرایش" بسر می‌برد؟

پاسخ‌های حزب کمونیست کومله به این سئوالات روشن است. آنچه در عمل این جریان غلبه دارد همان تصویر دوم از "کمونیسم" و "جنبش کمونیستی" است. ولی این تصویر به چه نتایجی می‌انجامد؟ اگر ما حاصل تمام مبارزات گازگران سلطه‌ی یک یا چند اردوگاه امپریالیستی تحت رهبری رویزیونیسم مدرن است (ما در اینجا به تناقض فاحش میان ارزیابی از کشورهای سوسیالیستی بعنوان کشورهای امپریالیستی از یک طرف و رویزیونیستی خواندن آنها از طرف دیگر نمی‌پردازیم)، اگر حاصل تمام "مبارزات بی‌وقفه" در طی ۵ سال گذشته، "ناگامی" بوده و این ناگامی هم نه بدلیل "قدرت سرکوبگر بورژوازی"، بلکه "اساسا بدلیل رواج و سلطه‌ی وسیع افکار آرا و سیاست‌های بورژوازی در صفوف خود پرولتاریا" بوده است، آیا معقولترین نتیجه‌ای که به هر ذهن واقع‌بینی می‌رسد، این نیست که لااقل در چشم‌انداز قابل پیش‌بینی، سرمایه‌داری را نمی‌توان "واژگون" کرده، مخصوصا نمی‌توان آن را "در تمام ابعادش" واژگون کرد، پس بهتر است بپیونده خود را برای تغییر اساسی در وضع موجود عذاب نداد و حداکثر اصلاحات و بهبودهایی در چارچوب موجود را خواستار شد؟ از همین جاست که روح و جوهر محافظه‌گرایانه‌ی دیدگاه و مشی بظاهر رادیکال حزب کمونیست کومله سرچشمه می‌گیرد. در زیر نمونه‌هایی از این امر را می‌آوریم.

حزب کمونیست کومله، شرایط عینی را برای انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم هم در جهان و هم در ایران مهیا می‌بیند و تنها "مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران" (و نیز در دیگر کشورها) را "مقب‌ماندگی عنصر دهنی انقلاب سوسیالیستی" (بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۱، ص ۲۴) می‌داند. علاوه بر این، حزب کمونیست کومله بر آنست که "انقلاب سوسیالیستی در یک کشور" (و نه انقلاب سوسیالیستی همزمان در تعدادی از کشورها)، "تنها راهی است که انقلابات جهانی می‌توانند از آن بگذرند." (مارکسیسم و مساله شوری، شماره ۱، ص ۱۶۶) اما این "تنها راه" با رد امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و با "افسانه" خواندن آن با بن‌بست روبرو می‌شود و فرجامی جز احیای گریز ناپذیر سرمایه‌داری در برابر خود نمی‌یابد. چرا؟ برای اینکه حزب کمونیست کومله با جمع‌بندی نادرست از مخدوش شدن ارتباط میان مصالح ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و منافع انقلاب در دیگر کشورهای جهان، به این نتیجه رسیده است که اصولا "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور تنها، افسانه‌ای بیش نیست و در بطن خود احیای سرمایه‌داری را می‌پروراند." (همان) یعنی از دیدگاه کومله، "انقلاب سوسیالیستی در یک کشور"، یعنی "تنها راه" پیشروی انقلاب جهانی، اگر هم پیروز شود، فقط می‌تواند به تخریب و انهدام نهادهای رژیم سرمایه‌داری بپردازد و از بنای نظامی نوین ناتوان است. اینکه آیا چنین چیزی ممکن است و آیا چنین انقلابی می‌تواند دوام بیاورد، جای چندانگی در تحلیلهای کومله ندارد.

در ادامه‌ی مطلب و در تلاش برای روشن کردن چشم‌انداز سوسیالیسم در جهان، "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری" منوط به "انقلاب سوسیالیستی در تعداد هر چه بیشتری از کشورها" و "کک، همکاری و ایثار پرولتاریای جهانی" قلمداد می‌شود و اضافه می‌شود که خود این "حرکت هماهنگ" نیز در گرو ایجاد "رهبری واحد و جهانی"، یعنی شکل‌گیری انترناسیونال جدید و "تبعیت کامل" احزاب کمونیست از آن است:

"...سوسیالیسم بلحاظ مضمون جهانی است، و در عین حال ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری صرفا وقتی امکانپذیر است که در کشورهای هر چه بیشتری انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته باشد. انقلاب سوسیالیستی در هر کشور و ساختمان سوسیالیسم نیازمند کک، همکاری و ایثار پرولتاریای جهانی است. حرکت هماهنگ طبقه‌ی کارگر جهانی نیازمند رهبری واحد و جهانی است. اگر چه نقش رهبری ایدئولوژیک و سیاسی انترناسیونال در برابر احزاب کمونیستی بایستی بدرستی مورد تأکید قرار گیرد، اما انترناسیونال نمی‌تواند بی‌درجات معینی از رهبری تشکیلاتی نیزه در واقع و در محتوا انترناسیونال باقی بماند. هرگاه احزاب کمونیست خود را بی‌نیاز از تبعیت از انترناسیونال بدانند، هر گاه رابطه‌ی خود با انترناسیونال را بر مبنای

ظرفیت مشورتی انترناسیونال متکی سازند، ما مواجه با بوندیسم در تشکیلات انترناسیونال هستیم...

"احزاب کمونیست باید موظف باشند که در اجرای وظایفی انترناسیونالیستی خود از انترناسیونال تبعیت کامل نمایند، باید موظف باشند که در اتخاذ تاکتیک‌ها و... ملی خود با اهداف انترناسیونال در تناقض قرار نگیرند، بایستی براحتی تن به بازرسی و کنترل انترناسیونال بدهند..." (همان، ص ۳۰-۱۷) خصلت تخیلی و توهم‌آمیز چشم‌انداز بالا از انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم که بخودی خود نیز آشکار است، وقتی روشن‌تر می‌شود که انترناسیونال مورد نظر حزب کمونیست کومله را در نظر آوریم که باید بر اساس گرایش "کمونیسم گازگری"، "گرایشی پراکنده"، "غیرمنسجم"، "فاقد هویت تعریف شده و جاافتاده" و متشکل از "اقلیتی بسیار بسیار کوچک" تشکیل شود. این "انترناسیونال جدید" و خواست حزب کمونیست کومله مبنی بر ضرورت "تبعیت کامل" احزاب کمونیست از آن در زمینه‌های اهداف، استراتژی و تاکتیک‌ها و هر چیز دیگر در عرصه‌ی ملی، در عین حال میزان درک این جریان از اهمیت اتحاد مستقلانه‌ی استراتژی و تاکتیک از طرف کمونیست‌های هر کشور و میزان درس‌گیری آن از تجارب گذشته در این زمینه را به نمایش می‌گذارد.

جوهر محافظه‌گرایانه‌ی دیدگاه و مشی حزب کمونیست کومله در ترسیم فرجام انقلاب ایران نیز خود را نشان می‌دهد. در یکی از سینارهای حزب کمونیست کومله گفته می‌شود که "عاقبت انقلاب ایران معلوم نیست، چرا که معلوم نیست در چه جاهای دیگری انقلاب می‌شود و انقلاب ایران پیشینیانی جهانی را بدست می‌آورد، و گرنه سوسیالیسم در یک کشور عملی نیست." (همان، ص ۷-۵۶)

همچنین در نتیجه‌ی این دید محافظه‌گرایانه و فاقد چشم‌انداز است که حزب کمونیست کومله - علیرغم تأکید بر سوسیالیسم بعنوان تنها راه حل مسائل بنیادین جامعه، علیرغم تکرار مکرر شعار "حکومت گازگری" و "واژگونی سرمایه‌داری در تمام ابعاد آن" و علیرغم تلاش زیاد برای اجتناب از بکارگیری اصطلاح "مرحله‌ی انقلاب" - جنبه‌ی ضد سرمایه‌داری و خصلت سنگینی سوسیالیستی مرحله‌ی انقلاب ایران و مفهوم دموکراسی خلقی را درک نمی‌کند و به جای آن با تقلید از انقلابات دموکراتیک زمان مارکس و یابرداشتی‌گیشه‌ای از "دو تاکتیک" لنین، انقلابی با مضمون بورژوا-دموکراتیک و تحت رهبری طبقه‌ی کارگر و کمونیستها و برقراری جمهوری دموکراتیک انقلابی (با همان مضمون "دو تاکتیک") را بعنوان هدف مقدم خود مطرح می‌کند، چرا که چشم‌انداز سوسیالیستی از دیدگاه حزب کمونیست کومله نامعلوم و تیره و تار است. "تاکتیک" خواندن شعار "جمهوری دموکراتیک انقلابی" یا "پاسخ فوری" (کمونیست، شماره ۱۴، ص ۳) نامیدن آن تغییری در مضمون این مشی نمی‌دهد، با چنین خطی، حزب کمونیست کومله، بطور طبیعی و منطقی باید متحدین زیادی لااقل برای این فاز از مبارزه برای "سرکونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک انقلابی" داشته باشد و در این راه تلاش کند. اما همانگونه که می‌دانیم هر چند که در حرف از "کردآوری قوا و تشکل کل نیروهای دموکراسی انقلابی" برای "درهم نوییدن جمهوری و جایگزین آن با یک جمهوری دموکراتیک انقلابی" (همان) دفاع می‌کند، ولی در عمل از این نتیجه‌ی عملی مشی خود نیز طفره می‌رود، چرا؟ برای اینکه ارتباط میان این مشی به اصطلاح "تاکتیک" و مشی استراتژیک حزب کمونیست مبنی بر ضرورت "انقلاب سوسیالیستی" و "حکومت گازگری" گسسته است و این دو در تضاد با هم قرار گرفته‌اند. برای اینکه مطابق دکم "کمونیسم گازگری"، جز حزب کمونیست، تمام نیروهای دیگر، "خارج از جنبش کمونیستی"، "بورژوازی" و "ارتجاعی‌اند" و علاوه بر آن "کسترش انقلاب سوسیالیستی در جهان در گرو دفاع از صف مستقل پرولتری هر کشور، در مقابل جبهه‌سازی است" و "تشویق به جبهه‌سازی"، "در حقیقت انفصال از انقلاب سوسیالیستی و عدول مستقیم از وظایف انترناسیونالیستی است." (مارکسیسم و مساله شوروی، شماره ۱، ص ۱۷۲) از اینجا یکی از مهمترین خصوصیات بارز خط "چپ" بی‌محتوا و "رادیکالیسم" بدون پشتوانه نیز روشن می‌شود: این خط علیرغم عبارت پردازیهای تند و تیز درباره‌ی انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم، در عرصه‌ی سیاست عملی از سوئی به نتایج راست روانه می‌رسد و از سوی دیگر از برداشتن گامهای عملی لازم برای تحقق این نتایج سرباز می‌زند. این خصوصیت، در جوهر خود ناتوانی "چپ" بی‌محتوا و "رادیکالیسم" بدون پشتوانه در عملی کردن شعارهای استراتژیک خود را گواهی می‌دهد.

برخورد اراده‌گرایانه و ذهنی به جنبش گازگری و کمونیستی که آن را از سیر واقعیش جدا می‌سازد و در قالب‌های مجرد و بریده از واقعیت قرار می‌دهد، علیرغم پوشش تند و رادیکالی که ممکن است بخود بگیرد، به آسانی و بسرعت می‌تواند در رویارویی با واقعیت‌ها به ضد خود تبدیل می‌شود. تصور بسیار آرمانی و منزله‌طلبانه از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی براحتی می‌تواند به نفی سوسیالیسم و جنبش کمونیستی تبدیل شود و بر عکس. بهمین دلیل است که مارکس و انگلس بارها تأکید کردند که ناتوانی سوسیالیسم تخیلی یا "ایده‌آل" در



بر اساس آن، تمام زندگی و "مبارزه بدون وقفه" از جنبش کارگری و کمونیستی رخت برمی بندد و جای آن را تصویری تیره و تار و سراسر "ناگامی" می گیرد.

حزب کمونیست کومله برای اینکه واقعا بتواند در جهت "بازیابی مارکسیسم انقلابی" و "بازیابی طبقه‌ی کارگر بعنوان پایه‌ی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم" حرکت کند و به "شکل‌گیری یک حزب کمونیست قدرتمند" یاری رساند، باید قبل از هر چیز از دکم‌های یاد شده و در مرکز آنها دکم "کمونیسم کارگری" فاصله بگیرد.

این دکم‌ها هر چند که برای مدتی فضای بحث درونی این جریان دربارهی "مسالهی شوروی" را پر رونق نکه دارد، دیر یا زود آن را می‌خشکاند و عقیم می‌کند. نشانه‌های این امر از هم اکنون نیز پیداست. حزب کمونیست کومله بر مبنای همین دکم‌هاست که در واقع تمام "رگه‌های جنبش مارکسیستی" بجز گرایش کمونیسم کارگری "متشکل از" انقلابی بسیار بسیار کوچک" را طرد می‌کند. کومله

وقتی نزدیک‌ترین جریانات و عناصر نسبت به خود یعنی "تروتسکیسم، کمونیسم چپ، مائوئیسم، تونی‌کیف، بتل‌هایم، سوئیزی" را تحت عنوان مکاتب و دیدگاه‌هایی که هر چند به نقد شوروی پرداخته‌اند ولی "از شناخت و نقد علمی مساله عاجز بوده‌اند" (مارکسیسم و مساله شوروی، شماره ۲، ص. ۱۳۸) را رد می‌کند و بر چسب‌هایی نظیر "منتقدان هم سنت رویزیونیسم مدرن" و "خرده بورژوازی تحلیل‌گر" (عنوانی که کومله به شارل بتل‌هایم که بقول خود وی "مهمترین متفکر شورویزه کننده‌ی تزوسوپال امپریالیسم در شوروی است" می‌دهد) به آنها می‌زند، دیگر تکلیف دیگر "رگه‌های جنبش مارکسیستی" معلوم است. با این وضع فقط این مجهول می‌ماند که منظور حزب کمونیست کومله از پیز خیلی دموکراتیک مبنی بر "تلاش برای جذب و همضم دستاروهای فکری رگه‌های مختلف جنبش مارکسیستی" و "روانشناسی مثبت" حاکی از "جستجوگری" و استقبال از "فکر نو" و "نظرات جدید" چه بوده است؟

بدون فاصله گرفتن از این دکم‌ها، مشی حزب کمونیست کومله ناگزیر در تضاد مزاینده با واقعیت‌های جنبش قرار می‌گیرد و دچار بحران می‌شود. در این زمینه، سرگذشت اسلاف کومله در ایران و مدافعان دیدگاه‌های مشابه و نزدیک آنها در جهان به اندازه‌ی کافی گویاست. ترک موضع "سوسیال امپریالیسم" از سوی رهبری حزب کمونیست و دولت جمهوری خلق چین، که حزب کمونیست کومله تحت عنوان "شکل‌گیری یک اردوگاه رویزیونیستی جدید" خیال خود را دربارهی آن راحت می‌کند، از جمله جلوه‌های از بحران مبانی دیدگاهی کومله است. اینکه "مائوئیسم، که در سطح بین‌المللی در ظرف چند سال ظهور و افول کرده در ایران به اصطلاح تشکفته پریپر شد"، اینکه "سازمان‌های مائوئیستی سراز اردوگاه بنی صدریون و بورژوازی لیبرال در آوردند"، اینکه "هیچ جریان جدی طرفدار آلبانی پیدا نشد" (کمونیست، شماره ۲۷، ص. ۸) و بالاخره اینکه معتقدین به احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی در ۵۰ سال گذشته نتوانسته‌اند تئوری منسجمی برای اثبات نظرات خود ارائه دهند، یعنی پدیده‌ها و واقعیت‌هایی که حزب کمونیست کومله طوری از آنها سخن می‌گوید که کوئی دلایل و شواهد بسیار محکم و استواری برای اثبات حقانیت خود پیدا کرده است، جمله‌ی هشداریه به خود وی هستند تا در عواقب دیدگاه خود تعمق ورزد. تحولات اخیر در جنبش جهانی کمونیستی و برخی کشورهای سوسیالیستی که با طرح نقش کلیدی دموکراسی برای شکوفائی سوسیالیسم، فضای جنبش را در جهت گسترش دموکراسی بهبود می‌بخشد و زمینه‌های تبادل نظر و نزدیکی جریانات فکری و سیاسی مختلف درون جنبش کمونیستی را مساعد می‌سازد، عامل دیگری است که دیدگاه‌های مشابه حزب کمونیست کومله را تحت فشار قرار می‌دهد. این هشدارها بویژه از این نظر جدی است که حزب کمونیست کومله دیدگاه خود دربارهی جنبش کمونیستی را بدون کار مستقل کافی پذیرفته و تنها پس از صدور احکام قطعی و نهائی، بحث دربارهی مبانی این نظرات و از جمله مباحث مربوط به "مارکسیسم و مساله‌ی شوروی" را شروع کرده است.



در پایان ضروریست اشاره‌ای نیز به روشهای برخورد حزب کمونیست کومله داشته باشیم. این جریان در مختنق کردن فضای جنبش، در برجسب زدن، اتهام‌زنی و برخورد‌های عصبی و غیرسیاسی سابقه‌ی طولانی دارد. کومله در عین حال از این مزیت نسبی برخوردار است که در کنار این کار به استدلال و بحث تئوریک - سیاسی هم می‌پردازد. تجربه‌ی سالهای گذشته نشان داده است که هر روشی جز تکیه بر استدلال و بحث و منطق در برخورد با مسائل درون جنبش کمونیستی به شکست و ناگامی می‌انجامد. ما در این رابطه فقط به یادآوری قطعهای از حزب کمونیست کومله به خود وی اکتفا می‌کنیم تا در تمام موارد آینده آن را واقعا راهنمای عملش قرار می‌دهد. این قطعه در پاسخ به نقدی که از نظر حزب کمونیست کومله "پاسخ تئوریک و سیاسی" نبوده، بلکه اساسا بر "برجسبها" اتهامات، تصویرسازیهایی مبتذل، دوپهم‌زنی‌های کودکانه " مبتنی بوده، نوشته شده است:

"...حزب کمونیست تشکیلی از فعالین کمونیست است که آگاهانه یا به عرصه‌ی بقیه در صفحه ۱۸

تحقق آرمان‌هایش، هر چند که بخودی خود نیز ضعف بزرگی است ولی مهمترین ضعف آن نیست. مهمترین ضعف سوسیالیسم نخیلی "محافظه‌گاری" آن است که با نادیده گرفتن یا تحقیر بزرگوارانه‌ی مبارزه‌ی واقعی کارگران واقعی، گرایش به اجتناب از تغییر و میل به ماندن در چارچوب موجود را دامن می‌زند. بقول "مانیفست"، سوسیالیست‌های نخیلی با ترسیم سوسیالیسم بعنوان یک نظام کامل و بی‌عیب و نقص و خواست اعمال فوری و ضربتی آن، در واقع منادی "ماندن پرولتاریا در چارچوب موجود جامعه" می‌شوند. مارکس در جای دیگری، در نقد کسانی که "به‌جای شرایط واقعی، اراده را عامل اصلی انقلاب" می‌دانستند، می‌گوید: جوهر شعار و حرف آنها به کارگران این است که "باید یا بلافاصله بقدرت برسیم و یا برویم و بخوابیم".

## پرده‌پوشی دکماتیسیم؟

دیدیم که دیدگاه و مشی حزب کمونیست کومله جوانب متضادی مانند بعضی سیاستهای واقع‌بینانه همراه با طرحهای شدیداً ذهنی و یا ارائه طرح‌های مجرد بسیار رادیکال توأم با روح و نتایج کاملاً محافظه‌کارانه را در خود جای می‌دهد. واقعیت جمع شدن این اعداد در دیدگاه کومله و امکان گذار آسان و سریع از یک سر طیف به سر دیگر آن در چنین حالاتی، مساله‌ی ظریف دیگری را نیز بمیان می‌کشد: چرا حزب کمونیست کومله در مباحث خود راجع به سیر تاریخی جنبش جهانی کمونیستی پس از انقلاب اکتبر یا "مساله‌ی شوروی" اساساً بر رویزیونیسم تأکید می‌کند و حرفی از دکماتیسیم و تأثیرات آن بیان نمی‌آورد؟ آیا این امر اتفاقی است؟ آیا تصادفی است که برنامه حزب کمونیست کومله که در چند جا و چندین صفحه به رویزیونیسم می‌پردازد، حتی نامی هم از دکماتیسیم نمی‌برد؟ ضمن شناسایی وجود رویزیونیسم در جنبش جهانی کمونیستی و ضمن تأکید بر این مساله که در بسیاری از موارد نظرات رویزیونیستی و دکماتیسیتی بطور توأم و همزاد عمل می‌کنند (مثلاً "نظریه‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری" از سوئی بر نفی صورت رهبری طبقه‌ی کارگر مبتنی است و از سوی دیگر از دکم‌هایی چون نقش رهبری مقدر نیروهای خرده‌بورژوازی در هدایت مرحله‌ای از انقلاب، معادل شمردن دولتی کردن و سوسیالیستی کردن اقتصاد مثبت شمردن هر نوع دولتی کردن اقتصاد حکایت دارد)، تحولات اخیر در اتحاد شوروی و بعضی کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که آنچه نقش بیشتری در مجموعه‌ی مسائل و مشکلات انباشته شده‌ی جنبش کمونیستی جهانی داشته است، دکماتیسیم و منجمد کردن تحلیلهای تئوریک مربوط به دوره و شرایط معینی از تاریخ بوده که در سیاست گاه به انحراف راست و گاه به انحراف چپ انجامیده است. یعنی مساله بیشتر از آنکه تجدید نظر در این یا آن مبنای تئوریک مارکسیسم باشد (ضمن اینکه اینهم وجود داشته)، عدم تکامل خلاق تئوری علمی انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در انطباق با شرایط متغیر بوده است. لذا این سؤال مطرح است که حزب کمونیست کومله که به مطالعه و بررسی تحولات نیم قرن اخیر جنبش جهانی کمونیستی و سیر تاریخی انقلاب اکتبر علاقمند است - و این بخودی خود نکته‌ی مثبتی است - چرا نقش دکماتیسیم را نمی‌بیند؟

به گواه مجموعه‌ی تحلیل‌های خود حزب کمونیست کومله، متقاعد کننده‌ترین دلیل برای این امر آنست که کومله با وجود مرزبندی با تمام جریانات کمونیست جهان و ایران و با وجود تأکیدش بر استقبال از "فکر نو" و "نظرات جدید" از دکماتیسیم معینی رنج می‌برد که علیرغم تمام گاوشرکی به او اجازه نمی‌دهد واقعیت را بدرستی و همه جانبه دریاورد و لذا تمام جهان را از دریچه‌ی مجموعه‌ای از دکم‌ها می‌بیند. با چند مثال منظور خود را توضیح می‌دهیم. حزب کمونیست کومله علیرغم رد ادعای قیام‌مابانه‌ی حزب توده مبنی بر داشتن موقعیت "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر ایران"، خود نیز در چنگ "دکم حزب"، حزبی صاحب انحصاری حقیقت و ملاک تشخیص آن نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان اسیر است. تنها فرق اینست که حزب کمونیست کومله به جای حزب توده، خودش را "حزب پیشرو طبقه‌ی کارگر ایران" و دارای "خصلت کمونیستی" و "خبره‌ی پرولتری" می‌داند. اگر حزب توده فقط خود را نماینده‌ی "کمونیسم اصیل" در ایران می‌داند، حزب کمونیست کومله هم تنها خود را بیانگر "کمونیسم راستین" در ایران و جهان می‌داند و دیگر جریانات را "مدعیان دروغین کمونیسم" و جریاناتی "به نام کمونیسم علیه کمونیسم" (بسوی سوسیالیسم، شماره ۱، ص. ۷۵، ۷۷) می‌خواند! حزب کمونیست کومله نیز علیرغم تمام مخالفت‌هایش با دیدگاه حزب توده روی اتحاد شوروی و محور قرار دادن موضع نسبت به آن و علیرغم سرمایه‌داری دانستن این کشور، موضع در قبال آن را معیار برخورد با دیگر جریانات ایرانی و خارجی می‌داند، یعنی زاویه‌ی برخورد عوض شده ولی متدلوزی و روش بلا تغییر مانده است. بالاخره "کمونیسم کارگری" حزب کمونیست کومله، علیرغم اینکه بطور مجرد و مجزا از شرایط واقعی جنبش کارگری و کمونیستی کلیات درستی را مطرح می‌کند، در بیان مشخص خود و در برخورد با واقعیت‌ها به مجموعه‌ای از باورهای کاذب و دکم‌ها تبدیل می‌شود که



## سازمان اکثریت و دو چشم انداز جنبش کمونیستی

هرچه بیشتری از نیروهای جنبش تصویر نویدبخش این چشم انداز را هر چه ملموس و شقل آن را هر چه بیشتر کند.

گرایش انتقادی درون سازمان اکثریت نیز در این مبارزه بر سر دو چشم انداز عمده در جنبش کمونیستی از مسئولیت خاص خود برخوردار است. جریان راست اکثریت که اقداماتش برای مهار بحران به شکست انجامیده، در اتحاد و تئانی با رهبری حزب توده شام تلاش خود را بگار برده و خواهد برد تا جلوی تقویت بیشتر مواضع و نفوذ گرایش انتقادی را سد کند، آنها همچنان که در گذشته نشان داده‌اند برای تحقق اهدافشان آماده‌اند از حرب‌های بوروکراتیک و روش‌های ضددموکراتیک و ضدانسانی استفاده کنند. جریان راست اکثریت و حزب توده همچنین تجربه‌ی زیادی در برآوردن بحث‌های انحرافی و انتزاعی بر سر مسائل نامربوط و انداختن مبارزه‌ی درونی به مسیرهای بی‌فرجام دارند. در مواجهه با این وضع، گرایش انتقادی درون اکثریت در تداوم مبارزات تا کنونی خود، به هشیاری و پیکیری بیشتری نیاز خواهد داشت تا هم فضای بحث درونی را که تا کنون راست از آن ضرر برده است حفظ کند و حتی خواهان گسترش و علنی‌شدن آن شود و هم در برابر اقدامات بوروکراتیک احتمالی جریان غالب و از جمله تنزل و تعلیق و اخراج نمایندگان گرایش انتقادی ایستادگی کند. چرا که تجارب قبلی برخورد رهبری حزب توده و اکثریت با وضع بحرانی نشان داده است که آنها در چنین شرایطی از سویی تلاش می‌کنند به اشکال مختلف مانع جریان دموکراتیک مباحث شوند یا آنها را به مسیرهای انحرافی بکشانند و از سوی دیگر می‌کوشند با اقدامات تشکیلاتی مانند جابجایی کادرهای موثر و گرفتن مسئولیت‌های تشکیلاتی از نمایندگان گرایش انتقادی و سپس حتی تعلیق و اخراج، مانع موفقیت مبارزه علیه دیدگاه‌ها و روش حاکم شوند. صرفنظر از چارچوب و شکل مبارزه، آنچه اساسی است ادامه‌ی پیکر پیگار علیه جوانب گوناگون دستگاه نظری و عملی توده‌ای در انطباق با شرایط است.

چشم‌انداز توده‌ای که حزب توده و جریان راست اکثریت برچمدار آند، در جنبش ما آینده‌ای متفاوت از گذشته‌ی فاجعه‌بارش ندارد. این راه مانند گذشته فقط می‌تواند جنبش ما را از شکستی به شکست دیگر برساند. این چشم‌انداز بر دفاع از یوسیده‌ترین دکم‌های راست‌روانه و توهامات فرمیستی، بر جدائی از واقعیت‌های جامعه‌ی ما و دنباله‌روی، بر منحط‌ترین روش‌های بوروکراتیک و غیرانسانی مبتنی است. این چشم‌انداز گذشته‌نگر و سنتی، از پدیده‌های نو و خلاق می‌ترسد و این هراس را حتی در انعکاس تحولات جاری در جنبش جهانی کمونیستی و در کشورهای سوسیالیستی در مسیر نور و روشنائی و دموکراسی بیشتر نیز بنمایش می‌گذارد.

در برابر این راه شکست‌خورده و این چشم‌انداز محکوم به شکست و انزوا و خفت، چشم‌انداز انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک قرارداده، چشم‌اندازی که از فکر نو و خلاق استقبال می‌کند و بنیاد خود را بر نئی انواع دکم‌ها و توهامات رایج در جنبش و بر تدوین استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی بر اساس تحلیل مشخص از شرایط و مسائل جامعه‌ی ایران در پرتو اصول عام کمونیسم علمی قرار می‌دهد. این چشم‌انداز که در طی همین سالهای اخیر کامهای مهمی بسوی تثبیت خود برداشته است، آینده را با خود دارد. تمام نیروهای جنبش کمونیستی که می‌خواهند در این حرکت واقعی به پیش و در ساختن این چشم‌انداز نویدبخش شرکت جویند باید از هم‌اکنون سهم خود را در تقویت آن بعهده گیرند.

علت وجودی سازمان اقلیت را "ضد توده‌ای بودن" می‌نامد و به جای شناسائی و نقد مسئولیت خود در انشعاب "اقلیت" - "اکثریت" و در سوق دادن "اقلیت" به موضع هر چه تندتر و در تحریک رژیم به سرکوب آن، در دامن زدن به کینه و نفرت در جنبش چپ ایران و به جای نقد و درس‌گیری از چاپلوسی‌های چاکرمنشانه در برابر رژیم ارتجاعی خمینی، در سرنوشت سازمان اقلیت دلبلی بر تأیید خود می‌بیند گاری نداریم. همچنین به برخورد کین‌توزانه با گومله، القای این فکر که گویا پیشمرگان گومله، جزو "پیشمرگان کرد" نیستند و چاپلوسی ضمنی حقیقانه از پیشمرگان و حزب دموکرات در وسط دعوا نمی‌پردازیم، موضوع بحث ما چشم‌اندازهای جنبش کمونیستی است و در این رابطه باید گفت که سازمان اقلیت و گومله، علیرغم داشتن خصلت رادیکال و رزمنده - یعنی چیزی که حزب توده آنرا هم ندارد - در برخورد با طبقه‌ی کارگر و جنبش کمونیستی به اشکال درجات مختلف روی دیگر همان سکه‌ی حزب توده هستند و جوانب انحرافی آن را از زاویه‌ای دیگر تکرار می‌کنند. سرگذشت غم‌انگیز سازمان اقلیت خود محصول همان درگی است که تنها خود را کمونیست و نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌داند و به دموکراسی و روش‌های دموکراتیک باور ندارد. یا گومله نیز همان خودمحوربینی در جنبش کمونیستی، همان برخورد مطلق‌گرایانه به جنبش جهانی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی، همان محور قراردادن موضع نسبت به اتحادشوری در تمام مسائل را دنبال می‌کند، گومله نیز تمام نیروهای جنبش را به "طیف توده‌ای" در یک طرف و خودش در طرف دیگر تقسیم می‌کند. فرق حزب توده و گومله در این زمینه‌ها اینست که هر کدام در یک انتهای طیف ایستاده‌اند. این دیدگاه‌ها علیرغم فاصله زیادی که با هم دارند بشدت استعداد تبدیل شدن به هم و تغذیه‌ی متقابل یکدیگر را دارند. بهمین دلیل است که ما انحرافات راست و "چپ" را "همزادهای جاودانه ناسازگار" خوانده‌ایم. همچنین بهمین دلیل است که ما مثلا چشم‌انداز ارائه‌شده توسط گومله را بعنوان چشم‌اندازی مستقل در برابر جنبش کمونیستی ارزیابی نمی‌کنیم، بلکه آن را بعنوان زائده و ضمیمه‌ای در کنار چشم‌انداز حزب توده، بمثابة یک عکس‌العمل افراطی و بهمین اندازه مطلق‌نگر در چارچوب همان چشم‌انداز، و بعنوان گزاشی همزاد و همراه چشم‌انداز حزب توده در نظر می‌گیریم. در سال‌های پس از انقلاب بهمین، ما نمونه‌های زیادی از این انتقال از نهایتی به نهایت دیگر را شاهد بوده‌ایم.

ملاحظات فوق جملگی نشان‌دهنده‌ی این واقعیت هستند که حزب توده و مدافعان چشم‌انداز "توده‌ای"، هیچ حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند. آنها حرف‌ها و استدلالات پوسیده، امتحان‌شده و شکست‌خورده را تکرار می‌کنند و از متحجرترین تفکرات در جنبش و منحط‌ترین منطق‌ها و روش‌ها بهره می‌گیرند و حاضرند حتی بقیمت دامن زدن به انشعاب و تفرقه چندصباحی بر دوام پدیده‌های درحال انزوا و رفتنی بیافزایند.

در مقابل چشم‌انداز "توده‌ای"، چشم‌انداز انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک قرارداده که آینده با آن است و بتدریج و با کام‌های استوار راه خود را باز می‌کند و به پیش می‌رود. در این راستا سازمان ما ضمن نقد توهامات و دکم‌های رایج در جنبش، مبارزه‌ی ایدئولوژیک با انحرافات و مباحث مشترک برای پاسخگویی به مسائل و معضلات عملی جنبش می‌کوشد بحث مشترک را با اتحاد عمل و اقدامات مشترک همراه‌سازد و با تقویت هماهنگی و همگاری شمار

## بقیه از صفحه ۱۷ کمونیسم علمی و "کمونیسم کارگری"

مبارزه گذاشته‌اند، اینها کسانی‌اند که با بررسی و تشخیص آگاهانه نظرات موجود... بر مبنای جدل‌ها و مباحثات نسبتاً طولانی و تفصیلی در جنبش کمونیستی ایران، برنامه و اصول اعتقادی و عملی خود را یافته و حول آن متشکل شده‌اند. ذهن و فکر خود را هم بر روی نظرات جدید نیسته‌اند. اگر کسی واقعا امید به جلب این فعالین به تفکر و عمل متفاوتی دارد، اگر کسی به این امید دلخوش است که در حزب کمونیست ایران به نحوی تجزیه شود و یا راه دیگری در پیش بگیرد، نیازی نخواهد داشت تا... به روش‌های مبتذلی نظیر تخطئه‌ی اشخاص، تحریک خام‌اندیشانه‌ی عواطف عقب‌مانده و سرمایه‌گذاری بر تعصبات ناموجود متوسل شود... این بطرز خجلت‌آوری کوتاه‌نظری و عدم بلوغ سیاسی‌تان، سطح نازل اهداف‌تان و عدم شناخت واقعی‌تان از حزب ما را بر ملا میکند. باور فرمائید جنبش کمونیستی ایران مدتهاست این مرحله را پشت سر گذاشته است. سیاسی باشید، نقد کنید، در مورد برنامه سبک گره سیاست، تاکتیک‌ها، تشکیلات و دیگر معضلات کمونیست‌ها نظر و آلترناتیو اثباتی خودتان را ارائه کنید. اینقدر به شعور و آگاهی کمونیست‌ها اهانت نکنید. این راه بهتری است." (بسوی سوسیالیسم، شماره ۶، ص ۸۸)

پاسخگویی به مسائل و معضلات جنبش کارگری و کمونیستی وظیفه‌ی مشترک کل جریان‌ها متعلق به این جنبش است و باید از طریق کار و مباحث مشترک آنها، مباحثی توأم با منانت، علمی و صراحت و تحمل دموکراتیک نظرات دیگران

صورت گیرد. مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" ضمن اشاره به ضرورت انحرافی غالباً مستقل از احزاب، بورروائی، خاطر نشان ساختند که "کمونیست‌ها حرب جداگانه‌ای در مقابل دیگر احزاب کارگری تشکیل نمی‌دهند" و "اصول فرقه‌ای خود ویژه‌ای برای شکل‌دادن و تغییر شکل دادن جنبش پرولتری بر مبنای آنها پیش نمی‌کشند"، بلکه وجه تمایز کمونیست‌ها با دیگر احزاب کارگری در "ثبات عزم" و "پیکیری" آنها و در "آگاهی روشن‌شان از شرایط، سیر حرکت و نتایج عام جنبش کارگری" نهفته است. این امر، اگر در مورد جنبش کارگری با تمام جریان‌ها و گرایش‌ها بسیار متنوع آن صادق است، بطریق اولی درباره‌ی جریان‌اتی که خود را پیرو تئوری کمونیسم علمی می‌دانند و لذا علاوه بر تعلق به جنبش کارگری، نزدیکی‌های دیگری نیز باهم دارند صادق خواهد بود. این روح دموکراتیک و ضد سکتاریستی، در طی دهه‌های گذشته غالباً در جنبش کمونیستی جهان و ایران برافروشی سپرده شده و اکثر جریان‌ها متعلق به آن خود را تنها صاحب و ملاک حقیقت و دیگران را ضد حقیقت شمرده‌اند، دکمی که به تکامل تئوری کمونیسم آسیبهای جدی زده است. خوشبختانه در سال‌های اخیر این روحیه بیش از پیش ترک برمی‌دارد و فضای مباحث زنده و خلاق، فضای تحمل تمام نظرات و شناسائی "وجود عناصری از حقیقت حتی در تندترین نظرات" رفته رفته رشد می‌کند. کمونیست‌های ایران نیز باید شجاعانه بر سنت‌های فرسوده و مانع رشد غلبه کنند و با بحث‌ها و استدلال‌های علمی به جستجوی حقیقت و راه حل برای مسائل و معضلات جنبش‌مان بپردازند.

## طرح "بازنشستگی زودرس" یا شیوه دیگری برای اخراج کارگری

لایحه "بازنشستگی پیش از موعد"، که از مدت‌ها پیش مورد بحث و تبلیغ فراوان وزارت کار و "خانه کارگر" و ارگانهای وابسته بدانها بوده، در شهریورماه به تصویب دولت رسید و به مجلس داده شد. بموجب مفاد این لایحه، کارگران بیمه شده مشمول قانون کار "در صورت داشتن حداقل ۵۵ سال تمام سن (در مورد کارگران زن ۵۰ سال) و سابقه‌ی پرداخت ۲۰ سال یا بیشتر حق بیمه، می‌توانند با کسب موافقت کارفرما درخواست بازنشستگی نمایند". میزان مستمری بازنشستگی این قبیل کارگران، در صورت پذیرفته شدن درخواست بازنشستگی‌شان، بر اساس سنوات پرداخت حق بیمه خواهد بود. بطورمثال اگر کارگری با بیش از ۵۵ سال سن و با ۲۰ سال سابقه پرداخت حق بیمه بخواهد بازنشسته شود، مستمری او ماهانه معادل:

$$\frac{20}{35} \times \text{متوسط مزد یا حقوق ماهانه (حقوق پایه) خواهد بود.}$$

با مقایسه این لایحه با ماده ۷۶ قانون تامین قانون اجتماعی که حداقل سن بازنشستگی را ۶۰ سال (در مورد زنان کارگر ۵۵ سال) تعیین کرده است، در وهله اول چنین بنظر می‌رسد که گویا دولت جمهوری اسلامی برای بازنشستگی کارگران ۵ سال تخفیف قائل شده است. اما بررسی متن کامل لایحه و شرایط اجرای آن، نیت واقعی تهیه‌کنندگان این لایحه را برملا می‌سازد.

ما در شماره‌های گذشته "فدائی" و از جمله در شماره ۳۰ مطرح کردیم که رژیم اسلامی از دوسال پیش تا کنون طرح‌ها و نقشه‌های گوناگونی را برای اخراج کارگران شاغل تهیه کرده و به تدریج مرحله‌ی اجرا درآورده است. طرح‌هایی مانند "بازخرید"، "بیمه‌بیکاری"، "اخراج یا اعزام به جبهه" و... از آن جمله‌اند. طرح "بازنشستگی پیش از موعد" یا "زودرس" نیز در ردیف همان طرح‌هاست و با همان هدف تهیه شده است.

معاون وزارت کار رژیم در توجیه و تبلیغ این طرح، طبق معمول نعل وارونه می‌زند و می‌گوید که این لایحه "بمنظور حمایت از نیروی کار" تهیه شده و "امتیازی" برای کارگران است. وی در جای دیگر از توضیحات خود ضمناً اضافه می‌کند که اثرات این لایحه "حمایت از نیروی کار که توانایی کارشان محدود است و یا به سنی رسیده‌اند که آنچنان راندمانی در تولید ندارند، خواهد بود". بررسی چگونگی و شرایط اجرای این لایحه مقاصد واقعی وزارت کار و رژیم را در تهیه و تصویب این لایحه آشکارتر خواهد کرد. ببینیم چه کسانی مشمول این لایحه خواهند بود و کدام دسته از کارگران می‌توانند از آن استفاده کنند؟

در شرایط کنونی حاکم بر جامعه، که بیکاری گسترده و کزانی شدید از مشخصات اصلی آن است، تنها کسانی که خواهان بازنشستگی زودتر هستند، کارگران فنی و ماهر و متخصص هستند که بواسطه‌ی مهارت و تخصص خود می‌توانند ضمن دریافت مستمری اندک بازنشستگی به کار دیگری اشتغال ورزند و یا مثلاً در یک کارگاه فنی شریک شوند و

بدین وسیله معاش خانوار خود را تامین نمایند. اما لایحه مورد بحث در مورد این گروه از کارگران، دو مانع عمده پیش‌بینی کرده است:

اول این که کارفرما باید با تقاضای بازنشستگی کارگران موافقت کند که طبعاً با توجه به مهارت و تخصص این گروه از کارگران، کارفرما قبول نخواهد کرد. علاوه بر کارفرما، کمیته‌های متشکل از نمایندگان وزارت کار، سازمان تامین اجتماعی و وزارتخانه‌ی ذیربط هم باید با تقاضای کارگران موافقت نماید.

دوم این که طبق تبصره ۷ این لایحه، اگر بازنشستگان "مجدداً بعنوان حقوق‌بگیر در کارگاهی بکار اشتغال ورزند، مستمری آنها قطع خواهد شد...!"

اما در مورد باقیمانده کارگران واجد شرایط، که با توجه به شرایط فعلی هیچگونه چشم‌اندازی برای یافتن کار جدید ندارند و با درنظر گرفتن اینکه مستمری بسیار کمی در ایام بازنشستگی دریافت می‌دارند، به هیچ‌وجه خواهان بازنشستگی زودرس نیستند. این دسته از کارگران بروشنی ملاحظه می‌کنند که حتی حقوق و دستمزد فعلی آنها با باقیمانده پاداش و مزایا و غیره، اصلاً کفاف هزینه‌های زندگی آنها را نمی‌کند و اگر بازنشسته شوند طبق مقررات موجود، دریافتی آنها بشدت پایین خواهد آمد. بنابراین، حتی رنج کار در سنین کهولت را تحمل کرده و بخاطر تامین حداقل نیازهای خانوارهایشان به کار ادامه داده و از بازنشستگی خودداری می‌کنند.

پس هدف لایحه "بازنشستگی زودرس" کدام دسته از کارگران است؟ با توجه به توضیحات بالا روشن است که هدف عمده تهیه‌کنندگان این طرح، بازنشسته یا اخراج کردن کارگران دسته اخیر است. دسته اخیر کارگرانی هستند که دارای سابقه ۲۰ سال پرداخت حق بیمه هستند و غالباً در مشاغل غیرفنی و خدماتی به کار اشتغال دارند. اغلب این کارگران هم، با توجه به شرایط حاکم بر پرداخت و وصول حق بیمه ماهانه، کارگرانی هستند که در موسسات دولتی و یا وابسته به دولت کار می‌کنند. طرح مورد بحث، برای اخراج این قبیل کارگران تحت عنوان "بازنشستگی" تهیه شده است. خود مسئولان دولتی رژیم بارها و به صراحت اعلام کرده‌اند که بازخرید این دسته از کارگران هزینه زیادی دربر دارد که

بقیه از صفحه ۷

### بحران اقتصادی و .....

است؛ نیروگاه‌های برق، یکی پس از دیگری، یا به علت بی‌توجهی و بی‌کفایتی رژیم و یا بواسطه بمباران‌های هوایی از خط تولید خارج می‌شوند.

بروز عوارض بحران در هر عرصه دیگر نیز نمونه‌های جدیدی، از ماهیت ارتجاعی و درماندگی حاکمیت را ظاهر می‌سازد. مثلاً همین حادثه سیلی که در تهران رخ داد و یا سیلی که حدود سه ماه پیش در دامغان و سمنان جاری شده با پیش‌بینی‌های قبلی می‌شد از ضایعات انسانی و خسارات مالی فراوانی که به بار آمد تا حد زیادی جلوگیری کرد. اما نه تنها این پیش‌بینی‌ها و اقدامات قبلی از جانب ارگانهای مسئول دولتی بعمل نیامده بود، بلکه نحوه برخورد مسئولان رژیم پس از وقوع حادثه نیز گویای نهایت بی‌توجهی آنان به حفظ جان مردم و ترمیم خسارات ناشی از حادثه بود.

دولت قادر به تامین آن نیست. بنابراین، بازنشسته‌کردن زودرس این کارگران، دولت و دیگر کارفرمایان را از پرداخت هزینه‌های بازخرید معاف می‌سازد و در عین حال مستمر اندکی هم به آنها از محل حق بیمه وصولی از خودشان - از طریق صندوق سازمان تامین اجتماعی داده می‌شود.

هر چند که در این لایحه عدان شده است که کارگران واجد شرایط سنی و سابقه پرداخت بیمه، خودشان درخواست بازنشستگی خویش را مطرح می‌کنند، یعنی ظاهراً تمایل خود کارگران یکی از ضوابط اجرای این لایحه است، اما شرایط واقعی حاکم و تجربه عملکرد ارگانهای حکومتی در طول دو سال گذشته بروشنی نشان می‌دهد که این طرح هم بعنوان یک اهرم فشار برای بازنشستگی اجباری (اخراج) آنان مورد استفاده قرار خواهد گرفت. در سالهای اخیر کارگران شاهد بوده‌اند که چگونه کارفرمایان و مدیران دولتی یا خصوصی، آنان را در مقابل تهدید اخراج و یا اعزام اجباری به جبهه‌ها قرار داده و می‌دهند، و یا آنکه به کارگران تکلیف کرده‌اند که یا بازخرید اجباری تحت شرایط تحمیلی را بپذیرند و یا اخراج خواهند شد. در چنین شرایطی، طرح "بازنشستگی زودرس" هم می‌تواند بعنوان عامل تهدید و اعمال فشار به کارگران برای قبولانیدن نیت دولت و کارفرمایان بکار گرفته شود.

طرح و اجرای چنین لایحه‌ای در عین حال بمنزله شگرد دیگری از جانب دولت برای دسته‌دسته کردن کارگران و ایجاد پراکندگی در میان آنان است. این شگرد فریبکارانه، اگر نه در همه‌جا، در بعضی از واحدهای صنعتی و خدماتی می‌تواند موجب ایجاد شکاف در صفوف واحد کارگران برای مقابله با تهدید اخراج و مبارزه برای تامین شغلی، گردد.

این طرح ظاهراً صلاح و فریبکارانه که عملاً هیچ نفعی برای هیچ دسته از کارگران ندارد، باید مورد مخالفت همه کارگران قرار بگیرد. تنها مزدوران خودفروخته انجمنها و شوراهای اسلامی در سینارها و کنگره‌های فرمایشی است که از این قبیل طرح‌های ضدکارگری حمایت می‌کنند. کارگران باید نیت واقعی تهیه و اجراکنندگان این طرح را دریابند و برای ایجاد و تقویت صفوف متحد خود جهت دفاع از حق تضمین شغلی و سایر خواسته‌های عادلانه کارگران و مقابله با اخراجها اقدام کنند.

در نتیجه وخامت اوضاع اقتصادی و فقر فزاینده از یکسو و مجموعه سیاستهای رژیم از جمله همدستی و مشارکت گروهی از مسئولان حکومتی، از سوی دیگر، مساله قاچاق و اعتیاد نیز امروزه بصورت یک مشکل عظیم اجتماعی نمایان شده است. رژیم جمهوری اسلامی که نه توان و نه تمایل کافی برای مقابله با این مشکل را دارد، بار دیگر به سیاست اقدام‌های گسترده متوسل شده است. توسل به این سیاست که تاکنون چندبار از جانب رژیم بکار گرفته شده و هر بار نیز پس از مدتی باز مساله قاچاق و اعتیاد شایع‌تر شده است، قبل از هر چیز یادآور مسئولیت مستقیم خود رژیم در تداوم و گسترش این آفت اجتماعی است.

در چنین شرایطی که بحران همه‌جانبه سرپای رژیم را فراگرفته، رژیم اسلامی می‌کوشد تا با کوبیدن بر طبل جنگ، درماندگی خویش را پنهان سازد. این تلاشهای رژیم، آب در هاون کوبیدن است.

بمناسبت سقوط قیمت سهام در بورس های عرب:

## بحران مالی سرمایه داری و عواقب آن

پائین می آید. اما افزایش شاخص قیمت سهام لزوماً بمعنای افزایش اعتماد به نفس سرمایه داری و اطمینان صاحبان سهام در مورد سودآوری تولید نیست. در بیشتر موارد می توان گفت که افزایش قیمت معرف بهبود نسبی اوضاع اقتصادی است، اما در برخی از اوقات قیمت ها در این بازار ارتباط چندانی با وضع اقتصادی ندارد و معرف شدت بورس بازی است.

بهرگونه، سقوط اخیر قیمت سهام مختلف از اوائل مهرماه امسال آغاز شده بوده، بیانگر نگرانی سهامداران بررگ و کوچک از چشم انداز وضع اقتصادی جهان و کشورهای بزرگ سرمایه داری و نابسامانی روابط میان آنها و روابط آنها با دیگر کشورهای جهان است. از وضع اقتصادی امریکا آغاز کنیم، رشد تولید در چند سال گذشته در امریکا مثبت بوده است، اما این رشد بسیار آهسته بوده است. نرخ بیگاری از ۷ درصد نیروی کار در اوائل سالهای ۱۹۸۰ به ۷ درصد رسیده است. اما شاخص های اقتصادی دیگر در این کشور منفی است. حرا که در

در روزهای ۲۷ و ۲۸ مهر شمسی مراکز مهم بورس جهان سرمایه داری، یعنی نیویورک، لندن، توکیو، پاریس، فرانکفورت، زوریخ، میلان و آمستردام با یکی از بحرانی ترین روزهای خود در ۶۰ سال اخیر مواجه شدند. در آن روزها شاخص قیمت سهام شرکت هایی که در این بورسها مورد معامله قرار می گیرند به نحو بی سابقه ای پائین آمد. این شاخص بطور کلی متوسط قیمت سهام شرکت های شرکت کننده در بورس است که مطابق عرضه و تقاضای روزانه نوسان می کند. این شاخص در سال گذشته روندی رو به صعود داشت، اما در روز ۲۷ و ۲۸ مهر بشدت پائین آمد به نحوی که در نیویورک در روز ۲۷ مهر سهام مورد معامله ۵۶ میلیارد دلار از دست دادند و ضرر وارده بر ارزش بازاری سهام در طول یک هفته به ۱۰۰ میلیارد دلار رسید که حتی در مقایسه با فاجعه ای بورس در سال ۱۹۲۹ که آغازگر دوره ای رکورد طولانی جهان شرب بوده بی سابقه است. دلیل بلاواسطه ای کاهش شاخص قیمت سهام، افزایش فوق العاده ای فروش سهام توسط سهامداران و کاهش تقاضا برای خرید سهام موجود بوده، که بناگزی به کاهش شاخص قیمت سهام می انجامد. اما در پس افزایش فروش که بمعنای اینست که دارندگان سهام می خواستند خود را از ضرر بیشتر رها کنند. و در پس کاهش تقاضا برای خرید سهام که بمعنای اینست که تعداد متقاضیان برای خرید سهام های موجود بشدت ناگافی بوده، دلایل مهم اقتصادی دیگری نهفته است. قبل از پرداختن به این دلائل، ضروری است که بدانیم عرضه کنندگان و متقاضیان این سهام که هستند.



عرضه کنندگان اصلی سهام معمولاً شرکت های صنعتی، بانکها، شرکت های کشاورزی، تجاری، خدماتی بیمه هستند. این شرکتها و موسسات خصوصی برای تامین مالی بخشی از سرمایه گذاری های خود به بورس رومی آورند تا با فروش سهام توان مالی خود را افزایش دهند و به سرمایه گذاری بپردازند. اما در کنار آنها واسطه ها، بانکها، موسسات مالی و افراد مختلف نیز وجود دارند که سهامی را که قبلاً خریداری کرده اند به بازار عرضه می کنند و به اصطلاح به بورس بازی می پردازند تا با افزایش قیمت که توسط عرضه و تقاضا صورت می گیرد، سود بدست آورند. تعداد این واسطه ها و افراد خصوصی در سالهای اخیر بشدت افزایش یافته است.

در سوی تقاضا برای سهام نیز، متقاضیان منفرد و دیگر شرکت های صنعتی، مالی و خدماتی و کشاورزی هستند که با خرید سهام جدید شرکتها و یا سهام دست دوم و چندم، به بورس بازی می پردازند.

معمولاً روانشناسی اجتماعی سرمایه داری در بازار بورس منعکس می شود و اثر خریداران و فروشندگان اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی را نامساعد ارزیابی کنند، ارائه سهام برای فروش توسط صاحبان سهامی که قبلاً خریداری شده و سهام دست دوم و دست چندم بشمار می آیند، افزایش می یابد، از سوی دیگر خریداران بالقوه ای سهام جدید و قدیم هم از خرید خودداری می ورزند. در نتیجه، قیمت سهام

امریکائی به کاهش قیمت دلار در مقایسه با دیگر ارزهای مهم مانند ین ژاپن و مارک آلمان انجامیده است. اما از آنجا که دلار هنوز پول بین المللی اصلی است که بیشتر معاملات جهانی کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی با آن انجام می شود، کاهش آن به بی ثباتی پول بین المللی و در نتیجه بی ثباتی در امر معاملات بین المللی می انجامد. و این در شرایطی است که کاهش بیشتر خرید و فروش کالا در مقیاس جهانی، به رشد اقتصادی کشورهای سرمایه داری و رابطه آنها با یکدیگر، چه کشورهای پیشرفته ای سرمایه داری و چه کشورهای رو به رشد سرمایه داری، صدمه وارد می سازد. در نتیجه، کاهش روز به روز دلار و عدم توانائی دولت امریکا در کنترل آن بدلیل حجم فوق العاده ای کسری بودجه امریکا و موازنه ای منفی صادرات و واردات از یک سوی، و عدم رشد یا رشد بسیار ناچیز درآمد اکثریت مردم کشورهای اروپائی و احتمال افزایش قیمت ها در این کشورها، از سوی دیگر، موجب بی اعتمادی بورس بازان نسبت به وضع اقتصادی جهان می شود.

آلمان، ژاپن و فرانسه در چند سال گذشته دچار رکود اقتصادی نبوده اند، اما تمامی این کشورها به درجات مختلف از بیگاری کسترده که تا ۱۲ درصد نیروی کار را در بر می گیرد، رنج می برند. تا به امروز اغلب این کشورها بدلیل وجود حکومت های راست رو و محافظه کار، مقابله با تورم را هدف اصلی سیاست اقتصادی خود قرارداده اند تا بزم خود اعتماد سرمایه گذاران را افزایش دهند. این سیاست به ناگزیر در شرایط کنونی اقتصادی در جهان غرب افزایش درآمد یا تقاضای کل مزد و حقوق بگیران را که بیش از ۹۰ درصد نیروی کار را تشکیل می دهد، نادیده می گیرد، و این امر موجب کاهش قدرت خرید و کسترده تر شدن بیگاری می شود. در واقع، امروزه اروپای غربی با کمبود درآمد یا تقاضا برای کالاهای تولید شده روبروست. و برغم فشار امریکا برای تامین رشد بیشتر اقتصادی، دولت های کشورهای بزرگ اروپا، از اجرای این سیاست خودداری ورزیده اند. دولت امریکا هم بدلیل ضرورت بهبود موازنه ای بازرگانی خود می خواهد کالای بیشتری در اروپا و ژاپن بفروشد، و این امر ضرورتاً به افزایش قدرت خرید ژاپنی ها و اروپائیان بستگی دارد. دلیل دولت های محافظه کار امروزی اروپا برای خودداری از بی گیری سیاست افزایش درآمد و کاهش بیگاری همانا خطر احتمالی تورم است. در بهار گذشته، هفت کشور بزرگ سرمایه داری در پاریس گرد هم آمدند تا برای بی بنیایی دلار، رشد آهسته ای اقتصادی جهان و دیگر مشکلات مشترکشان چاره ای بیابند. نتیجه ای مذاکرات توافق محدود بر سر همکاری بیشتر در امر کمک به دلار و قبول ضرورت افزایش تقاضای کل برای خرید بیشتر داخلی و خارجی در آلمان و ژاپن بود. این امر مستلزم پائین نگه داشته شدن نرخ بهره بانک مرکزی ژاپن و آلمان بود. اما از آنجا که اخیراً هر دو کشور ژاپن و آلمان نرخ بهره ای بانک مرکزی خود را افزایش دادند، و از این طریق به حرکت

بقیه در صفحه ۶

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا